

غلام حضرت غلام (رح)

Haji Ajab Khan فیسبوک

یا الہی بہ وسیلہ و بہ برکت جمع الانبیاءک و اولیاءک و ثلہ ما کان عندک حق حب علی قلوبنا و کاسہ شراب مُحِبِّتِکَ علی سایر قلوب  
 ورتہ محبوب محمد مصطفیٰ شیخ المشایخ فیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین  
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت عوث ، بحر العرفانی و اشہب زمانی و عارف  
 یزدانی و دوریشہ سبحانی و سکن بین العارفين و الزاہدین و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاہدین و المتواصلین و المراقبین و  
 المحققین و سلسلہ های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیہ و چشتیہ و القادریہ و السروردیہ طریقت الصوفیہ المحققین الکاملین  
 الذین سائر مشایخ ہم ورتہ محبوب محمد مصطفیٰ دو قسم وجود دارد عفايد 1- عفايد دين حق مسلمين مقبوله مقبوله و عفايد باطل  
 ملحدین مردوده مردودی- یا الہی اعصمینی من الشر الفتنہ الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و  
 الفاجرین و الفاجرات و الجاہرین و الجاہرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین  
 و النعیدات و النفاق و ذاب الذنوب و سلطان و ناب الذنوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب  
 مُتَّكِرين مُرْتَدِين زَانِقِينَ و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب و ارفع القلوب

ترتیب کنندہ حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشہور بہ اسم ناقدہ غلام حضرت غلام در عفايد حق المسلمین اهل  
 السنن و الجماعة بہ مثل غسل است اما عفايد باطل اهل خوارج و قدریہ ، جبریہ و بیروان و ہایبان ، داعشیان بہ مثل زہر حل اسب ، 8 جی بی سیوری کارت  
 در دو کان غذا برای خدمت بہ مسلمانان حاضر بودہ و اشرف غنی بعد از وقوع حملہ انتہاری خونین شبہ شب مورخ 16 سنبلہ 1398 در ہوٹل عروسی شجر دین  
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای کہ دیدبت فوراً اطلاع آترا برسانید و این خدمت بہ عام مسلمین و بہ امت رحمہ للعالمین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهی مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهی کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
و امشایان ستمگر را با حق پیسنارند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهوره های با حق پیسنارند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و یله نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث  
و انحراف آمده است که حرام یله نام نهاد مسلمانان گوشت مگ و خر و پنگ غیر حرام خورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبی بود و همی دشمن مسلمانان نبی بود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی  
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بی سیاد  
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.



بہارِ شریعت، ص ۱۲۰  
 مکتبہ ارسنیان، لاہور  
 مکتبہ دارالعلوم، دیوبند  
 مکتبہ اسلامیہ، کراچی  
 مکتبہ المدینہ، مدینہ منورہ  
 مکتبہ دارالافتاء، ریسولہ  
 مکتبہ دارالحدیث، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی

إظهار أحوال خودی خواهند آمد است کہ سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

### مکتوب پنجم

بزرگیات و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوٰۃ  
 والسلام و در بیان آنکہ تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم  
 و در ترغیب بتابعیت سنت نبویہ و علیہ و علیٰ آله الصلوٰۃ والسلام مرحمت نامہ گرامی مداحی  
 و راعی از مرید شرف و رو یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت <sup>بدرستی</sup> اللہ سبحانہ و العالیٰ کہ  
 میراثی از فقر محمدی علیہ السلام و الصلوٰۃ و الصلوات بدست آورده اند کہ محبت فقرا و ارتباط با ایشا  
 نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقرر ہے سرور برگ در جواب آن چه نویسید مگر آنکہ فقرہ چندی عبارت  
 عربی ماثور و فضائل خیر بزرگوار ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علی عجل الہ من الصلوات  
 انہا و میراث الخیرات انکم لها و آن سعادت نامہ را وسیلہ نجات آخروی خود سازد نہ آنکہ مداحی او

اس عليه الصلوة والخیرات نماید بلکہ مقولہ خود بان شاید ترجمہ بدست

شعر - سخن نین من متووم ذوات محمدی  
 لکن باسم احمد است توہ ام سخن را  
 پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجوہم  
 و توفیق میجویم کہ ہر اینہ محمد رسول اللہ بتر و ہتر  
 و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین  
 مردم است از روی تابعان روز قیامت  
 و بزرگترین پیشینان پسینان است نزد خدا

شعر مآں مدحت محمد ابی  
 لکن مدحت مقالی محمد  
 قائل و یا اللہ سبحانہ العصمة والتوفیق  
 ان محمد رسول اللہ سید ولد آدم  
 و اکثر الناس بعد يوم القيامة و اكتم  
 الاولين والآخرين على الله و اول من  
 يلقى عنه القبر و اول شافع و اول مشفع

بہارِ شریعت، ص ۱۲۰  
 مکتبہ ارسنیان، لاہور  
 مکتبہ دارالعلوم، دیوبند  
 مکتبہ اسلامیہ، کراچی  
 مکتبہ المدینہ، مدینہ منورہ  
 مکتبہ دارالافتاء، ریسولہ  
 مکتبہ دارالحدیث، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی  
 مکتبہ دارالعلوم، کراچی







والمعرفة

لله عز وجل... انما اراد الله ان يخلق الانسان على احسن تقويم... وانا اول الناس خروجا اذا...

وَمِنْ أَحْسَنِ مَرْوَمٍ أَرْوَاهُ بِمِزَانٍ عَدْلٍ... وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا... بِعِثْتُمْ وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا... وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ... أَنَا مُنْتَقِمُهُمْ إِذَا حَسَبُوا... وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا... الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَوَلِي... أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ... خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا... كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ... وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ... غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ... الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ... نِسِيًا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میشروہ پس ناچار تصدق ان چھین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشندہ کہ تم خیر امتہ اخرجت نعت وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترتہ اے کشف کفر او فنا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمِنْ أَحْسَنِ مَرْوَمٍ أَرْوَاهُ بِمِزَانٍ عَدْلٍ... وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا... بِعِثْتُمْ وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا... وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ... أَنَا مُنْتَقِمُهُمْ إِذَا حَسَبُوا... وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا... الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَوَلِي... أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ... خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا... كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ... وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ... غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ... الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ... نِسِيًا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمِنْ أَحْسَنِ مَرْوَمٍ أَرْوَاهُ بِمِزَانٍ عَدْلٍ... وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا... بِعِثْتُمْ وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا... وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ... أَنَا مُنْتَقِمُهُمْ إِذَا حَسَبُوا... وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا... الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ... يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَوَلِي... أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ... خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا... كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ... وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ... غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ... الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ... نِسِيًا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

سنت نبویه او بنوازند و مبتدعت شریعت رضویه او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون  
 بتصدیق حقیقت دین اوست علیه الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کتف  
 این همه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی  
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلاً سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء  
 مخالفان اگر اندک شتر تروی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار بگیرد که در وقت امن اضعاف  
 آن در حقیر اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه  
 متابعت برترتبه محبوبیت میرسد چه مثبت در هر که از شمائل و اخلاق محبوب خود می بیند آنکس را  
 محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بروی هر دو سر است  
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او چه اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی ابجال  
 مرغی میباشد و اشت با ایشان بی ایشان می باید بود <sup>در ظاهر</sup> لَعَلَّ اللّٰهَ یُجِدُّکَ بَعْدَ ذَٰلِکَ اَمْراً  
 مؤتمن نور و زرسیده است و معلوم است که آن ایام انالی آن معامله را در تفرقه میدارند و بعد  
 اضمحنتی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل شطایه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات  
 گرامی میسر شود و زیاده اطناب موجب اطلاق است <sup>در حقیر</sup> لَبَّيْکُمْ اللّٰهُ سُبْحَانَکَ عَلٰنِ جَادَةِ اَهَابِکُمْ  
 الکرامه السالک علیکم و علیهم الی یوم القیامه <sup>در ایشان</sup>

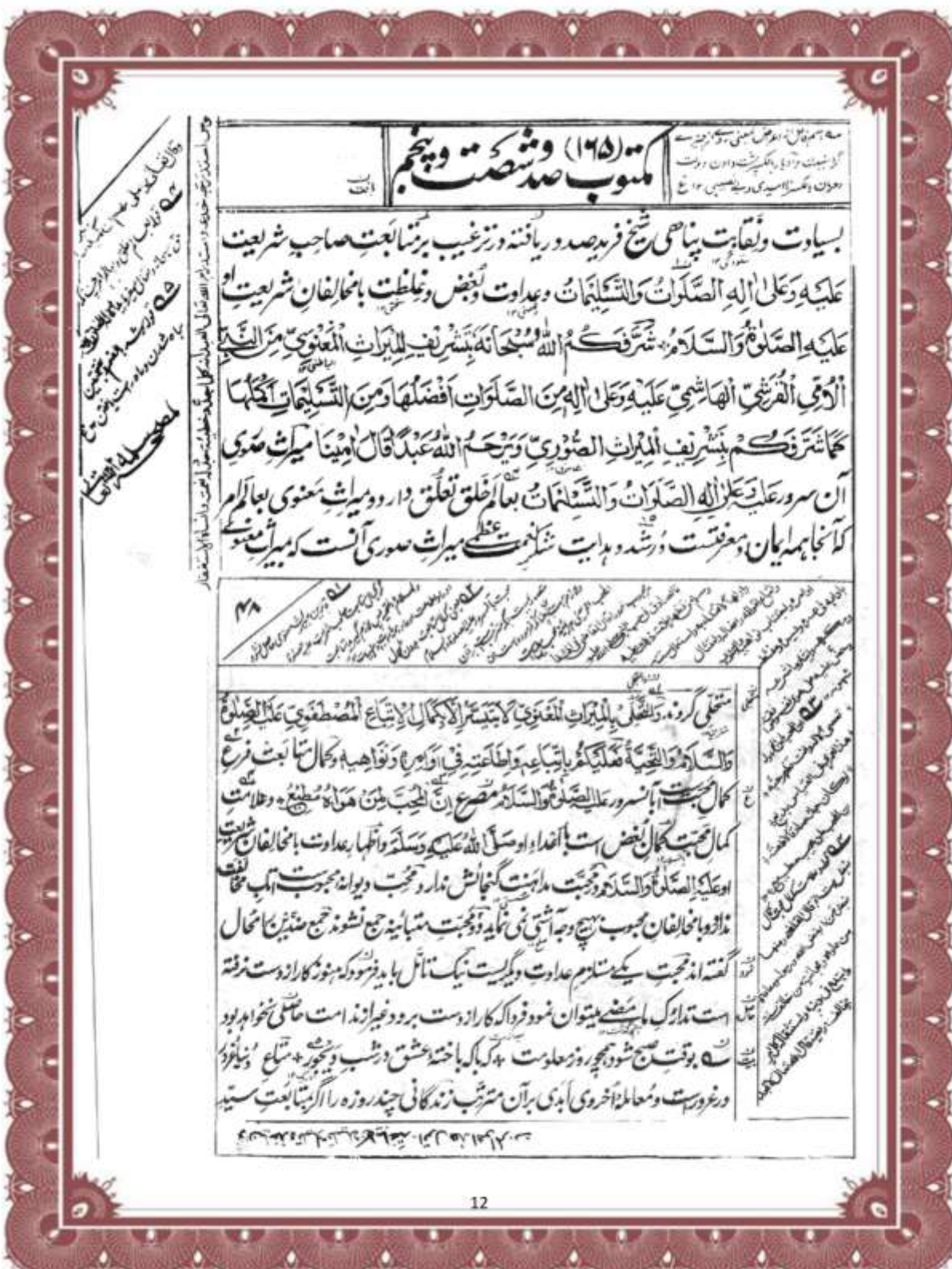
فصل ششم  
 در ذکر تاریخ و  
 است در وصف  
 این مصنف  
 در ذکر تاریخ و  
 است در وصف  
 این مصنف

مکتوبات امام باقر  
 در ذکر تاریخ و  
 است در وصف  
 این مصنف

### مکتوب ہمتا و خوبم

تیر پیر بروج الزمان صد و ریاضت و در محض بر تابت سید کو من علیہ و علی  
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تصیح عقائد و ثانیاً بدستن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ  
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ و تعالیٰ  
 و عما قالتم تعد سعادت و ازین منوط بتابعہ سید کو من است علیہ و علی الہ الصلوٰۃ  
 والسلام کہ تمامات آنہا و آنکہ ہا بر پنجیکہ علما و اہل سنت شکرت اللہ تعالیٰ ستغیہ ہم بیان فرمودہ اند  
 اولاً تصیح عقائد بمقتضائے آرائی صاحبین ازین بزرگواران باید کرو و ثانیاً علم حلال و حرام  
 و فرض واجب و مست و مندوب و بوجہ و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز  
 و در کار است بعد از حصول این دو پنج احکام و عملی اگر سعادت آری بد و فرماہد نظر ان  
 عالم قدس سیر آید و یکدو ہما تحت الفضا و دنیا کے سنی کرانی آن نمیکند کہ آن را از  
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انکارند بلکہ ہمتی باید بود و از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید بصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون  
 التفات نمودہ ہمتے خواستہ اند کہ شریف لکم سالماً و غانماً بجمعت خواہند نمود اما یک  
 شرط امرعی دارند وان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را در تفرقہ  
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجای ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیوٰۃ قد استقامت کرم  
 فرماید وَالسَّخَّرَ لَہِ الْیَوْمَ الَّذِیْ ذٰلَکَ لَکُمْ مَقَابَلَةٌ الْمُسْتَضَفِ عَلَیْہِ وَعَلَى الْیَوْمِ  
 الصَّلٰوٰتِ وَالْحٰیٰاٰتِ

طبع از...  
 مجلس...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...  
 تصحیح...



کتاب (۱۶۵) و تشریح و تبیین  
بسم الله الرحمن الرحیم

بسیادت و تقابلیت بیاضی شیخ فرید صدوری یافته و ترغیب بر متابعت صاحب شریعت  
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عبادت بوض و غلطت بانحال فان شریعت  
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشر رفیع اللیارات المعنوی من الصلوات  
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
کما شرفکم بشر رفیع اللیارات الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صدوری  
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بعالم  
که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صدوری است که میراث صدوری

کتابت این کتاب در ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۴ قمری  
توسط مولانا محمد علی صاحب دیوبند  
کتابت در شهر دیوبند

۴۸  
کتابت در شهر دیوبند  
توسط مولانا محمد علی صاحب دیوبند  
کتابت در شهر دیوبند

متعلق گروه و تقابل بالذرات لغزنی که لایسته الا کمال از شیاع المصطفوی علی الصلوات  
والتسلیمات و التسلیمات صلیک لایسته و اطا عت فی او مر و ذوا هیم و کمال متابعت فری  
کمال محبت ابان سرور علی الصلوات و السلامه مخرج ان الحیب یقن هنا لا یطیع و علامت  
کمال محبت کمال بخش است اعداء او و سئل الله علیه و سلمه و اطهر عداوت بانحال فان شریعت  
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما یست کجانش نادر و محبت دیوانه محبت آیه لفظ  
نار و بانحال فان محبت هیچ وجه آتی فی نماید و محبت متباینه حج نشوند حج متباینه انحال  
نقد اند محبت کیست سلام عداوت و کیست نیک نامل باید فرمود که بنور کار از دست فرقه  
است تمارک ما یست یعنی توان نمود فرود کار از دست برود و غیر از اند است ماضی نخواهد بود  
به وقت صبح شود همچو روز معلومت به که با کینه عشق و شیب و پیچ و تسلیع و پیافرو  
و غروب است و معامله اخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر متابعت سید

کتابت در شهر دیوبند  
توسط مولانا محمد علی صاحب دیوبند  
کتابت در شهر دیوبند

کتابت در شهر دیوبند  
توسط مولانا محمد علی صاحب دیوبند  
کتابت در شهر دیوبند



مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (رح) آن کتاب است که گروهی بر اینها و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع الکالات مثل صل است. مکتوب  
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه  
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیا، الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیا، الله صحتی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی از سخن و بعد از آن این  
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدین اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشغول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
فرض که در ولایت اولیا، الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیا، الله صغیر که بر این سخن، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
، صوفیه، غایب و محبت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بیدان خاص صورت کیه و تعارف در هر بزرگان نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکنند غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارند باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
پیشتر طریقت پست کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان رسیده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامد اشاره به مکتوب (168-66-)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه ذکرین او یا امامه جذب و جدور قرض علقه ذکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردان است برای  
مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قرض آن به تمام اطلاق دارد و چند وقت هست در باره او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کند و سینه و قلب او را  
و روح سرخشی اشفاقان فیض او را که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قرض علقه را عمل شیطانی میکنند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)  
99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در ایشان از امام طلب خویش را بناموید رابع به این لازم است یک مثال اول خدا عالمان شیر  
دل را که از حب و دوست برسانند میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قرض می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک  
ذکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و دشمنی که به یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقل و متروپه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال عقل دیگر که یک گام امام را چندان علم که داشته برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کله نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از ذکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت را در دنیا نماند نظر نماند باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت ایا او نماند است.

خداوند آن که عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده باشند همین عالمان بی عمل از خارج جانت بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم وارث است بلکه مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر کفر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و مومنین همی شده اند کجاست آیا که امام ملک به فروش رسانیده چه شده  
باید جلد باشند و حقیقت این عمل خداست - اسلام نبود بلکه خداست - یهود نماند است یهود نماند اعمی اسلام داشته و مشهور به انجمن المسلمین بود و حقیقت انجمن ایشان بود و قتل غیر حق را به حق شریعت دیدن و  
تذیبت و آن دشمن میگوید که در آن حد قوی از آن سلب شده از آن عام و نامبری قید او قبول میخواند تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه مذمت است و عتاب برتر از  
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - آینه هر یک فکر قتل و قتل به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و اند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -  
ذیقه بهی جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با صمد را در نظر دارد و درین جمهور آن دشمنی که خارج، ایش از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نمی بود موی نیست - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ولایت تعلق دارد که در آن عالم  
بیم نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این امام را ثابت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و علما و در حقیقت جاهل و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد  
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد چنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمن صلح کردم هر دو بی وفا بودند



ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنی فدا و آخر زن است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جریه کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یک که از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه بر نیاید او با سه قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های 163-276-289  
بید ماکر یک کتاب به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید ارم انبیا و او با اهل قابل و عینه دارد و از جودت سلبه صاحب سید بید نظر کتابت عام یعنی اهل ثانی خود را ستایند بگوید که کتابت های 163-274-  
186-259 اولیات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر میزند مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54-  
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میرسان نمودن و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های 276-289-266 اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نموده اما یک یک صحیح کرم آن یک وفادار بر آید دست نمود و در راست حال او قنوت میکند.

کتابت های 80-33-53-48. کتابت 195 سوزن حکومت بید را در شریعت را بر پیش گیرد تا ترقی و کوراسی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید را در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر در بران و امیران بر زبان کلانم است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شان نامی شوند.  
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدیند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بدهد سوزنیت و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح بید بدهد بمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع گمراه شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومت اش را مستول دادند و بعد از آن لشکر کشی های صورت گرفت و در طول 40 سال به میلینا شخص بی گناه را به شهادت رسانیدند و غیر حق را  
 به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول نداشتند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صلی الله علیه و آله را قبول نداشتند.  
 در حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که در ازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول الله (ص) نشسته است راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد  
 اندازه باندازه و کرسی های اولیا، صد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان تحت درخت باشد بشرط که سمت صید داشته باشند یعنی صید و اهل سنت اجابت باشند آن سنگ و کتاب این  
 اولیا صیقل ص 75 می باشد و مقام اولیا الله ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص ناظفان و بنا خیر از دین بیله خبر  
 دارند مثل اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرود شاد و قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) ایله شریعت به ترقی باشد و مکتوری اسلام مکتوری صد و صد انوس خاطر مشران  
 و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی نهاد اهل مذسب اهل نظریه دارند از دین قدس اسلام حقیقی دفاع  
 قایم که روح رسد للعلین از شرافتی شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اهل شیطان الا نرسون شیطان الا نرس انشد من شیطان ابل و کل شیء آقا و آقا اصلا علمنا من طلب العلم  
 الدنیا و جو کافر من طلب العلم للعبه فومن حق و طلب العلم للعلی فو مسلم.





در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنچه تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقییه را آنچه راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینفقند  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن با ینست و الا خلفه و شریعت او پیدای شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر  
 امکان صرف آن  
 من مخالفت نیست  
 کجاست

تکلیف است  
 در این باب

تکلیف است  
 در این باب  
 در این باب  
 در این باب



در معرفت

اصحاب پیغمبر علیکم الصلوٰت والسلام واقع شده مازهرای نفسانی بودیم نیکو  
 شرفیای ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوای ایشان تابع شریعت شده  
 بود بلکه آن اختلاف منجی بر اجتهاد بود و اطلاق حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد  
 عت راهد و تصدیب ان خود و درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و بر  
 نیکی یا باید که و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك دعاء طهر الله عنها اي بنا علم طهر  
 السنننا ونير شافعي فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 فله محمد و اذت آدمي العماء عذرا من ابني يكو فوكي كاري قابهم اين قول تصریح است بر نفی  
 تقیة و رضا حضرت امیر به بعیت حضرت صدیق لقیة المقصود آنکه میان سیدین ولد میان  
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفیق بود امیدوار غنایت  
 و الوفا است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم و طاهر بود و تقریباً  
 مدد عا ش آمده توجه را امیدوار است والسلام و لا اله الا الله

علیه از نفسانی بودیم نیکو  
 مدتی که در این راه بود  
 من در این راه که از هر  
 قاصد اهل اجل است  
 ان شاء الله که کمالیست  
 و در این راه که از هر  
 ان شاء الله که کمالیست  
 و در این راه که از هر  
 ان شاء الله که کمالیست  
 و در این راه که از هر  
 ان شاء الله که کمالیست  
 و در این راه که از هر  
 ان شاء الله که کمالیست  
 و در این راه که از هر  
 ان شاء الله که کمالیست



# مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی / تصحیح: میرزا محمد باقر آشتیانی / چاپ: تهران ۱۳۶۶

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
تصحیح: میرزا محمد باقر آشتیانی  
چاپ: تهران ۱۳۶۶

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
تصحیح: میرزا محمد باقر آشتیانی  
چاپ: تهران ۱۳۶۶

۴۲

اکبر بخت ضلالت است... از حضرت حق سبحانه و تعالی...  
 و قول و انکسار و زنجیر...  
 و خلفا و اشدین...  
 این بیعت با...  
 و نوع است...  
 و که در شش...  
 و چون فرود...  
 و طالع...  
 که مقال...  
 الهادی...  
 الکه ما...  
 و شاد و شاد...

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
تصحیح: میرزا محمد باقر آشتیانی  
چاپ: تهران ۱۳۶۶



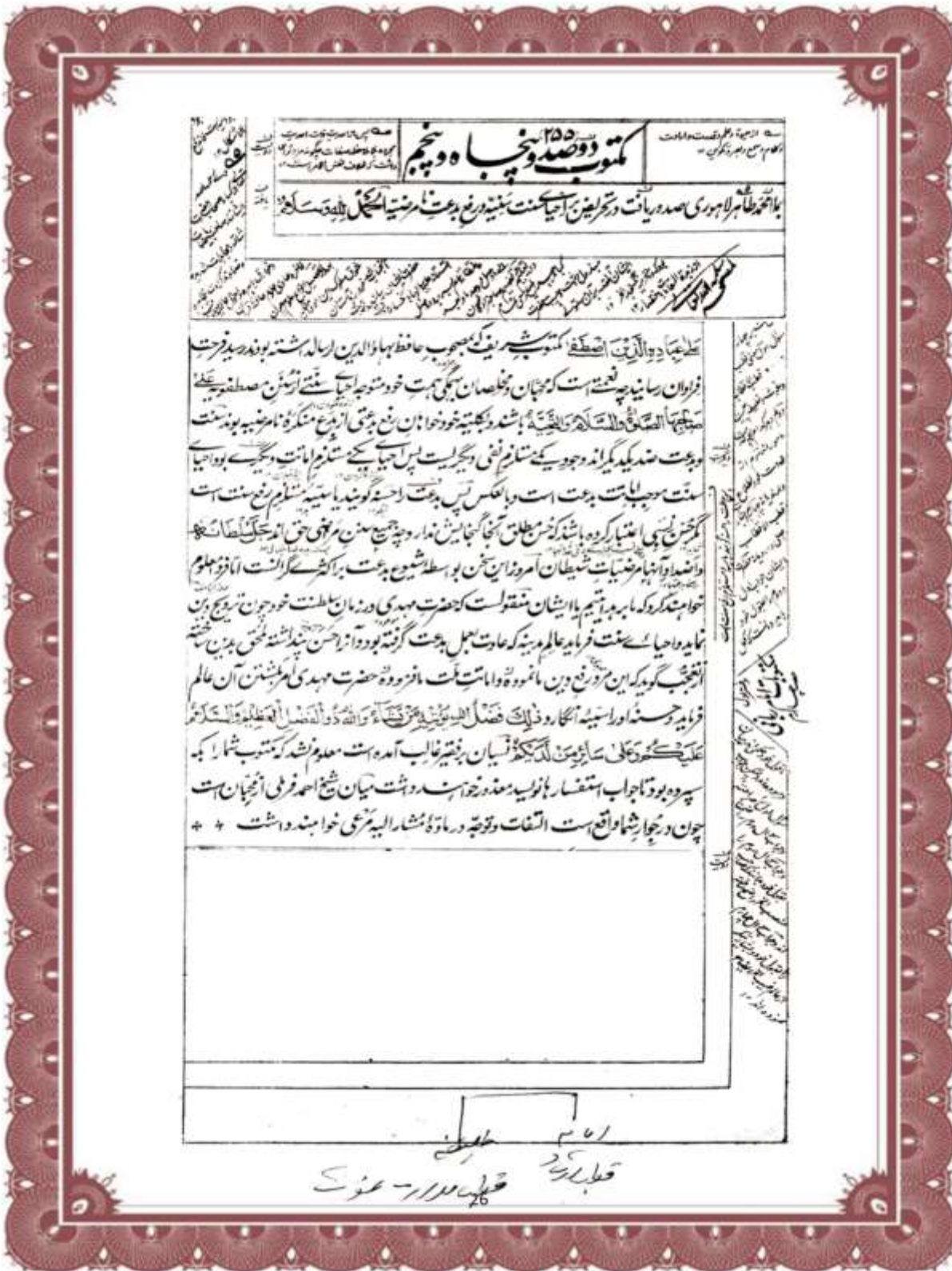


والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْنِ نَجْدٍ فَاسْتَبْرَأُوا يَا أُولِي  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةَ الصُّلْطَنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّبِيَّامَا

لفظه طمئنت به فقلادون  
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال  
 من قال قال صلوات الله عليه  
 وانه قال صلوات الله عليه  
 اعني قوله صلوات الله عليه



کتابخانه و مطبعه مطهریه  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

### کتاب و وصیه و خجسته و خجسته

صاحب این کتاب حضرت امام  
علیه السلام است که در این  
کتاب به بیان احوال و عادات  
و عیال و فرزندان خود پرداخته  
است.

این کتاب در  
کتابخانه مطهریه  
تهران موجود است.

بنا بر آنچه در این کتاب آمده است و در این کتاب نیز آمده است که...

این کتاب در کتابخانه مطهریه تهران موجود است.

کتابخانه مطهریه  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰  
تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸  
این کتاب در کتابخانه مطهریه تهران موجود است.

کتابخانه مطهریه  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰  
تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸  
این کتاب در کتابخانه مطهریه تهران موجود است.

کتابخانه مطهریه  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰  
تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸  
این کتاب در کتابخانه مطهریه تهران موجود است.

این کتاب در کتابخانه مطهریه تهران موجود است.

مکذبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که حرکه که در آنجا آمده، او ایضا قابل باشد این مکذبات برای استسلاسه قبول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریه که مذکور است که در کتاب استسلاسه بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد که درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نیکه چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نیکه فزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستا شده می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آعدن سین خاستان و حاجران و مشاء، و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادر و قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان حد معنی اص است و اگر شایه شریعت به غیر از شریعت قاطیه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آشاره آزرده نایم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نایکه از چهار امام مآجب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام مآجب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را ترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من هر یله ترشتم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنبل پنج انگشت دست را نشان داد و از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب بیکم باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش را ترشیم چه می شود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دار نمی نایند اگر به این نسبت عمل نیند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی حبیب خان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32  
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت این را قضا نکند کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلکم. و عاذه زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص  
 انیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود سلمان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترستند عذاب الهی در جهم آفتابان را میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آفتابان آورده.  
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است مصلحت مریان است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و اعلی نبات باشد. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

لیکه از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکل کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکل کردن از نام اولیا. اکل است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نرود و فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الانس اشد من الشیطان ابن و عمل شیاطین آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچگون غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد  
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

لیکن این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامت بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بگویم تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با مردم گروه سنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تغنی باشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طاب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شما ستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به سنگر در پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پستی قبول کرد 3- آواز در پیش بر اوستی را قبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک سلامت را قبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک حاجت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلقت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از حرص دنیا قبول دار باشد (13) احمد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جود رحمة الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشانه و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در سنت محبت دارد آ، علایم محبت است.

و حر محله ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محاسبه به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در فهم خلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خوارج و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روافض و پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق های از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله های رحمتی علیهین صادر شده که تارین از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق های گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران و کفر با صلح تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خوارج توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام با حمله باطل مبدین به هر مسلمان دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسلمان است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرق کرده خوارج روافض، شیعیان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد مدینه کمال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کتب ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن حرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرس و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در بیان اصلاح میخواهد منافق در جای خوب خاطر فرقه و نهاد پیدا میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به ظاهر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بکوه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مرو زینت است شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضی‌المطین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نیکوکار بود و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غلظت سر روز همان مرتب واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب حردان جایز و تمسین کردن آن بدعت شلالت و کفرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده می شود و در جات بلا اوله می شود خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کتبه دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفستن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

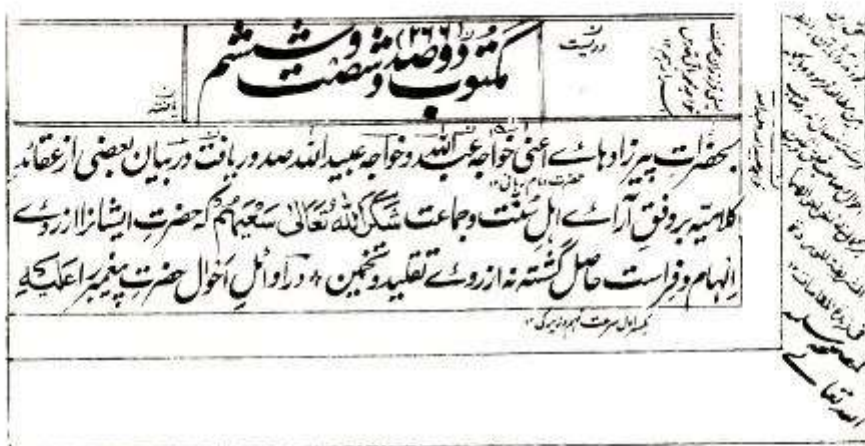
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.

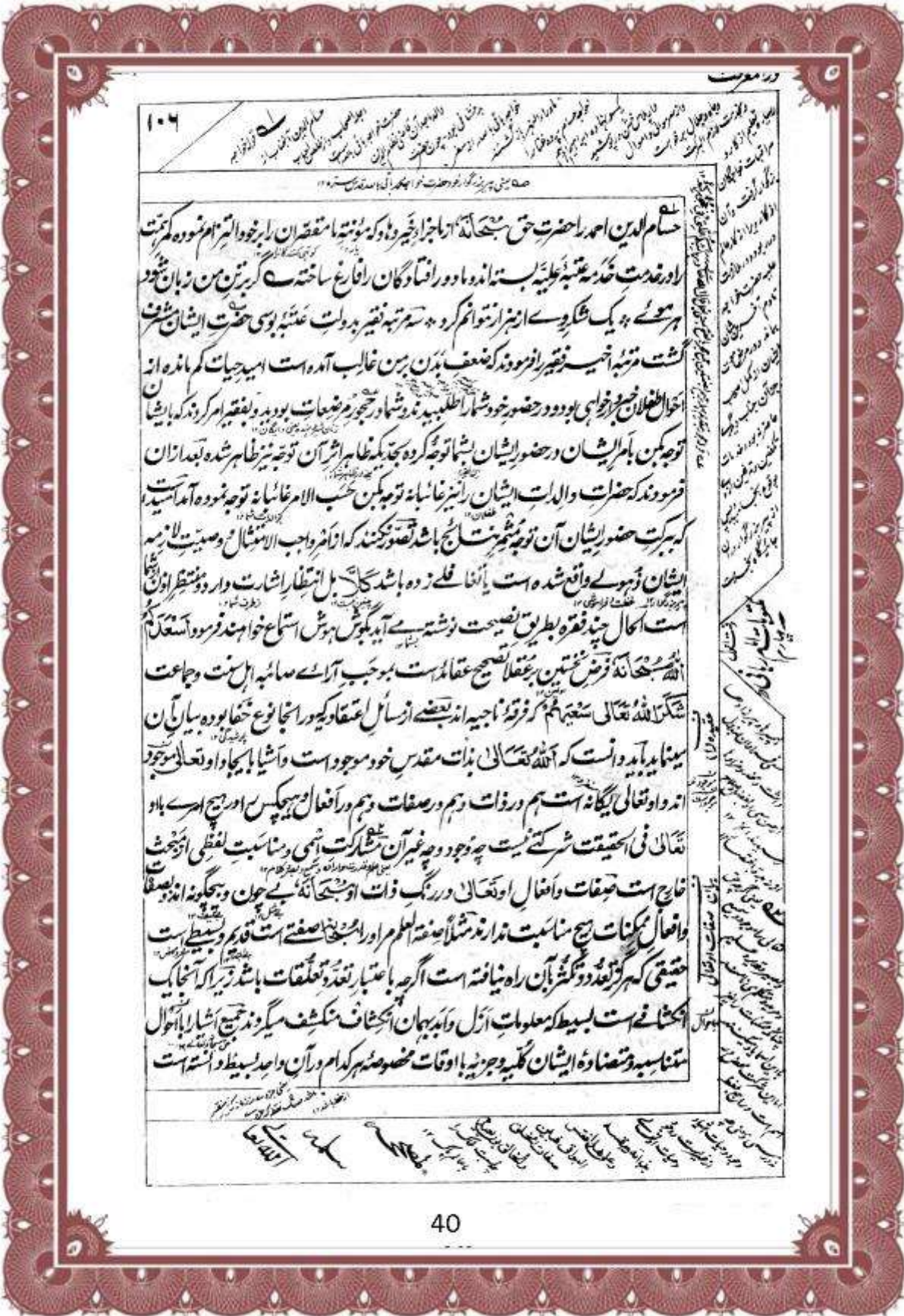


وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَانَاتِ نَجَابٌ وَبَدِيهٌ بُوونْدَكُمِ سِفْرًا مَبْدِيهًا تَوَازُجًا مَجْتَمِعًا لِنِجَابِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَاصُلِ  
 بِحَضْرَتِ خَوَانِهْمُو كَذَرَانِيْدِه بُوونْدَا زَان رُوْرُ حَضْرَتِ اِيْشَان رَا دُرْمِهْر سَمْلَه اَز سَائِل كَلَامِيَه رَا اِيْمِنْ دُرْمِهْر  
 عَلَاحِدَه اِسْتِ وَحُكْمُ جَدِّ اَلَيْكِيْن دُرْمِهْر سَائِل مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَه دَارَنْدَه بِاِيْبَانِ رُوْرُ فَلَاسِفِيَه فَوْقِمْ  
 وَبِكُوْمِشِ اِيْشَان وَرُوْرُ فَلَاحِدَه وَزَنَاوَقَه كِه مَرَاوِعُوْمِيَه رَا نَا اَقْمِيْدِه لِجَنَالَتِ رَفْتَه اَنْدُوْر بِاِيْبَانِ بَلْفَضِ  
 اَز اَحْكَامِ فِقْهِيَه كِه بِصَلُوَه مَسْتَلِقِ اَنْدُوْر بِاِيْبَانِ كَمَا لَاتِ طَرِيْقَه عَلَيَه نَيْقَشِ بِنْدِيَه وَالتَّزَامِ اِيْشَان مَرْتَابَتِ  
 سَمْتِ رَا دُوْر بِاِيْبَانِ مَنَعَ اسْتِمَاعِ عِنْمَا وَنَمَنَعَ اَز حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُفَاعَا نِ وَتَلَيَاتِ اِنْفَاكِ شَيْخِ اَلْفَرَسِيْ  
 سَرَبْتِيَه تَرُوْرُ اَنْعِيَه تَرُوْرُ اَلْحَايِرِ بَعْدَ اَلْحَيْلِ وَالصَّلَاةِ وَبِتَلْفِيْغِ الدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رُوْرُ اَوَا  
 كِرَامِ مَعْنَا يَكِه اِنْ فِقْهِيَه اَسْرَه تَا فَوْقِ حُرُقِ اِحْسَانِ مَائِ وَالدَّرُزْ كُوْر اَشْمَا سْتِ وَرِيْنِ طَرِيقِ سَمْتِ اَلْفِ  
 بِي رَا اَز اِيْشَان كَرَفْتَه اِسْتِ وَرُوْرُ حُرُقِ اِيْن رَا هِ رَا اَز اِيْشَان اَمْرُوْمَه دَوْلَتِ اَنْدِرَاجِ اَلْهِنْدِ  
 فِي الْبِدَايَةِ بِبُرْكَاتِ صَحْبَتِ اِيْشَان حَاصِلِ كَرُوْمَه وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْ طَرْنِ رَا بَصِيْدَه تَه حَضْرَتِ اِيْشَانِ  
 اِيْقْتَه تَوْجِيْهَ شَرِيْفِ اِيْشَانِ دُرُوْمِ مَه اِيْن نَا فَاعِلِ رَا بِنَسَبِ نَقَشِ بِنْدِيَه رَسَانِيْدَه وَحَضْرَتِ رِغَا صِلِ اِيْن  
 اَكْبَرِ رَا اَعْطَا فَرْمُوْدَه وَدُرْمِهْر مَدَتِ قَلِيْلَه اَنچِه اَرْجِيَاتِ وَظَهْوَرَاتِ وَاَنْوَارِ وَاَنْوَانِ وَتَسْبِيْهِ رِيْ كِه بِرَا  
 وَتَسْبِيْهِ كَيْفِيَهَا كِه بِطِفْلِ اِيْشَانِ رُوْرُوَادَه چِه مَشْرُحِ وَبِدُوْر چِه اِيْبَانِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَايَه حُرْمِيْنِ تَوْجِيْهَ شَرِيْفِ اِيْشَانِ كَمِ  
 دَقِيْقَه مَانْدَه بِاَشْدِ دَرْ مَعَارِفِ تَوْجِيْدِ وَاَشْجَاوُورْ قُرْبِ وَنَحِيْتِ وَاعَاظِ وَمَسْرِيْنِ كِه بِرِيْنِ فِقْهِيَه كَشَاوَنْدُوْر اَوْ حَقِيْقَتِ  
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدَاوَنْدَه تَه وَوَقْعَتِ دَرْ كَثْرَتِ وَشَاهِدَه كَثْرَتِ دَرْ رَحْمَتِ اَز عَدَاةِ وَتَسَاوِيِ اِيْن مَعَارِ  
 اِسْتِ بِاَجْمَلِه اَنْجَا كِه نَسَبِ نَقَشِ بِنْدِيَه اِسْتِ وَحَضْرَتِ رِغَا صِلِ اِيْن اَكْبَرِ نَامِ اِيْن مَعَارِفِ بِرِزَانِ اُوْرُوْنِ  
 وَنَشَانِ اِيْن شَهُوْدِ شَاهِدِ رَا اِيْبَانِ نَمُوْدَنْ اَز كُوْنَه نَطْرِيْ اِسْتِ كَا رِغَا نَه اِيْن اَكْبَرِ بِنْدِه اِسْتِ  
 بِهَرِزْرِيَه تَه وَرِغَا نَسَبِ نَدَاوَنْدَه رِهْرَا هِ اِيْن طُوْرُوْلَه رَفْعِ الْقَدْرِ اَز حَضْرَتِ اِيْشَانِ بِاِيْنِ مَقْرَبِ  
 رَسِيْدَه بِاَشْدِ اَكْرُوْرُ مَدَتِ عَمْرِ سَرِخُوْرِ رَا اِنْمَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَه عَمَلِيَه شَا كَرُوْمَه بِاَشْدِ نَسَبِ نَدَاوَنْدَه كَرُوْمَه بِاَشْدِ  
 اَز تَقْصِيْرَاتِ خُوْرُوْمِ عَرْضِ نَمَايَه دُرْمِهْر مَسْنَدِ اِيْسَه خُوْرُوْمِ اَز ظَاهِرِ تَمَايِدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكْبَرِ كِه خُوْرُوْمِ

حاضر حضرت سید محمد باقر  
 در وقت عصر روز پنجشنبه ۱۲۰۵  
 در مجلس علمیه در شهر تبریز

استاد  
 سید محمد باقر  
 در وقت عصر روز پنجشنبه ۱۲۰۵  
 در مجلس علمیه در شهر تبریز





در معرفت

۱۰۶

صحت یعنی پروردگار بوحضرت او احوال است که مستور است

حسام الدین احمد راجرت حق سبحانکه از اجزای خیر و داد که مؤمنان را مقصودان را بر خود التزم نموده که کثرت  
 را در خدمت خدای تعالی بطریق بسته اند و ما در افتادگان را فارغ ساخته که برین من زبان خود  
 هر محلی به یک شکری که ازین از توانم کرده به ستمت به فقیر به دولت غنی بودی حضرت ایشان شرف  
 گشت فرموده انیس فقیر از فرمودند که ضعف بدن برین غالب آمده است امید حیات کم مانده اند  
 انحال اطفال صغیر و خردی بود و در حضور خود شمار اطفال صغیر نمودند و حجرت فرمودند که بیدار گشتند و با ایشان  
 توجیه کن بامر ایشان و در حضور ایشان بشارت توجیه کرده بشارت بشارت توجیه تیز ظاهر شده بعد از آن  
 فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبانه توجیه کن حکب الامر غائبانه توجیه نموده آمده است  
 که برکت حضور ایشان آن توجیه بیشتر است بل باشد تصور نکنند که از امر واجب الامثال و وصیت لازمه  
 ایشان فرموده واقع شده است یا انفاق زود باشد که بل انتظار اشارت دارد و منتظر انان  
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید بگوشش آتش استماع خواهند فرمود استماع  
 انچه سبحانکه قرص ختم بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مساویه اهل سنت و جماعت  
 شکرت الله تعالی سعیدیم که فرموده ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه و باخترانچا نوع خطا بوده بیان آن  
 میانماید و آید و است که الله تعالی ذات مقدس خود موجود است و اشیا با یکجا و او تعالی موجود  
 اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچ کس و هیچ احدی با او  
 تعالی فی الحقیقت شرکت نیست چه وجود و چه غیر آن مشکلات نمی و نسبت لفظی او تجریت  
 خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانکه که بی چون و چگونه اند و بعضی  
 و افعال ممکنات هیچ مساویت ندارند مثل انچه علوم او را سبحانکه صفت است قیوم و بسیط است  
 حقیقی که هرگز تعدد و گسرتان راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که اشیا یک  
 یکشانند است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان یکشانی منکشف میگردد جمیع اشیا با احوال  
 متناسبه و تضاده ایشان کلیه وجودیه با اوقات مخصوصه هر کدام و آن واحد بسیط و استه است

احوال اطفال صغیر و خردی بود و در حضور خود شمار اطفال صغیر نمودند و حجرت فرمودند که بیدار گشتند و با ایشان توجیه کن بامر ایشان و در حضور ایشان بشارت توجیه کرده بشارت بشارت توجیه تیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبانه توجیه کن حکب الامر غائبانه توجیه نموده آمده است که برکت حضور ایشان آن توجیه بیشتر است بل باشد تصور نکنند که از امر واجب الامثال و وصیت لازمه ایشان فرموده واقع شده است یا انفاق زود باشد که بل انتظار اشارت دارد و منتظر انان است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید بگوشش آتش استماع خواهند فرمود استماع انچه سبحانکه قرص ختم بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مساویه اهل سنت و جماعت شکرت الله تعالی سعیدیم که فرموده ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه و باخترانچا نوع خطا بوده بیان آن میانماید و آید و است که الله تعالی ذات مقدس خود موجود است و اشیا با یکجا و او تعالی موجود اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچ کس و هیچ احدی با او تعالی فی الحقیقت شرکت نیست چه وجود و چه غیر آن مشکلات نمی و نسبت لفظی او تجریت خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانکه که بی چون و چگونه اند و بعضی و افعال ممکنات هیچ مساویت ندارند مثل انچه علوم او را سبحانکه صفت است قیوم و بسیط است حقیقی که هرگز تعدد و گسرتان راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که اشیا یک یکشانند است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان یکشانی منکشف میگردد جمیع اشیا با احوال متناسبه و تضاده ایشان کلیه وجودیه با اوقات مخصوصه هر کدام و آن واحد بسیط و استه است



علم لایبوس  
علم فاعلی  
علم مفعول  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق

نمیشود و مگر آنکه گفتند لفظاً لایقکه زیرا که تغییر و تقدیر مستصواب باشد که یکبار بعد از دیگری و آنست  
 باشد چون بهیه او را نواحد باشد که تغییر و حدوث نبود پس حاجت نباشد با اثبات تعلقات متعدد  
 هر اولاً تغییر و حدوث را جمع بان تعلقات بود و بعد قدرت علم که گفته اند بعضی از متعلقان را در بعضی  
 لفظاً لایقکه از افعال و تعلقات و در جانب معلومات اثبات کنیم باینکه از اینها سخن در این کتاب  
 بسیط است که از اینها سخن در این کتاب است اگر امر است از اینها سخن است و اگر  
 نهی است هم از اینها سخن است و اگر افعال است هم از اینها سخن است و اگر معلول است هم از اینها سخن است  
 است هم از اینها سخن است و اگر امر است هم از اینها سخن است و اگر نهی است هم از اینها سخن است  
 از این کلام بسیط اگر تورات است از اینها سخن است اگر جمیع کتب است از اینها سخن است  
 گرفته و اگر تورات است هم از اینها سخن است و اگر جمیع کتب است هم از اینها سخن است  
 و آنکه کلام حق که علی است کسیت پس در پس در زول مختلف آنها آمده و همچنین این عمل  
 که مضوعات اولین آخرین همان یک فعل بوجود آید که میگوید آنرا الان لحظه که  
 بالبرکت و فریضت ازین اگر نایب است و اگر امانت مربوط بان فعل است و اگر ایام است و اگر نایب  
 منوط هم بان فعل همچنین اگر ایام است و اگر امانت نامی از این فعل است پس در این حق سبحان  
 نیز تعدد و تعلقات ثابت نبوده بلکه یک تعلق مخلوقات اولین و آخرین با اوقات مخصوصه وجود  
 خود بوجود می آید این تعلق نیز در یک فعل او تعالی بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را  
 به بیچون را نیست که آنست اما آنکه ایام است و آنست و آنست و آنست و آنست و آنست و آنست  
 سلطاناً اطلاع نیافته مگر در احادیث گفت و افعال او سبحان آنرا حادث است و آنست  
 که اینها با فعل ازلی حق اند سبحانند افعال او تعالی و ازین معلوم است آنرا بعضی از صدق و تبخلی افعال  
 نیابت نموده اند دوران مطهر در مرتب افعال مکملات جزو فعل او سبحان سلطانه نموده اند آن  
 تبخلی فی الحقیقت تبخلی آنرا فعل حق است سبحانند تبخلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که چون

علم فاعلی  
علم مفعول  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق

علم فاعلی  
علم مفعول  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق  
علم متعلق

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات  
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در باطن صورت معنی چگونه بخند  
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس  
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال نیست تا تجلی آنها  
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از تعالی است از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال افعال  
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس  
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَّقُونَ** و **اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** بر اصل سخن بریم  
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. **أَنَا وَتَعَالَى مُحِيطٌ أَشْيَاءُ** بود و در حق نیست با ایشان از  
 ذات اعلیٰ مرتبت نیست که در حق قائم باشد که ایشان را در حق است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند  
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در حدت نصیب  
 نیست ایمان بعبودیت باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت  
 عقا شکاک پس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه با و بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت  
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است  
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی احوال  
 و قریب و بعینیت او را تعالی ندانیم که صیفت احوال و قریب علمی گفتن از ما و احوال متشابه است  
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی آنچه پس مرتبه نشود و همچنین آنچه چیز با او جانیه متذکر بود و آنچه بعضی  
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام  
 که مومنین آنها است **إِذْ أَتَاهُ الْغُفْرَانُ** است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی  
 نیمانند که او تعالی ندانیم که آن فقیر خداست خدا شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی **اللَّهُ**  
**سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** علما گویند از حضرت خواجده با تقدس بی شک میفرمودند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در باطن صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از تعالی است از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند لا اله الا الله و بهی يتقون و الله ذو الفضل العظيم بر اصل سخن بریم او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. انا و تعالی محیط اشیا بود و در حق نیست با ایشان از ذات اعلیٰ مرتبت نیست که در حق قائم باشد که ایشان را در حق است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در حدت نصیب نیست ایمان بعبودیت باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت عقا شکاک پس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه با و بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی احوال و قریب و بعینیت او را تعالی ندانیم که صیفت احوال و قریب علمی گفتن از ما و احوال متشابه است قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی آنچه پس مرتبه نشود و همچنین آنچه چیز با او جانیه متذکر بود و آنچه بعضی عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که مومنین آنها است اذ اتاه الغفران است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که او تعالی ندانیم که آن فقیر خداست خدا شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه عما يشركون علما گویند از حضرت خواجده با تقدس بی شک میفرمودند که معنی

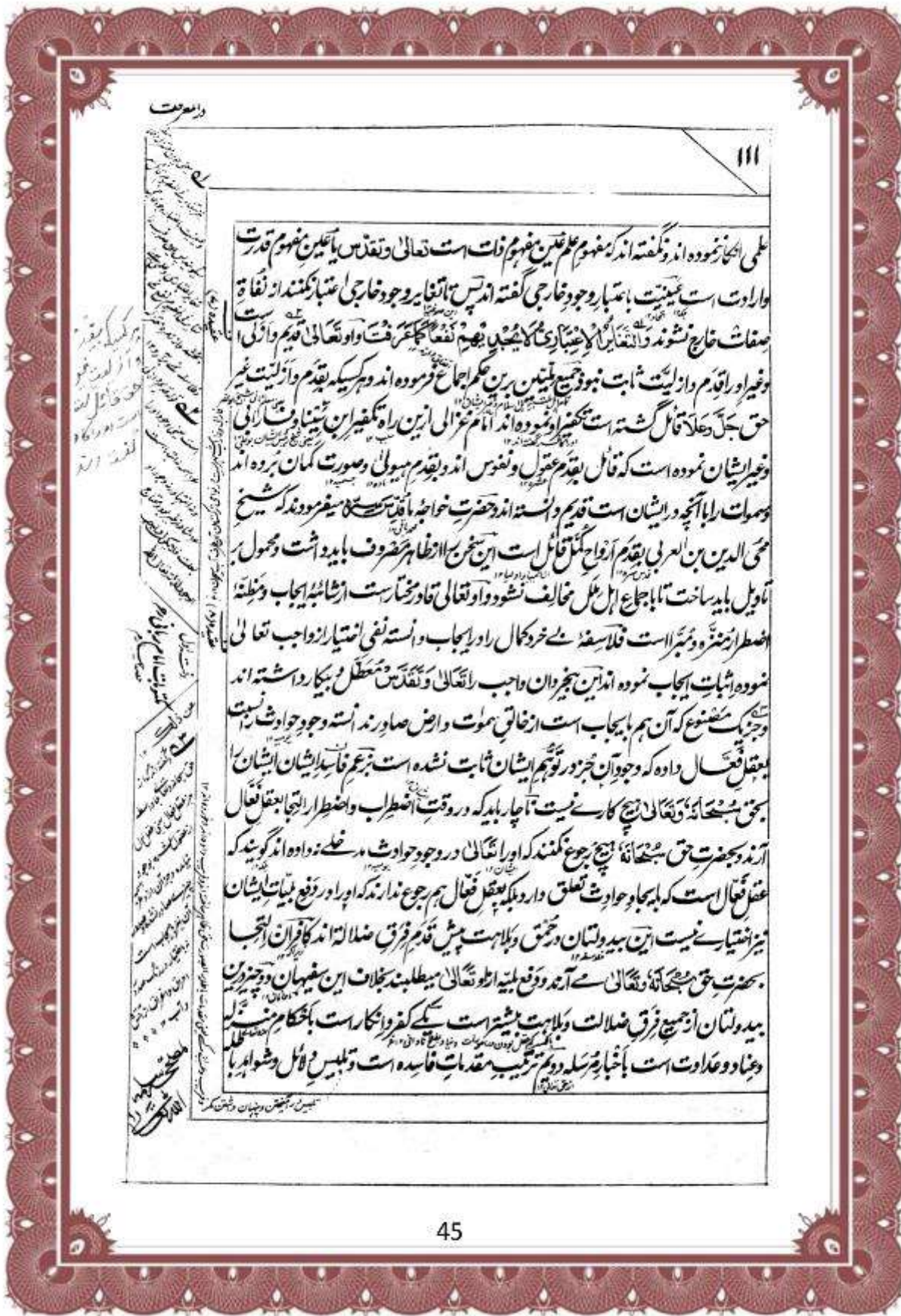
و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در باطن صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از تعالی است از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند لا اله الا الله و بهی يتقون و الله ذو الفضل العظيم بر اصل سخن بریم او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. انا و تعالی محیط اشیا بود و در حق نیست با ایشان از ذات اعلیٰ مرتبت نیست که در حق قائم باشد که ایشان را در حق است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در حدت نصیب نیست ایمان بعبودیت باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت عقا شکاک پس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه با و بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی احوال و قریب و بعینیت او را تعالی ندانیم که صیفت احوال و قریب علمی گفتن از ما و احوال متشابه است قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی آنچه پس مرتبه نشود و همچنین آنچه چیز با او جانیه متذکر بود و آنچه بعضی عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که مومنین آنها است اذ اتاه الغفران است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که او تعالی ندانیم که آن فقیر خداست خدا شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه عما يشركون علما گویند از حضرت خواجده با تقدس بی شک میفرمودند که معنی

والمعنى

عبارت این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که فی حقیم و موجودی است بسیجانه و تغییر و تبدیلی را  
ذات و صفات و افعال او تعالی را نه نیست بطنج آن من لا یجد غیر ذی الانه و لا یصفی الیه یکافی افعال  
محدوث اگر کسی آن آنچه صوفیه وجودیه متشرکات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیلی  
در مرتبه و وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این متشرکات را در مرتب تلویرات کمال او تعالی  
اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلی و ذرات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی  
یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبودت باجه  
در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور بر  
کمال است انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از  
افزایش ایشان حصول کمال است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی  
و تقدس که یوم ماخلقت لکن کل لانتی الاله بعد ذل ای بگویند من موعده این معنی است  
پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امر که عالم  
بجناب حق بود صبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است مخلقت الله فی خلق فی اول او ای  
نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشود و بتوسط معرفت ایشان کمال حاصل نماید  
تعالی الله یعنی ذلک عالم الیکیرا و او تعالی از جمیع صفات ناقص سلمات حدودی است و نیز  
است جسم جسمانی نیست و مکانی در مانی نه و صفات کمال او را مابت است از جمله معرفت  
کمال در و موجود اند بوجود زاندر و وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت  
و اراده و شمع و بصیر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود را  
از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه چوریان برده اند گفته اند  
من آرزوی تعقل نمیشمیه این صفات به با ذات توازرو که سخن همه سخن حکمان فی  
نقی صفات است چه ثفاة صفات مشتمله و فلا سفیه تغییر علمی و اتحاد و حاجی گفته اند و انخایز  
آن قولی حقیقت نفس صفات است معتقدان و علایق متجربان تغییرات علمانی

۱۱۰

آناتلحق



والمعصية

في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم  
 في قوله تعالى ان الله يضل من يشاء الى صراط مستقيم

علمی الحقا زموده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت  
 و اراوت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تفاوتی وجود خارجی اعتبار کنند از نفی  
 صفات خارج نشوند و تفاوتی لا اعتباری که لا یجب بهم نفعا حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است  
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این برین حکم اجمال فرموده اند و هر کسی که قدیم و اولیت غیر  
 حق بکل وجهی قائل گشته است تکفیر و مذبذبه اند اما هم عزالی ازین راه تکفیر این تینا و تالی  
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدیم عقول و نفوس اند و بقدیم میوه و صورت گمان برده اند  
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواصه باقی است که میفرمودند که شیخ  
 محی الدین بن العربی بقدیم آرزو گنق قائل است این سخن از ظاهر مضمروف باید داشت و محمول بر  
 تاویل باید ساخت تا با جماع اهل علم مخالف نشود و او تعالی تا در مختار است از شائبه ایجاب و مغلطه  
 اضطرار منتهی و تمبر است فلاسفه می خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی  
 نموده و ثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند  
 و جزو یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صادرند است و وجود جوادش نسبت  
 به عقل تعالی داده که وجود آن جزو توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را  
 یعنی سبحان الله و تعالی هیچ کار نیست تا چار بید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی عقل تعالی  
 آرزو ب حضرت حق سبحان الله هیچ رجوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش بر غلظت نه داده اند گویند که  
 عقل تعالی است که بجهت جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم رجوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان  
 نیز اختیار نیست این بید و تئان و حقیق و بلا هست پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را تجب  
 ب حضرت حق سبحان الله و تعالی سے آمد و وقع ملیه از او تعالی میطلبند بخلات این سفیهان و چنانچه  
 بید و تئان از جمیع فرق ضلاله و بلا هست بیشتر است سگی که در انکار است با حکما و منسب که  
 در عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوایر با

در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفیه نه خورده  
 سموات و کواکب که به وقت بقیار و در گذر اند مدار کار را بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق  
 سموات و موجد کواکب و محرک اینها بود ترا ایشان چشم پوشیده اند و در از معاندانسته است بخود  
 و به بید و تان سفیه ترا ایشان آنگاه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت انکار و از علم متفق  
 و منتظر ایشان علم بر سر است که بالاینی محضت و الاطلاع صرف مساوات زوایا است  
 مشکت مروقائمه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکاه ایشان است بکدام غرض مروط  
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم  
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحیح بدو ایلام انعم  
 فی التقدیر عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در اول و بر این  
 فاعل کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و بر این  
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرنده انان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این  
 بید و تان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوجت نبوت  
 حضرت عیسی علی نبیته و علیهم الصلوٰۃ والسلام چون با فاطون که کلان تر این بید و تان بود  
 سید گفت سخن قوم و مستندون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجاس  
 آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر انجل  
 او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه  
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و تان  
 بید و تان  
 علم طب  
 علم نجوم  
 علم تهذیب  
 اخلاق  
 علوم ایشان  
 از کتب انبیا  
 با تقدیم علم  
 نبوت و حکم  
 و الصلوات  
 و التکلیف  
 است که در  
 ترویج باطل  
 خود نموده  
 اند اما صحیح  
 بدو ایلام  
 انعم فی  
 التقدیر  
 عن الضلال  
 اهل ملت  
 و متابعان  
 انبیا علیهم  
 الصلوٰۃ  
 والسلام  
 اگر در اول  
 و بر این  
 فاعل کنند  
 بلکه نیست  
 که مدار کار  
 ایشان  
 تعلیم انبیا  
 است علیهم  
 الصلوٰۃ  
 والسلام  
 و دلائل  
 و بر این  
 بر اثبات  
 مطالب عالی  
 خود و سبیل  
 تبریحی  
 آرنده انان  
 تقلید ایشان  
 را کفایت  
 بخلاف این  
 بید و تان  
 که از تعلیم  
 خود را بر  
 آورده اند  
 و در صده  
 و اثبات  
 بدلائل  
 گشته صدقوا  
 فانصروا  
 و عوجت  
 نبوت  
 حضرت عیسی  
 علی نبیته  
 و علیهم  
 الصلوٰۃ  
 والسلام  
 چون با  
 فاطون که  
 کلان تر این  
 بید و تان  
 بود سید  
 گفت سخن  
 قوم و  
 مستندون  
 لا حاجه  
 بنا الی من  
 یتهدیتنا  
 فی سفیه  
 بایسته  
 شخصیکه  
 اجاس  
 آسوات  
 نماید و  
 ابراهیم  
 و اکره و  
 ابریس  
 میکند که  
 خارج از  
 طوکریت  
 ایشان  
 است او را  
 سید و  
 نظر انجل  
 او بیکر  
 و ناویده  
 جواب و  
 اوان از  
 کمال  
 عناد و  
 سفاهت  
 است  
 فلسفه  
 چون  
 اکثرش  
 باشد  
 رغبه  
 پس کل  
 آن به  
 هم  
 سفیه  
 باشد  
 که حکم  
 کل حکم  
 اکثر  
 است  
 بحانا  
 الله  
 سبحانه  
 و تعالی  
 عن  
 ظلمات  
 معتقداتهم  
 السوء

سید گفت سخن قوم و مستندون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجاس آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر انجل او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح  
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہذا انا لہذا و ما کنا لہذا لئلا کان ہذا انا  
 اللہ لقلنا جہادت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و علیہ السلام و علیہم السلام و علیہم السلام  
 و در معنی قدرت مرافقت بفسلفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضمر  
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر می ورآید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال  
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی  
 از ملامت مفرغ ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند  
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میدانند جمع ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم  
 علوم او را خطا میدانند و جمع دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند  
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ فسطاط  
 و تقریظ اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور نامد شیخ را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب  
 کشفی چگونہ تذکرہ شعور و علوم او را کہ از اصواب و براندہ و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید  
 توان کرد و قال الحق ہوا الثابت الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندامہ و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت  
 و وجود حق غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ و یرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن  
 شکر است فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعنیات ال حق و اروا قابل توجہ است شایان  
 جمع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان مابین مسئلہ را بمعنیات  
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بطنین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته  
 بر شکیلی محلی است و اشتباہ نامدہ حکما لا یخفی علی الناس ظہیرہ باید و نیست کہ ممکنات با سربا  
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ مستند با سربا و چہ مختار  
 اند کہ از کتب علم اینہا را بوجوہ آورده است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

شیخ محی الدین  
 از مقبولان  
 و نظر می ورآید  
 و اکثر علوم او  
 کہ مخالف آراء ال  
 حق اند خطا و باصواب  
 ظاہر میشوند تا  
 آنکہ بخطائے کشفی  
 معذور و اشتہ  
 اند و در تک خطائے  
 اجتهادی از ملامت  
 مفرغ ساختہ این  
 اعتقاد خاص است  
 این فقیر را و ما وہ  
 شیخ محی الدین کہ  
 او را از مقبولان  
 میدانند و علوم  
 مخالفہ او را خطا  
 و مضرت میدانند  
 جمع ہستند ازین  
 طائفہ کہ ہم شیخ  
 را طعن ملامت  
 میکنند و ہم علوم  
 او را خطا میدانند  
 و جمع دیگر ازین  
 طائفہ تقلید شیخ  
 را اختیار کرده  
 جمیع علوم او را  
 صواب میدانند  
 و بدلائل و شواہد  
 حقیقت آن علوم  
 را اثبات مینمایند  
 و شک نیست کہ  
 این ہر دو فریق  
 راہ فسطاط و  
 تقریظ اختیار  
 کرده اند و از تو  
 شیخ حال دور  
 نامد شیخ را کہ  
 از اولیا و مقبولان  
 است بواسطہ خطب  
 کشفی چگونہ  
 تذکرہ شعور و  
 علوم او را کہ از  
 اصواب و براندہ  
 و مخالف آراء ال  
 حق اند چگونہ  
 تقلید توان  
 کرد و قال الحق  
 ہوا الثابت الذی  
 و ففتح اللہ  
 سبحانہ اندامہ  
 و کسرہ آسے و  
 رسلہ و وحدت  
 و وجود حق  
 غیر ازین  
 طائفہ باشد  
 شریک اند  
 چہ چند  
 شیخ و یرین  
 مسئلہ نیز  
 طرخاص  
 اروا و اصل  
 سخن شکر  
 است فار  
 مذہب این  
 مسئلہ نیز  
 چہ لفظ  
 مخالفت  
 بمعنیات  
 ال حق و  
 اروا قابل  
 توجہ است  
 شایان  
 جمع این  
 فقیر بجناب  
 اللہ سبحانہ  
 و شریح  
 شرح  
 رباعیات  
 حضرت  
 ایشان  
 مابین  
 مسئلہ  
 را بمعنیات  
 ال حق  
 جمع  
 ساخته  
 است و  
 تراغ و  
 بطنین  
 البعض  
 عامہ  
 شدہ و  
 مشکوک  
 شجاعت  
 ظفرین  
 را حل  
 ساخته  
 بر  
 شکیلی  
 محلی  
 است و  
 اشتباہ  
 نامدہ  
 حکما  
 لا یخفی  
 علی  
 الناس  
 ظہیرہ  
 باید و  
 نیست  
 کہ  
 ممکنات  
 با  
 سربا  
 چہ  
 جو  
 اہر  
 و  
 چہ  
 اغراض  
 و  
 چہ  
 اجسام  
 و  
 چہ  
 عقول  
 و  
 چہ  
 نفوس  
 و  
 چہ  
 افلاک  
 و  
 چہ  
 عناصر  
 ہمہ  
 مستند  
 با  
 سربا  
 و  
 چہ  
 مختار  
 اند  
 کہ  
 از  
 کتب  
 علم  
 اینہا  
 را  
 بوجوہ  
 آورده  
 است  
 و  
 چنانچہ  
 اینہا  
 و  
 وجود  
 باو  
 تعالی  
 محتاج  
 اند  
 در  
 بقا  
 نیز  
 باو  
 سبحانہ

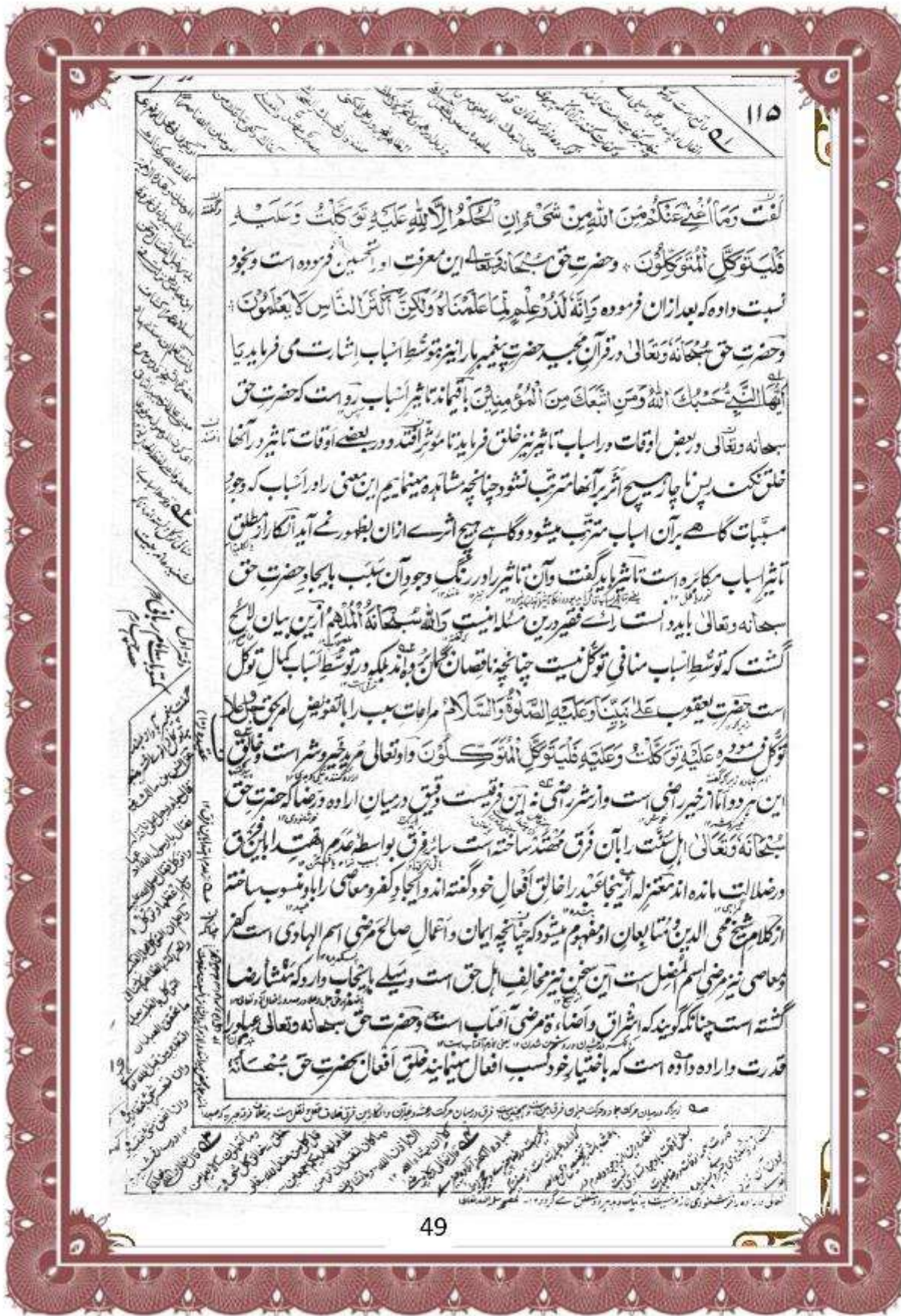


مع لای السبب لکن لا بد من سبب  
 من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه  
 من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه

محتاج اند و جو را سبب و وسائط را در پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او بیاب قدرت گردانیده و لا بلکه  
 اسباب و لا اثنی ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
 ایشان محل متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب  
 و وسائل که در وجود و بقا با وسبب آنها محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس  
 و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
 قادر است و را آنها که اجزا و آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا نمود  
 از چاه و محض نیست و اجزای برین بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی  
 است ما در او که اجزا و آن فعل میفرماید پس فعل جواز و عطا را و پوشش فعل حاصل حقیقی نشد  
 بلکه آن فعل نظر جواز و تید او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم لیلجه فعل جواز و پوشش  
 فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جواز او واسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
 فاعل حقیقی که در گذشته یسئیل به کثیرا و یسئیل به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت  
 فهم کس این جاز را جمیع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیخ ابی اسحاق از اسباب حضرت  
 حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند می دانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین  
 متصل ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اطلاک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراتب اسباب  
 مینمایند و تفویض امر این مراتب حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی  
 یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و یا یحییٰ کن فکلمه  
 من باب و احید و اذ شلو من اباب منتفزه با وجود این مراتب تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه  
 من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه  
 من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه

من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه  
 من وادرس است که در بیان  
 فیما یحدثه الذکر من فی نفسه  
 ویرد فی نفسه فی نفسه



قُلْتُ وَمَا أَغْنَيْتَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ عَمْرَانُ كَلَّمَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِقَوْلِكَ كَلِمَاتٍ وَوَعْدٍ  
 فَلَيْتَ تَوَكَّلْتَ اللَّهُ تَوَكَّلْتَ مِنْهُ بِقَوْلِكَ كَلِمَاتٍ وَوَعْدٍ مِنْ مَسْئَلَةِ مَا كَانَتْ تَعْلَمُ مِنْ مَعْرِفَةِ مَا نَعْلَمُ مِنْ مَعْرِفَةِ مَا نَعْلَمُ مِنْ مَعْرِفَةِ مَا نَعْلَمُ  
 نسبت داده که بعد از آن فرموده وَاِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلِمْنَا لَوْ وَكَلْنَا النَّاسَ لَا يَعْلَمُونَ  
 و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توشیح انساب اشارت می فرماید یا  
 أَيُّهَا النَّبِيُّ سُبْحَانَكَ اللَّهُ وَمَنَّ اتَّبَعَكَ مِنَ الْأُمَمِ مِمَّنْ بَأْهَمَاءَ بَاطِلٍ ثَمَامٍ ثَمَامٍ ثَمَامٍ ثَمَامٍ ثَمَامٍ ثَمَامٍ  
 سبحانه و تعالی و بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر اتمد در بعض اوقات تاثیر در آنجا  
 خلق نکت پس ناچار سبب اثر را تمیز متب نشود چنانچه شاهدیم این معنی را در اسباب که وجود  
 مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بطور مستقیم پیدا نکند و بعض اوقات  
 تاثیر اسباب مکافه است تا شایسته که گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بیاید حضرت حق  
 سبحانه و تعالی باین است را نشود تغییر درین مسأله نیست و الله سبحانه و تعالی آیتین بیان الی  
 گشت که توشیح اسباب سنا فی توکل نیست چنانچه ناقصان مکلین و اینها بملک در توشیح اسباب کمال توکل  
 است حضرت یعقوب علیه السلام در توشیح اسباب سنا فی توکل مراد است سبب را با تقویض امر حق سبحانه  
 و تعالی است و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن  
 این هر دو آیه اخیر معنی است و از شر مری نه این فقرهست قیوم در میان اراده و رضا که حضرت حق  
 سبحانه و تعالی اهل سنت را بان فرق مخصد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدای این فرق  
 و رضالت مانده اند معتزله از اینجانب را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با او منسوب ساخته  
 از کلام شیخ محمد الدین التایلغان او فهمیم میشود که چنانچه ایمان و احتمال صالح مری اسم الهادی است که  
 بواسطی نیز مری اسم افضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و سبب اینجانب واروکه منشا رضا  
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انضا، تومرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی بعمل را  
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال بنیادین خلق افعال حضرت حق سبحانه

کلمات حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید  
 و در روایات معتبره که در کتب معتبره مذکور است  
 در بیان این مسأله که تاثیر اسباب در افعال حق سبحانه و تعالی است  
 و بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر اتمد در بعض اوقات تاثیر در آنجا  
 خلق نکت پس ناچار سبب اثر را تمیز متب نشود چنانچه شاهدیم این معنی را در اسباب که وجود  
 مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بطور مستقیم پیدا نکند و بعض اوقات  
 تاثیر اسباب مکافه است تا شایسته که گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بیاید حضرت حق  
 سبحانه و تعالی باین است را نشود تغییر درین مسأله نیست و الله سبحانه و تعالی آیتین بیان الی  
 گشت که توشیح اسباب سنا فی توکل نیست چنانچه ناقصان مکلین و اینها بملک در توشیح اسباب کمال توکل  
 است حضرت یعقوب علیه السلام در توشیح اسباب سنا فی توکل مراد است سبب را با تقویض امر حق سبحانه  
 و تعالی است و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن و علیه توکل کن  
 این هر دو آیه اخیر معنی است و از شر مری نه این فقرهست قیوم در میان اراده و رضا که حضرت حق  
 سبحانه و تعالی اهل سنت را بان فرق مخصد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدای این فرق  
 و رضالت مانده اند معتزله از اینجانب را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با او منسوب ساخته  
 از کلام شیخ محمد الدین التایلغان او فهمیم میشود که چنانچه ایمان و احتمال صالح مری اسم الهادی است که  
 بواسطی نیز مری اسم افضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و سبب اینجانب واروکه منشا رضا  
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انضا، تومرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی بعمل را  
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال بنیادین خلق افعال حضرت حق سبحانه

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

نسوب است وکسب با نشان عادت الله سبحانه باین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت را مقصد و اختیار را وسیله  
سے یا بدین نام چار متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف باین معنی گفته اند  
که در او فعل مشهور کافی نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي صُدُغِهِ**  
**بَلْ يَزِيدُ الْيَاسِرَ وَالْكَاسِرَ مَا نَفَىٰ لَبِيبًا** جزا از محمد فعل موقوت را مقصود مقدر حق  
است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و امی را منوط با ایمان بر وقت خود  
ذاتک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت  
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنیه است و موجودات و ارض است و هر  
بزرگی و کمالات که هست مر جانی قدس او را ثابت است جزا از آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
عقود است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگ را درست گوشتن  
اورا با وجود مرامت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ  
بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مر بوط فیض حق است سبحانه و منوط  
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الَّذِي يَأْتِيهِ الْكُفْرَانُ أَكْثَرُ مِمَّا يَأْتِيهِ الْإِيمَانُ**  
مر بوط ایمان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مر بوط کفر است  
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ**  
**سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ** باید آنست که مر بوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی الحقیقت تعظیم  
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و همچنین  
منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
طوریست که بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که از این دقیقه

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

والمعرفت  
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

غالی است و ایضا در دخول ناکر مدعی است مثل این که جمیع فیتت چه دخول نافی تحقیقت  
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تبارک و تعالی را مومنان و کفر است  
 و در بهشت خوهرت در دید به جهت و بی کیف و شبه و بمثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل نعت همه متکاثرند و رویت به جهت و بی کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه  
 که شیخ محی الدین بن العزنی نیز رویت آخرت را بجمعی صوری فرود می آرد و بجز این تجویز نمینماید  
 رویت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نمیکردند و به تنزیه  
 نیز قائل میشدند و رویت را با این تجویز نمیدانستند هرگز از رویت آنکارا نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی  
 آنکارا ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف  
 در آن ملحوظ است و نماند که رویت آخرت را بجمعی صوری فرود آوردن فی تحقیقت آنکارا کردن  
 است هر رویت را چه آن تجویز صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاز بود رویت حق فیتت  
 بی اکه المؤمنینون یغفر کیف و فادسراک و غیره بین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات  
 و السلامیات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما نیز بعثت ذات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشنده از عدم صفیات  
 او سبحانه که آنهمی نمود و محمول قصه مایه تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه  
 تمام مایه تقلید این بزرگواران درین معامله مخدول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام  
 است و مرتبه بلوغ فرسیده تجر بالغه بعثت انبیاء است علیه الصلوات و السلامیات که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست به سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت ذات  
 پس بعثت راحمت عالمیان گفتن چه معنی بود به جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضمین سعادات و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و غیر گشته است آنچه مناسب جواب ممدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جواب  
 تعالی است

حق سبحان و تعالی را مومنان و کفر است  
 و در بهشت خوهرت در دید به جهت و بی کیف و شبه و بمثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل نعت همه متکاثرند و رویت به جهت و بی کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه  
 که شیخ محی الدین بن العزنی نیز رویت آخرت را بجمعی صوری فرود می آرد و بجز این تجویز نمینماید  
 رویت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نمیکردند و به تنزیه  
 نیز قائل میشدند و رویت را با این تجویز نمیدانستند هرگز از رویت آنکارا نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی  
 آنکارا ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف  
 در آن ملحوظ است و نماند که رویت آخرت را بجمعی صوری فرود آوردن فی تحقیقت آنکارا کردن  
 است هر رویت را چه آن تجویز صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاز بود رویت حق فیتت  
 بی اکه المؤمنینون یغفر کیف و فادسراک و غیره بین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات  
 و السلامیات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما نیز بعثت ذات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشنده از عدم صفیات  
 او سبحانه که آنهمی نمود و محمول قصه مایه تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه  
 تمام مایه تقلید این بزرگواران درین معامله مخدول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام  
 است و مرتبه بلوغ فرسیده تجر بالغه بعثت انبیاء است علیه الصلوات و السلامیات که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست به سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت ذات  
 پس بعثت راحمت عالمیان گفتن چه معنی بود به جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضمین سعادات و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و غیر گشته است آنچه مناسب جواب ممدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جواب  
 تعالی است

انسان است تکویناً و تقدیراً

قدس است بجهت آنکه ازیر که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه آنکه مناسبت  
و خوب که قدم از لوازم است از انشاء و صفات و افعال که ام است و مناسبت که تمام اطلاق آن  
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال نقصان داند و نقص را کمال  
انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدوست ترا آنکه امور نامناسبه را بجانب سر  
تعالی نسبت دهد و اشیاء نامشابه را بجانب تنه را بجهت او بجهت آنکه مناسبت و بو بعت است که باطل را از حق  
جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعت است که بر ابراهیم حق سبحانی است  
بموسیطه آن دعوت می فرماید و بندگی را به سعادت قرب و وصل موعی بجل سلطان که می رسانند و بوسیله  
بعثت اطلاق بر صفیات موعی بجلش آنکه میسر شود و حکما و تجار تصرف و نگاه و انعام  
چو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعت بسیار است پس مقرر شد که بعت اینها حمت  
و آنکه نفعاً و مروتاً نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعت نماید و بقتضای بعت عمل  
کنند گناه بعت چیت و بعت چرا حمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام  
الهی حکایت ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیة و تزییة عقل مناسبه و انصاف  
توین تکلیف بر تبه و خوب تعانت و نقد است پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا  
آخذ نماید و حاجت به بعت که بموسیطه ماست نشود و جواب عقل چرا چندان مناسبت اتصال  
پیدا کند اما تعلقی که باین پیکر بیولانی داشت بالکل زایل نگردد و محض تمام پیدا کند پس در این همیشه  
و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت خصمیت و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در  
حیرت و شگفتی و سرد وقت ندیم او باشد و در میان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود  
و خطا و غلط که از خود این شاه انداز و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او  
از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و عظمت خطا محفوظ نباشند بخلاف  
انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه

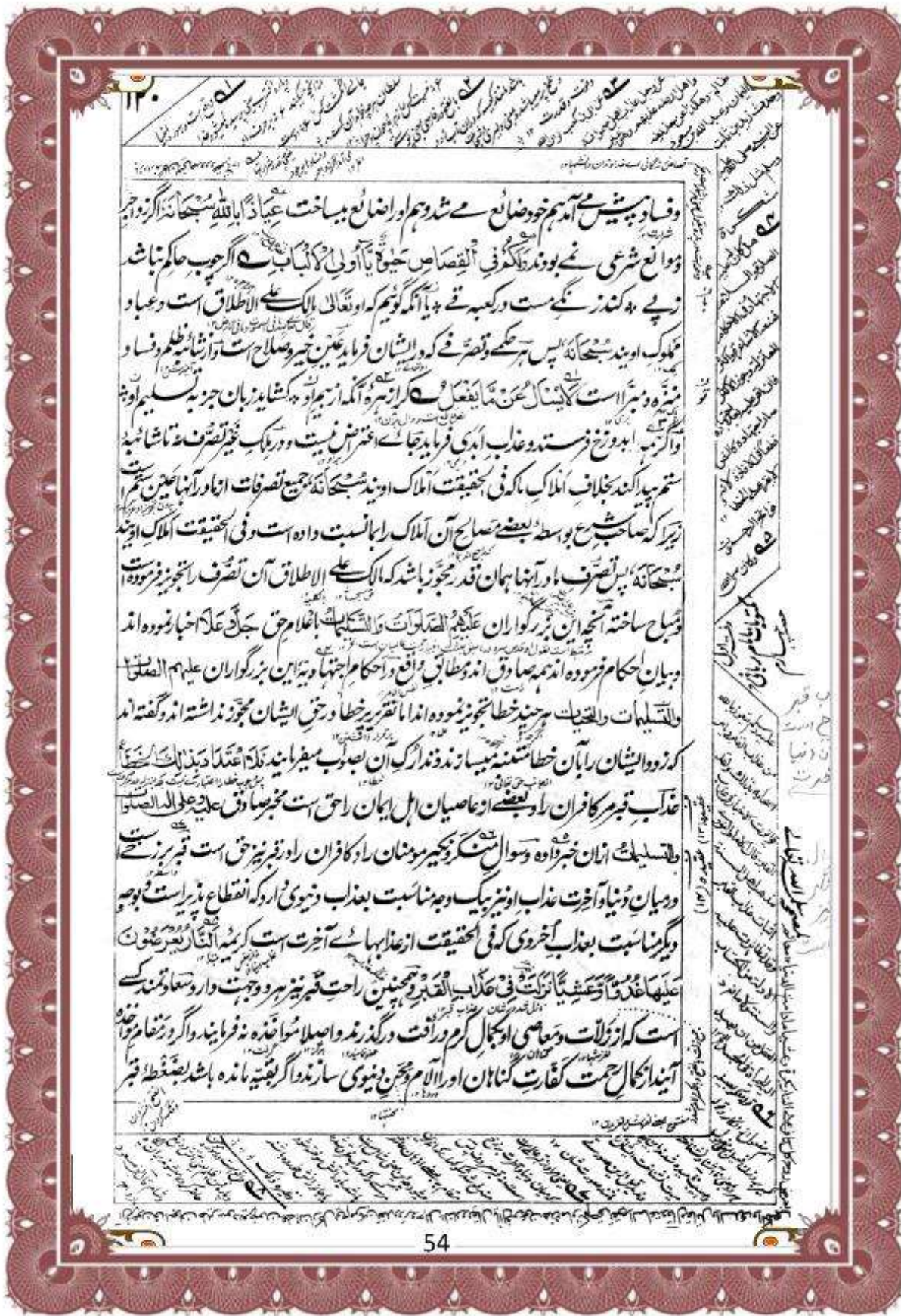
بجهت آنکه مناسبت و بو بعت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعت است که بر ابراهیم حق سبحانی است بموسیطه آن دعوت می فرماید و بندگی را به سعادت قرب و وصل موعی بجل سلطان که می رسانند و بوسیله بعثت اطلاق بر صفیات موعی بجلش آنکه میسر شود و حکما و تجار تصرف و نگاه و انعام چو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعت بسیار است پس مقرر شد که بعت اینها حمت و آنکه نفعاً و مروتاً نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعت نماید و بقتضای بعت عمل کنند گناه بعت چیت و بعت چرا حمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی حکایت ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیة و تزییة عقل مناسبه و انصاف توین تکلیف بر تبه و خوب تعانت و نقد است پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا آخذ نماید و حاجت به بعت که بموسیطه ماست نشود و جواب عقل چرا چندان مناسبت اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین پیکر بیولانی داشت بالکل زایل نگردد و محض تمام پیدا کند پس در این همیشه و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت خصمیت و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در حیرت و شگفتی و سرد وقت ندیم او باشد و در میان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود و خطا و غلط که از خود این شاه انداز و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و عظمت خطا محفوظ نباشند بخلاف انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه

و کتبها و قورا و تشریها... پاک مبرکی ۱۱۲

اور اس لئے کہ وہ خیال و فہم سے ان خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جانی خود توبہ  
 در اثنا سے پہلے ان نبوت سے جو اس بعض اوقات سے صراحتاً کہ ازراہ ہم و جان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضم سے شود و محبت و تکرار وقت اصلاً تمیز تو اند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز  
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات بہت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند  
 جسٹہ آند و این مبنی خوف بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تر  
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلالت نمی افزاید و بجز اضلالت نمی نماید و کشف بعضی از امور  
 عینی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل تدریج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانہ کہ سخن ہذا فی البدیہہ صحیحتر است پیدا انہم علیہ  
 و علیہم السکات و اللہ لیسئلکم و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ ازراہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہ بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخورد و نچسبند و بطور خود باشند این بدو  
 چیزوان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد  
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و جھیش

در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جانی خود توبہ  
 در اثنا سے پہلے ان نبوت سے جو اس بعض اوقات سے صراحتاً کہ ازراہ ہم و جان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضم سے شود و محبت و تکرار وقت اصلاً تمیز تو اند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز  
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات بہت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند  
 جسٹہ آند و این مبنی خوف بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تر  
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلالت نمی افزاید و بجز اضلالت نمی نماید و کشف بعضی از امور  
 عینی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل تدریج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانہ کہ سخن ہذا فی البدیہہ صحیحتر است پیدا انہم علیہ  
 و علیہم السکات و اللہ لیسئلکم و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ ازراہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہ بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخورد و نچسبند و بطور خود باشند این بدو  
 چیزوان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد  
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و جھیش

**اللہ تعالیٰ اعلم**  
 در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جانی خود توبہ  
 در اثنا سے پہلے ان نبوت سے جو اس بعض اوقات سے صراحتاً کہ ازراہ ہم و جان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضم سے شود و محبت و تکرار وقت اصلاً تمیز تو اند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز  
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات بہت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند  
 جسٹہ آند و این مبنی خوف بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تر  
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلالت نمی افزاید و بجز اضلالت نمی نماید و کشف بعضی از امور  
 عینی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل تدریج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانہ کہ سخن ہذا فی البدیہہ صحیحتر است پیدا انہم علیہ  
 و علیہم السکات و اللہ لیسئلکم و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ ازراہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہ بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخورد و نچسبند و بطور خود باشند این بدو  
 چیزوان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد  
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و جھیش



۳۰

وفا و پیش آمدیم خود ضلوع سے شد و ہم اور اضلاع میں ساخت عبادت اللہ سبحانہ انکار کر دی جو  
ہو نالغ شرعی نے ہو مگر لاکھ فی القصاص حیو یا اولی اللباب اگر چاہے حکم نباش  
زیلے ہو کند زرنگے مست و رکبہ تے ہیا لکہ کویم کہ او نعالک مالک علی الاطلاق است و عباد  
تکلموک اویند سبحانہ کہ پس ہر حکمے و تصرفے کہ در ایشان فرمایند عین خیر و صلاح است و از شر ابطل و فساد  
نیز ہر است لایسکال معنی مانیفعل کہ از ترہو لکہ از ہر او ہر کشاید زبان جز بہ تسلیم اویند  
والزیب ابد و زخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جائے آخرت نیست و در باب تصرف متاشائبہ  
ستم پیدا لکہ بخلاف املاک ماہری تحقیقت املاک اویند سبحانہ کہ جمیع تصرفات انوار رہا عین است  
زیر کہ صاحب شرع بواسطہ بعضی مصالح آن املاک را با نسبت واہ است و فی تحقیقت املاک اویند  
سبحانہ کہ نسبت صرف باور رہا بہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرمودہ  
قویح ساخته آنچه این بزرگواران علیہم الصلوٰت والسلام است اتمام حق جلال و عبادت فرمودہ اند  
و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صاف اند و مطابق واقع و احکام ہر جہتہا و یہاں بزرگواران علیہم الصلوٰت  
والسلامات و بالتعلیل ہر چند خطا تجویز فرمودہ اند اما تفریر خطا و رحن ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ اند  
کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ میسازند و تفریر کہ ان لبس لبس میفرمایند تلامذہ اعتدال از ان خطا  
عذاب قبر کافران را و بعضی از عاصیان اہل ایمان را حق است مخیر صاف علیہم الصلوٰت  
والتسلیمات انان خبر واہ و سوال است کہ در کجیم مومنان را و کافران را و فرقی حق است قبر برستی  
و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و ہر نہا نسبت بعد از و بیوی ارد کہ قطع نام پر است بوجہ  
دیگر نہا نسبت بعد از آخرت کہ فی تحقیقت از عذابہا ہے آخرت است کہ یہ انشاء اللہ و جہنم  
علیہا خدا و آتشها انزلت فی عذاب القابہم چہمین راحت قہم نیز ہر و وجہت و ارسعا و تنہ کے  
است کہ از ولات و معاصی او کجبال گرم و رافت و رگد زرد و اصل ما خواخزہ نہ فرمایند و اگر در خفا خود  
آیند از کمال حرمت کفارت گناہان او را امام مجتہد مینویسازند و اگر بقیہ ماندہ باشد بصغۃ قبر

عبدی کہ در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
عبدی کہ در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
عبدی کہ در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
عبدی کہ در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است

و اگر در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
و اگر در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
و اگر در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است  
و اگر در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است و در وقت وفات عبادت اللہ است

و محنتهاست که در آن موطن مقر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجای معبوت گرد و در وجه کرامت  
چنین گشتند و ملوخته اورا با خیرت اندازند یعنی عدلست اما او کسی بر گناهی کاران و شکر مساران  
لیکن اگر ازل اسلام است آمل او جرم است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم  
و بگای استعیم لنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر <sup>مخبره</sup> سید المرسلین <sup>علیهم السلام</sup> علی علیهم السلام  
و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض  
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون <sup>و مومنان</sup> همه روز و ماهی خواهد گشت آسمانها منشق گردد  
و ستارها آفتاب رسیده آگند و بریزند و زمین و کوهها پاره پاره شوند این عذاب و آفتاب و انفجار آتشی  
تعلق دارد و بنفشه ثانی از قبر با بر انگیزند و بیشتر روند و فلا سغه اعلام سموات و کواکب را استخوان  
کنند و فضا و بر آنها جانزندانها را از بی وایدی گویند معدنك متاخران ایشان  
از خیرتی خود را در زمزمه اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی  
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه  
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را نکند  
و حال آنکه آنحضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قطع اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله  
تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذا  
الارض انشقت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکانن ابو اباي شفقت و امثال ذلک فی القرآن  
اکثر <sup>مخبره</sup> نمیدانند که مجرد تقوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علمت من الذین  
بالبصيرة و باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و درین وید و بحدوث افتاد  
و حساب و میزان و صراط حق است که من صادق علیهم و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است  
استماع بعضی از جاہلان طوز نبوت از وجود این امور از حیرت اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در س  
طوز عقل است اخبار صادق و امیاد انبیا بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت اکابر طوز نبوت است بجا

مفصلت  
و در این روز که در آن موطن مقر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجای معبوت گرد و در وجه کرامت چنین گشتند و ملوخته اورا با خیرت اندازند یعنی عدلست اما او کسی بر گناهی کاران و شکر مساران لیکن اگر ازل اسلام است آمل او جرم است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم و بگای استعیم لنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر سید المرسلین علی علیهم السلام و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون همه روز و ماهی خواهد گشت آسمانها منشق گردد و ستارها آفتاب رسیده آگند و بریزند و زمین و کوهها پاره پاره شوند این عذاب و آفتاب و انفجار آتشی تعلق دارد و بنفشه ثانی از قبر با بر انگیزند و بیشتر روند و فلا سغه اعلام سموات و کواکب را استخوان کنند و فضا و بر آنها جانزندانها را از بی وایدی گویند معدنك متاخران ایشان از خیرتی خود را در زمزمه اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را نکند و حال آنکه آنحضرت قطع اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذا الارض انشقت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکانن ابو اباي شفقت و امثال ذلک فی القرآن اکثر نمیدانند که مجرد تقوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علمت من الذین بالبصيرة و باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و درین وید و بحدوث افتاد و حساب و میزان و صراط حق است که من صادق علیهم و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است استماع بعضی از جاہلان طوز نبوت از وجود این امور از حیرت اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در س طوز عقل است اخبار صادق و امیاد انبیا بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت اکابر طوز نبوت است بجا



۱۳۳  
سیدنا ابراہیم علیہ السلام کے بارے میں ہے کہ جب وہ بچپن میں اپنے باپ کو دعا دیا کہ تمہارا بیٹا ایسا ہی بنے جس نے اپنے باپ کو دعا دی کہ تمہارا بیٹا ایسا ہی بنے جس نے اپنے باپ کو دعا دی...

معاذ اللہ بقبلیہ است نہ اند کہ طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکہ طوع عقل نے تائبیہ قلبیہ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام کی جانب سے طلب عالی نہ تون مہنت شد مخالف لغت و بجز است نہ اسیدن بجز یہ مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقیقت بہشت نہ ہو بہشت دفرتا و دگر سے دیگر باند دوزخ و تو اب و عقاب ایہنا ابدی است کہ انصاف نمارد کہ ما دلکت علیک اللہ من اللہ من اللہ لفظ لفظہ لفظہ صاحب نصیبی کہ مال محمد حجت است و حجتی وسیعت کل شیء لغت لغت غذاب دوزخ تاسہ حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار دوزخ ایشان بڑو و سلام کرو چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام سے کہ کیا اللہ کا منگوانہ کی شکل کڈ شدہ بود و خلف و رعبید حق جانزدار و گوید کہ چکس از اہل ان مخلوع غذاب گفتار فتنہ است و یرین سلسلہ نیز از صواب و وراقادہ است نہ انستہ است کہ وعت رحمت و حق موبشان و کافر ان مخصوص بدنیاست و در آخرت بوے از حجت بکافر نہ رسد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من تریح اللہ الا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و تحمیتی و سعیت کل شیء منسا لکنہا اللدین یسئلون و یؤذون الذکر و الذین ہم یابیت یومنون شیخ اول است خواندہ و آخر را کار نہ فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریبکم من المحسنین و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدوہ رسالہ ولالت ندار و خصوصیت خلف بوعدہ تو اب بود کہ اقتصار عدو مخلف بوعدہ اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعدہ اینجا نصرت رسول است و غائبہ نہایت بر گفتار آن متصغرین وعدہ و وعید است وعدہ است مرسل او وعید است مر گفتار راپس گویندین کہ یہ ہم خلف وعدہ منتفی شد و ہم خلف و عیب فالانہ مستندہ دکا علیک کالآلہ و ایضا خلف وعید و رنگ خلف و وعدہ مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانہ کاندہ نیز کہ در کتاب و انستہ بود کہ گفتار را غذاب مخلد خواہم کرو معدلک ہر اسے مخالفت علم خود گرفته کہ غذاب مخلد خواہم کرو این سنی را تجویز نمودن شاعت تمام دار و سبحان ربک رب العزم الاعلیٰ صفحہ

ظاہر از حدیث ہے کہ اگر کوئی شخص اللہ کی قسم کھائے کہ اگر اللہ تعالیٰ نے فرمایا کہ میرا پیغام کوئی نہیں مانگا تو اللہ تعالیٰ نے اسے عذاب عظیم دیا ہے۔

سیدنا ابراہیم علیہ السلام کے بارے میں ہے کہ جب وہ بچپن میں اپنے باپ کو دعا دیا کہ تمہارا بیٹا ایسا ہی بنے جس نے اپنے باپ کو دعا دی کہ تمہارا بیٹا ایسا ہی بنے جس نے اپنے باپ کو دعا دی...

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفیق شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد  
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جل سلطانة که از معانی معصوم اند و از  
 خطا و سیان محفوظ کایضاً الله انهم و یفعلون ما یؤوه من رزق ان خورون و آشامیدن پاک اند  
 و از رزق شوی منزله اند و بر او که کثیر نماز و قرآن مجید و رزق ایشان باغبنا بشرف و کور است  
 از صیغ نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی  
 از ایشان ابراست بگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشرف ساخته الله یضبط  
 من اللذی لک من سلا و من الناس جمیعاً کما دال حق را آنکه که خواص بشرف افضل اند از خواص ملک  
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشرف قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات  
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک  
 است که مخصوص بشرف است و نیز برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت  
 ترجیح اندا و نه نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید  
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم  
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات  
 سابقاً لجمیع مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر رتبه نبی از  
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در هر  
 سلسله از اسامی که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با بر  
 رتبه آنست که نظر علیاً بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن  
 تفویض کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه  
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آتش خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف  
 سوره زمره و آیه ۱۰۰

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با بر رتبه آنست که نظر علیاً بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن تفویض کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آتش خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف

۱۰۰ یعنی صواب است که هر که در مرتبه نبوت است از مرتبه ولایت برتر است



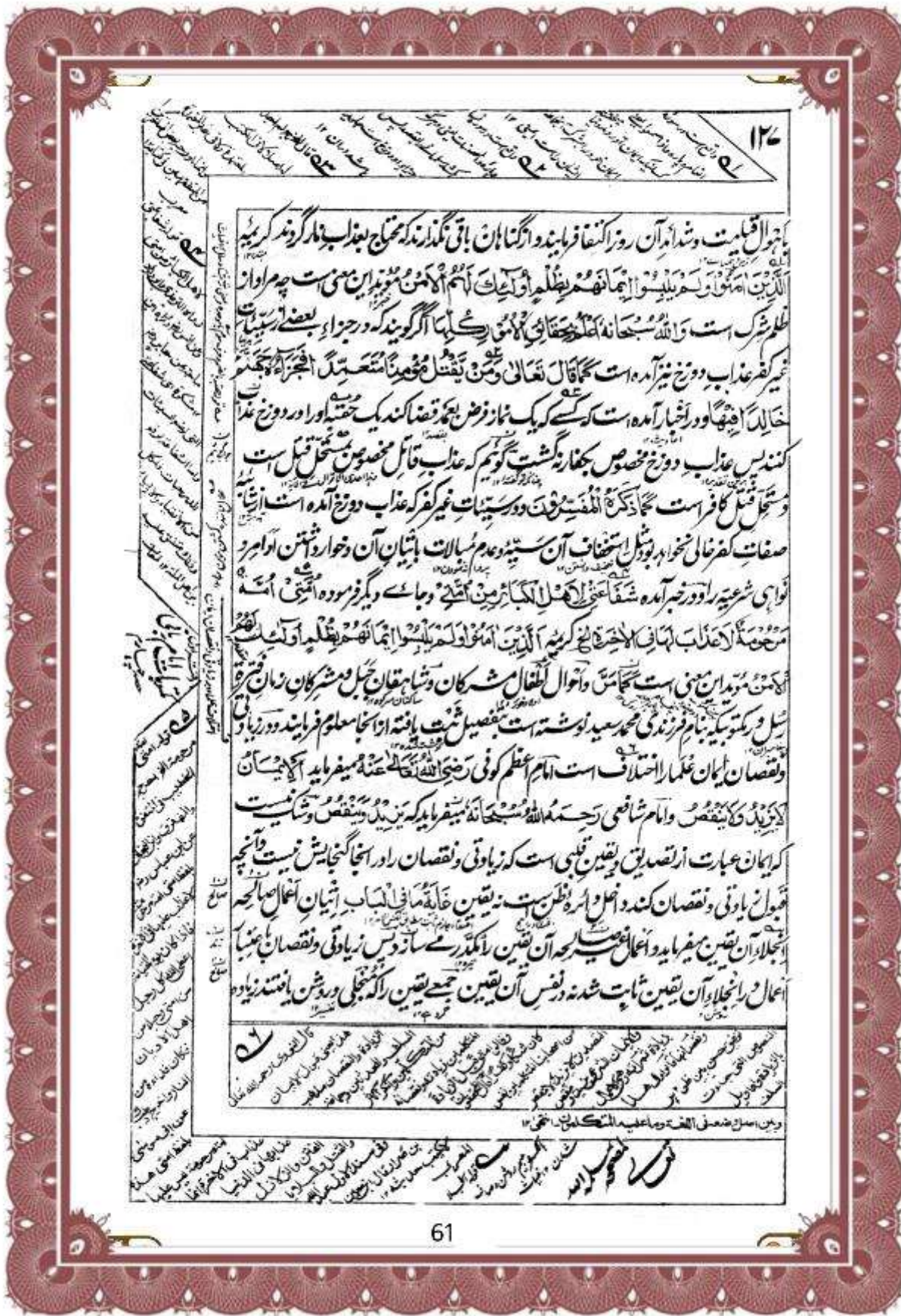
این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت باسطنه تبری از دشمنان لوتغالی بود و حال الله تعالی قدر  
 کانت لکم انتم حسنة و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئکم مع انذار و انما نکره و ما نعتذر  
 من ذنوب الله کفرنا بکم و بل ابدننا و ربکم اعدا و انکم لکم العباد ابل احی و تمیوا یا الله  
 و بزنج علی و نظیر فقیر از برای حصول رضا حق بجان عکلا برابر این تبری نیست می باید که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف که و خلوه و نار جزا است این عمل شیخ است و الهی برائی  
 نفسانی و سایر اعمال است این نسبت ندارند زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر  
 خصمت است بصفت نسبت است اگر خصم است بافعال اربع لهذا خلوه و نار جزا این نسبت  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و مثبت خود داشته باید است که چون کج بود کافران عدوت ذاتی  
 مستحق گشت تا چار رحمت و اذنت که از صفات جمال است در آخرت یکا فزان ز سر و بصفت  
 رحمت رفع عدوت ذاتی نکنند چه آنچه بذات تعلق دارد و اولی است و آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت  
 که صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص اصحاب و دشمنان است و خصمت  
 ذاتی که بشر کان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت رحمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول رحمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است  
 در حق ایشان که میباید تصدقون انما ائیم به من مالی و بینان سناسیر کلام فی التخلیات بل  
 لا یشرعون و اگر میباید سنسد از جعفرین حدیث لا یعدونک و املک نه من ان یکدر مستی  
 شاه این معنی است قلینهم فامده جلیله عذاب ابدی و دوزخ جزا کفر است و بر  
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا آورد و عظیم تر اعمال کفر بیناید و عکلا کفر او کم میکنند

فان قالوا لکم انما جئکم مع انذار و انما نکره و ما نعتذر من ذنوب الله کفرنا بکم و بل ابدننا و ربکم اعدا و انکم لکم العباد ابل احی و تمیوا یا الله  
 و بزنج علی و نظیر فقیر از برای حصول رضا حق بجان عکلا برابر این تبری نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف که و خلوه و نار جزا است این عمل شیخ است و الهی برائی نفسانی و سایر اعمال است این نسبت ندارند زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر خصمت است بصفت نسبت است اگر خصم است بافعال اربع لهذا خلوه و نار جزا این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و مثبت خود داشته باید است که چون کج بود کافران عدوت ذاتی مستحق گشت تا چار رحمت و اذنت که از صفات جمال است در آخرت یکا فزان ز سر و بصفت رحمت رفع عدوت ذاتی نکنند چه آنچه بذات تعلق دارد و اولی است و آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت که صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص اصحاب و دشمنان است و خصمت ذاتی که بشر کان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت رحمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است در حق ایشان که میباید تصدقون انما ائیم به من مالی و بینان سناسیر کلام فی التخلیات بل لا یشرعون و اگر میباید سنسد از جعفرین حدیث لا یعدونک و املک نه من ان یکدر مستی شاه این معنی است قلینهم فامده جلیله عذاب ابدی و دوزخ جزا کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا آورد و عظیم تر اعمال کفر بیناید و عکلا کفر او کم میکنند

و او را انزال آید و پیشتر ند چنانکه گشت مسلمانان هتد بین بلامبتلا اندیس مفتوح علما باید که آن شخص  
 در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که کسیکه در اول او متذکر ذرّه  
 انشا ایاں بود و در و فرغ او را بر سر نخواستند آورده و در عذاب مملد نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله  
 نزدیک تو حیت گویم که اگر کافر مخصوص است عذاب مخفف نصیب او است عیاذ ایا الله سبحانه و تعالی  
 و اگر با وجود ایشان هم کفر فرغد یا ایمان نیز فرار و بعذاب و فرغ مبتدا خواهد شد که با برکت آن ذرّه ایمان مبدا  
 است که از غلظت و عذاب خلاص شود و از گرفتاری نمی نجات یابد تقییر یکبارگی بعبارات ششگانه نبوده  
 که عالم را در قریب یا حقیقتا رسیده بود چون توجیه حال او شد و دیگر قلب او طمات بسیار وارد هر چند  
 متوجیه فرغ آن طمات شفا نده نگرد و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن طمات اشی از صفات کفر است  
 که در روستی گمگشت و منش آن که در کفر است مولات او است با کفر و اهل کفر توجیهات و فرغ آن طمات  
 تکلیف ترفیقیه او از آن طمات مربوط بعذاب نارس است که جز اگر کفر است و نیز معلوم شد که ذرّه از  
 ایمان وارد که برکت آن آخر او را از و فرغ خواهد شد بر آو و چون این حال او روستی مشاهده  
 نمود و جفا گذشت که آیا چیزی است از او نماز با دیگر و یا ز بعد از توجیه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانے که  
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان سے کنند چنانکه اینها نماز باید کرد و بخوار سخن  
 بنا بر سائنات حکماء العمل الدوم واسیدوار باید بود که آخر برکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند  
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **قَالَ اللهُ لَا تَغْفِرُ لَكُمْ** اگر کافر فرست است  
 عذاب ابدی جز اگر کفر است و اگر در ذرّه ایمان نیز فرار در جب نرند او عذاب موقت است از بار و در  
**سَأَلْتُ رَبِّي أَن يُغْفِرَ لِي** ان شاء الله تعالی غفران شاء عذبت نرد و تقیر عذاب و فرغ موقت باشد یا مملد  
 مخصوص بکفر است و بعدفات کفر حقا است حی و محققه و اهل کبار که گناهان ایشان بخصرت نه در مانده  
 بتوبه یا شفاعت یا مجر و عفو و احسان و نیز آن کبار را ابلا مومنین و توبوی باشد اذ و نکلات موت  
 کفر نشسته است که در عذاب آنها حجت را بعذاب قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود مختهات

عنه ...

این  
 که  
 اگر  
 کافر  
 در  
 آخرت  
 از  
 عذاب  
 ابدی  
 نجات  
 یابد  
 تحقیق  
 این  
 مسئله  
 نزدیک  
 تو  
 حیت  
 گویم  
 که  
 اگر  
 کافر  
 مخصوص  
 است  
 عذاب  
 مخفف  
 نصیب  
 او  
 است  
 عیاذ  
 ایا  
 الله  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 و  
 اگر  
 با  
 وجود  
 ایشان  
 هم  
 کفر  
 فرغد  
 یا  
 ایمان  
 نیز  
 فرار  
 و  
 بعذاب  
 و  
 فرغ  
 مبتدا  
 خواهد  
 شد  
 که  
 با  
 برکت  
 آن  
 ذرّه  
 ایمان  
 مبدا  
 است  
 که  
 از  
 غلظت  
 و  
 عذاب  
 خلاص  
 شود  
 و  
 از  
 گرفتاری  
 نمی  
 نجات  
 یابد  
 تقییر  
 یکبارگی  
 بعبارات  
 ششگانه  
 نبوده  
 که  
 عالم  
 را  
 در  
 قریب  
 یا  
 حقیقتا  
 رسیده  
 بود  
 چون  
 توجیه  
 حال  
 او  
 شد  
 و  
 دیگر  
 قلب  
 او  
 طمات  
 بسیار  
 وارد  
 هر  
 چند  
 متوجیه  
 فرغ  
 آن  
 طمات  
 شفا  
 نده  
 نگرد  
 و  
 بعد  
 از  
 توجیه  
 بسیار  
 معلوم  
 شد  
 که  
 آن  
 طمات  
 اشی  
 از  
 صفات  
 کفر  
 است  
 که  
 در  
 روستی  
 گمگشت  
 و  
 منش  
 آن  
 که  
 در  
 کفر  
 است  
 مولات  
 او  
 است  
 با  
 کفر  
 و  
 اهل  
 کفر  
 توجیهات  
 و  
 فرغ  
 آن  
 طمات  
 تکلیف  
 ترفیقیه  
 او  
 از  
 آن  
 طمات  
 مربوط  
 بعذاب  
 نارس  
 است  
 که  
 جز  
 اگر  
 کفر  
 است  
 و  
 نیز  
 معلوم  
 شد  
 که  
 ذرّه  
 از  
 ایمان  
 وارد  
 که  
 برکت  
 آن  
 آخر  
 او  
 را  
 از  
 و  
 فرغ  
 خواهد  
 شد  
 بر  
 آو  
 و  
 چون  
 این  
 حال  
 او  
 روستی  
 مشاهده  
 نمود  
 و  
 جفا  
 گذشت  
 که  
 آیا  
 چیزی  
 است  
 از  
 او  
 نماز  
 با  
 دیگر  
 و  
 یا  
 ز  
 بعد  
 از  
 توجیه  
 ظاهر  
 شد  
 که  
 نماز  
 باید  
 کرد  
 پس  
 مسلمانانے  
 که  
 با  
 وجود  
 ایمان  
 رسوم  
 اهل  
 کفر  
 می  
 نمایند  
 و  
 تعظیم  
 ایام  
 ایشان  
 سے  
 کنند  
 چنانکه  
 اینها  
 نماز  
 باید  
 کرد  
 و  
 بخوار  
 سخن  
 بنا  
 بر  
 سائنات  
 حکماء  
 العمل  
 الدوم  
 واسیدوار  
 باید  
 بود  
 که  
 آخر  
 برکت  
 ایمان  
 از  
 عذاب  
 ابدی  
 نجات  
 یابند  
 پس  
 معلوم  
 شد  
 که  
 اهل  
 کفر  
 را  
 عفو  
 و  
 مغفرت  
 نیست  
**قَالَ اللهُ لَا تَغْفِرُ لَكُمْ**  
 اگر  
 کافر  
 فرست  
 است  
 عذاب  
 ابدی  
 جز  
 اگر  
 کفر  
 است  
 و  
 اگر  
 در  
 ذرّه  
 ایمان  
 نیز  
 فرار  
 در  
 جب  
 نرند  
 او  
 عذاب  
 موقت  
 است  
 از  
 بار  
 و  
 در  
**سَأَلْتُ رَبِّي أَن يُغْفِرَ لِي**  
 ان  
 شاء  
 الله  
 تعالی  
 غفران  
 شاء  
 عذبت  
 نرد  
 و  
 تقیر  
 عذاب  
 و  
 فرغ  
 موقت  
 باشد  
 یا  
 مملد  
 مخصوص  
 بکفر  
 است  
 و  
 بعدفات  
 کفر  
 حقا  
 است  
 حی  
 و  
 محققه  
 و  
 اهل  
 کبار  
 که  
 گناهان  
 ایشان  
 بخصرت  
 نه  
 در  
 مانده  
 بتوبه  
 یا  
 شفاعت  
 یا  
 مجر  
 و  
 عفو  
 و  
 احسان  
 و  
 نیز  
 آن  
 کبار  
 را  
 ابلا  
 مومنین  
 و  
 توبوی  
 باشد  
 اذ  
 و  
 نکلات  
 موت  
 کفر  
 نشسته  
 است  
 که  
 در  
 عذاب  
 آنها  
 حجت  
 را  
 بعذاب  
 قبر  
 کفایت  
 کنند  
 و  
 جمیع  
 دیگر  
 را  
 با  
 وجود  
 مختهات  
 صحت



عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی و پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید  
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِسُوءِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
عذاب شرک است و الله سبحانه کلمه صحافی الاثم کلمه اگر گویند که در جزای بعضی از سبب است  
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مَنَعْنَا الْمُشْرِكِينَ الْعَذَابَ الَّذِي لَدُنَّا  
خالد اینها و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب  
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است  
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی صفة من یقتل و در سبب است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این  
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و  
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و باس و دیگر فرموده اشرفی امه  
مؤمنین که عذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و کلمه یلبسوا ایما الله یقلبه اولی و کلمه  
الذین آمنوا و کلمه یلبسوا ایما الله یقلبه اولی و کلمه  
سئل و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیصت یافتن او انجا معلوم فرماید و در زیاده  
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن  
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینزد و ینقص و شکی نیست  
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه  
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خالیة ما فی لسان ایمان اعمال صالحه  
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه سازد و پس زیادتی و نقصان ایمان  
اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی و پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی و پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

و این معنی ضعفی الفقه و اعطیه التمسک علی ما یحق

در کتب معتبره  
کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی و پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵



عنه ان الاستسقاء بهما هو دليل لحد ثقل حبيب الاجتهاد ۱۲۹

امام عظيم كويدنا كقولنا حقا و امام شافعي كويدنا كقولنا من انشاء الله تعالى في حقيقتك لعل ايشان  
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان وعاقبت كارا ما شافعي  
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اولياء الله حق است و الاشراف  
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي  
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري  
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشاء الله يكون المعجز و الكرامة كما ذكرتم المذكر كون و ترتيب افضليت  
 در میان خلفا را درین بر تريب خلافت است اما افضليت شيخین با جماع صحابه و تابعين ثابته  
 است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اكار بر آنكه كه يكی از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الزاهد  
 ابو الحسن الاشعري ان تفضيل ابن جبر بن عمر على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن  
 علي بن فضال عنه و كوفي مملكتيه و بنو الحجة الفخريون شيعته ان ابا بكر و عمر افضل الامة ثم قال  
 زوا و بن علي كرم الله تعالى و وجهه نيف و تماون نفسا و كانهم عجا شعا قال فقهر الله اشرافنا  
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي صلى الله عليه و آله الصالح و السلام  
 و بكرته عمر ثم روى رجل انه قال ان الله سبحانه و تعالي خلقنا من اهل البيت و خلقنا من  
 روح الالهين و غيرهم من علي انه قال اولا الله بالقران ان رجلا افاضلوتي علمهما و من رجلا انه  
 فصاحي عليهما فهو مفار عليهما ما على المفترى و الخرج الدار فمعه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes in the left margin, including phrases like "فصل في...", "قال...", and "و...", written in a cursive script.

Handwritten marginal notes in the bottom margin, including a large signature or heading "المصنف" and various smaller notes.



بجانب لا مجال فيها لایکارا احدی قال عبد الرحمن بن اکیله الشیبی عن فضیل الشیبی  
 بتفصیل علی انهما علی نفسه واولادنا افضلنا ما کنی فی ذلک ان احبته ثم اخالفه کل ذلک  
 من تقادیر الصواعق واما تفصیل عثمان بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت برآید  
 که فضل بعد از عثمان است پس علی وند سب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز بہین است و توشیحہ کہ در  
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته کہ او جمع کرده است از توشیحہ  
 بسوی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است مولا لہ انشاء اللہ تعالیٰ و مجتہدین توشیحہ کہ از عنایت  
 امام عظیم رحمہ اللہ ہمیدہ اند کہ مرتکبات السنۃ و الجماعۃ لفضل الشیبی و صحبہ الغائبین  
 نزو این تفسیر اختیار این عبارت را محتمل دیگر است کہ چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان  
 خلافت حضرت عثمان بسیار شدہ بود و بدلبہاے مردم ازین راہ کہ دورگاہ یافتہ امام این توشیحہ  
 را ملاحظہ فرمودہ و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار فرمودہ است و دوسوی ایشان را از علامات سنت  
 ساخته بے اندک شائستگی توقف ملاحظہ بود و کتب معتبرہ مشحونہ بآن افضلیتہم علی شریبہ  
 خلافتہم باجماع فضیلت شیعین لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما جوطان  
 کہ مکرر فضیلت حضرت عثمان را بکلیت فضیلت شیعین را نیز حکم بکفر کنیم و بشیخ و مینال انیم  
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرآن نیز بریست  
 است کہ بواسطہ احتیاط و تقوی او توقف کرده اند از اینیکہ حضرت پیغمبر از راہ اندر و خلفا را شریک  
 او بر سر و رنگ انداختہ است کہ از راہ اندکے اما من باور سیدہ علیہ و علیہا الصلوٰۃ والسلام  
 قال علیہ السلام و السَّلَامُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَأَكْفِدُ رُؤُوسَهُمْ عِزَّةً مِنْ أَجْلِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ  
 بِمَنْ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِهِمْ قَبِيحٌ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ أَدَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ  
 كَمَنْ آذَى اللَّهَ فَبُؤْسِكَ أَنْ يَخْدَعَهُ وَقَالَ عُمَرُ مَجَلَّ أَنْ الَّذِينَ بَوَّؤُا ذُنُوبَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

بجانب لا مجال فيها لایکارا احدی قال عبد الرحمن بن اکیله الشیبی عن فضیل الشیبی  
 بتفصیل علی انهما علی نفسه واولادنا افضلنا ما کنی فی ذلک ان احبته ثم اخالفه کل ذلک  
 من تقادیر الصواعق واما تفصیل عثمان بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت برآید  
 کہ فضل بعد از عثمان است پس علی وند سب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز بہین است و توشیحہ کہ در  
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته کہ او جمع کرده است از توشیحہ  
 بسوی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است مولا لہ انشاء اللہ تعالیٰ و مجتہدین توشیحہ کہ از عنایت  
 امام عظیم رحمہ اللہ ہمیدہ اند کہ مرتکبات السنۃ و الجماعۃ لفضل الشیبی و صحبہ الغائبین  
 نزو این تفسیر اختیار این عبارت را محتمل دیگر است کہ چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان  
 خلافت حضرت عثمان بسیار شدہ بود و بدلبہاے مردم ازین راہ کہ دورگاہ یافتہ امام این توشیحہ  
 را ملاحظہ فرمودہ و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار فرمودہ است و دوسوی ایشان را از علامات سنت  
 ساخته بے اندک شائستگی توقف ملاحظہ بود و کتب معتبرہ مشحونہ بآن افضلیتہم علی شریبہ  
 خلافتہم باجماع فضیلت شیعین لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما جوطان  
 کہ مکرر فضیلت حضرت عثمان را بکلیت فضیلت شیعین را نیز حکم بکفر کنیم و بشیخ و مینال انیم  
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرآن نیز بریست  
 است کہ بواسطہ احتیاط و تقوی او توقف کرده اند از اینیکہ حضرت پیغمبر از راہ اندر و خلفا را شریک  
 او بر سر و رنگ انداختہ است کہ از راہ اندکے اما من باور سیدہ علیہ و علیہا الصلوٰۃ والسلام  
 قال علیہ السلام و السَّلَامُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَأَكْفِدُ رُؤُوسَهُمْ عِزَّةً مِنْ أَجْلِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ  
 بِمَنْ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِهِمْ قَبِيحٌ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ أَدَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ  
 كَمَنْ آذَى اللَّهَ فَبُؤْسِكَ أَنْ يَخْدَعَهُ وَقَالَ عُمَرُ مَجَلَّ أَنْ الَّذِينَ بَوَّؤُا ذُنُوبَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

بجانب لا مجال فيها لایکارا احدی قال عبد الرحمن بن اکیله الشیبی عن فضیل الشیبی  
 بتفصیل علی انهما علی نفسه واولادنا افضلنا ما کنی فی ذلک ان احبته ثم اخالفه کل ذلک  
 من تقادیر الصواعق واما تفصیل عثمان بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت برآید  
 کہ فضل بعد از عثمان است پس علی وند سب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز بہین است و توشیحہ کہ در  
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته کہ او جمع کرده است از توشیحہ  
 بسوی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است مولا لہ انشاء اللہ تعالیٰ و مجتہدین توشیحہ کہ از عنایت  
 امام عظیم رحمہ اللہ ہمیدہ اند کہ مرتکبات السنۃ و الجماعۃ لفضل الشیبی و صحبہ الغائبین  
 نزو این تفسیر اختیار این عبارت را محتمل دیگر است کہ چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان  
 خلافت حضرت عثمان بسیار شدہ بود و بدلبہاے مردم ازین راہ کہ دورگاہ یافتہ امام این توشیحہ  
 را ملاحظہ فرمودہ و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار فرمودہ است و دوسوی ایشان را از علامات سنت  
 ساخته بے اندک شائستگی توقف ملاحظہ بود و کتب معتبرہ مشحونہ بآن افضلیتہم علی شریبہ  
 خلافتہم باجماع فضیلت شیعین لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما جوطان  
 کہ مکرر فضیلت حضرت عثمان را بکلیت فضیلت شیعین را نیز حکم بکفر کنیم و بشیخ و مینال انیم  
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرآن نیز بریست  
 است کہ بواسطہ احتیاط و تقوی او توقف کرده اند از اینیکہ حضرت پیغمبر از راہ اندر و خلفا را شریک  
 او بر سر و رنگ انداختہ است کہ از راہ اندکے اما من باور سیدہ علیہ و علیہا الصلوٰۃ والسلام  
 قال علیہ السلام و السَّلَامُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَأَكْفِدُ رُؤُوسَهُمْ عِزَّةً مِنْ أَجْلِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ  
 بِمَنْ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِهِمْ قَبِيحٌ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ أَدَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ  
 كَمَنْ آذَى اللَّهَ فَبُؤْسِكَ أَنْ يَخْدَعَهُ وَقَالَ عُمَرُ مَجَلَّ أَنْ الَّذِينَ بَوَّؤُا ذُنُوبَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ





را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مفری او تعالی اگر تمام دنیا  
 ایک فصل معنی محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن میسر گردد و معتقد است  
 حکم آن وارد که کسی بجز رف ریزه بائس چند چوبه نفیس را بخورد و بجای لاطال روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ رضو قصد نماز که مریح مومن است باید فرمود و اسهام باید نمود که نماز فرض  
 بے جماعت او ایجاب میکند بجز اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایجاب دور قرآن و دعا  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و اطمینان چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنشیند و بر سجود نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رگبار  
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسہ که میان دو سجده  
 بعد از نشستن درست اطمینان نیز کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و  
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا هفت بار گوید و در وقت سجده رفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن لول  
 هر دو زانو بر زمین نهادن از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را او در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر  
 پائینهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود در سجود بر دست خود باید که نگاه ملاحظه  
 باین نمود چون نظر از پرانگی دوخته شود و بر واقع مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول علی غیر الله الصلوة والسلام و همچنین تفریح اصابع  
 و دو دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصابع در وقت سجود است آن را نیز جماعت  
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست قوامی زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "در وقت رکوع" and "در وقت سجود".

له ضم اربع و شد بر سه می چوبه نفیس را بخورد و بجای لاطال روح را بدست آورد

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "در وقت رکوع" and "در وقت سجود".

بعل مر آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکله این بر حکام و کتب تفصیله کوز تفصیل و ایضاً و مقصود از این اوست بیچ غریب بر اعمال  
 است بمقتضات علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا که علی اکمال الصالحه الموقفه للعالمین  
 الشریعیه بعد ان وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه سیداً لمسلمین  
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصالحات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی  
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اندازند  
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید  
 بکل سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه علییه صوفیه است نه از راهی آن عرض که شمس زانند  
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقائد یقین و اطمینان  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت  
 و استدلال بزمین که از آثاره ناشی میشود زایل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهت تصویر انوار  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بریاضات و مجاہلات تمنائی تصویر و انوار غیبی نماید چه  
 این تصویر آن صورت و این انوار و آن انوار مجمل و حق اندر حجاب عکس و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علییه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 بیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از بیخاست که اطلاع  
 و نقصان بتجزیه کرده اند و احوالیکه بران مندرج شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این مکتوب در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این مکتوب در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام

فرموده اند و شکر اتیکه بران مترتب شود ریاضات بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان  
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مجلسان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسلام را بلند گفت ایشان را تا خوش آمد بجا که در جبهه بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس  
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه  
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر هر چه بفرموده  
 نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لفظ نماند از  
 سماع و قوس و وجد و تواجیه گوید احوال و تواجیه که بر اسباب باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل  
 اندراجات است چه اهل استیراج را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه  
 و معاینه در محراب مشهور عالم ظهوری آید حکما و توان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت  
 صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و  
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث  
 ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که  
 مروان بن الحکم الحادیث سرد است و فی الهدی اربک انما الحادیث السمر و الفناء و کلان است  
 عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما یختلفان انه الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما  
 لا یشهدون الزور و انما یحضرون الفناء و حکی عن امام الهدی علیه السلام انما تدری من  
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و یبانت منه امراته و لکبط الله تعالی کل حسنة

در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مجلسان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلام را بلند گفت ایشان را تا خوش آمد بجا که در جبهه بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر هر چه بفرموده نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجیه گوید احوال و تواجیه که بر اسباب باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل اندراجات است چه اهل استیراج را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در محراب مشهور عالم ظهوری آید حکما و توان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحادیث سرد است و فی الهدی اربک انما الحادیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما یختلفان انه الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما لا یشهدون الزور و انما یحضرون الفناء و حکی عن امام الهدی علیه السلام انما تدری من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و یبانت منه امراته و لکبط الله تعالی کل حسنة

**سئله** سئله الله تعالی  
 علیه و آله و سلم که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مجلسان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلام را بلند گفت ایشان را تا خوش آمد بجا که در جبهه بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر هر چه بفرموده نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجیه گوید احوال و تواجیه که بر اسباب باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل اندراجات است چه اهل استیراج را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در محراب مشهور عالم ظهوری آید حکما و توان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحادیث سرد است و فی الهدی اربک انما الحادیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما یختلفان انه الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما لا یشهدون الزور و انما یحضرون الفناء و حکی عن امام الهدی علیه السلام انما تدری من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و یبانت منه امراته و لکبط الله تعالی کل حسنة

مولا سید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرزند جناب

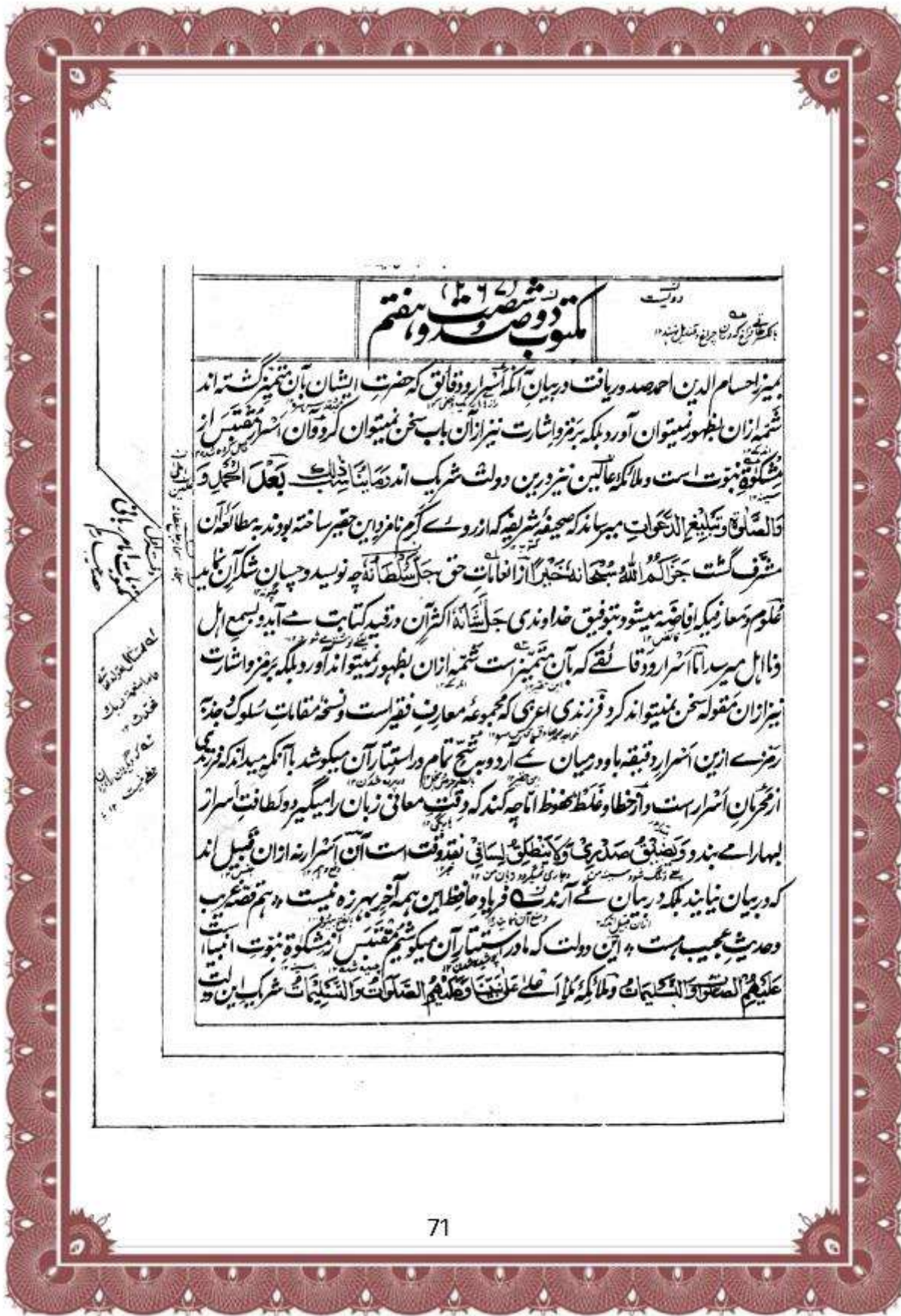
و حکی عن ابی نصر الدوسی عن القاضی زھد الدین الخوارزمی من سمع الخصال من المعنی  
 وقایہ اذین فی فلاح من الحکام فخص من ذلک باعتقاد اذین یأمنون بصیرتہم من ذلک فی کمال بیانا  
 علی انہ ابطال حکم الشرعیۃ ومن ابطال حکم الشرعیۃ فلا یکون مؤمناً عند کل من یحب  
 ولا یقبل لہ تعالیٰ طاعتہ ولا یحفظ لہ تعالیٰ کل حسناتہ . اما ذلک انہ یحکم انہ من ذلک  
 آیات واحادیث وروایات فقہیہ وحرمت غنا بسیار است بحدیکہ خصمانک آن معتذر است  
 لیکن اگر شخصی حدیث فرسخ یاروایت شاوہ را در اماختہ سر و بیار واعتبار نباید کرد زیرا کہ هیچ فقہیہ  
 و بیخ و قتی و زمانے فتوے با باختہ سر و ندانہ است و قص و پاکوبی را محور شدہ چنانکہ در  
 مناقشہ سالک امام ہام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوریہ و اصل و حرمت شدت بہین  
 بس نیست کہ مالیشان را معذور و رایم و طاعت نکینم و امر ایشان را بجن سجائہ و تعالیٰ معوض  
 و ایم ایجا قول امام ابی حنیفہ و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نہ عمل ابی بکثیلی و ابی حسن نووی  
 صدوقین نام این قفت عمل پیران خود را بہمانہ ساختہ سر و دو وقص را دین و ملت خود گرفتہ اند  
 و طاعت و عبادت ساختہ اولیٰ الذین یفخذون دینہم کفوا و لکیبا و از روایت سابق معلوم  
 شدہ است کہ یک فصل حرام ہجرت انداز زمرہ اہل اسلام سے براید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد  
 کہ تعظیم مجلس سماع و قص نمودن بلکہ از طاعت و عبادت و استن چہ شناعیت دارد و لکن علیہ السلام  
 و لذت کہ پیران ما بین ام مبتلا نشند و اما بتبعان را از تقلید این امر وار بانیدند تشنیدہ سے شود  
 کہ خود مزاد و اہل سر و دوازند و مجلس سر و دو و قصیرہ خوانی و شہجا جمعیہ منعقدہ بسیارند و اکثر پیران  
 دین امر موافقت مینمایند بجنبہ زاجب مریدان سلال و بجز عمل پیران خود را بہمانہ ساختہ از کجا  
 این امر مینمایند و حرمت شرعی را ہل پیران خود دفع سے کنند اگر چه فی تحقیقت دین امر صحیح بنام  
 باران دین از تکاب چہ معتذر است خواہند فرمود و حرمت شرعی کجالت و مخالفت طریقت پیر  
 خود یک طرف نہ اہل شریعت ازین فعل منی اندونہ اہل طریقت اگر حرمت شرعی نبود سے محذور  
 بود

و المغت

سلطنت از عین اصل  
 تہذیبی از شیخ ابو زینب  
 ایضا من سئل عن رجل  
 کما یسئل عن من یحب  
 لہ طاعتہ و یحفظ لہ  
 تعالیٰ کل حسناتہ  
 قال لہ تعالیٰ طاعتہ  
 و لا یقبل لہ تعالیٰ  
 کل حسناتہ  
 مراد از این است  
 کہ اگر شخصی  
 حدیث فرسخ  
 یاروایت شاوہ  
 را در اماختہ  
 سر و بیار  
 واعتبار  
 نباید کرد  
 زیرا کہ  
 هیچ  
 فقہیہ  
 و بیخ  
 و قتی  
 و زمانے  
 فتوے  
 با باختہ  
 سر و  
 ندانہ  
 است  
 و قص  
 و پاکوبی  
 را  
 محور  
 شدہ  
 چنانکہ  
 در  
 مناقشہ  
 سالک  
 امام  
 ہام  
 ضیاء  
 الدین  
 شامی  
 مذکور  
 است  
 و عمل  
 صوریہ  
 و اصل  
 و حرمت  
 شدت  
 بہین  
 بس  
 نیست  
 کہ  
 مالیشان  
 را  
 معذور  
 و رایم  
 و طاعت  
 نکینم  
 و امر  
 ایشان  
 را  
 بجن  
 سجائہ  
 و تعالیٰ  
 معوض  
 و ایم  
 ایجا  
 قول  
 امام  
 ابی  
 حنیفہ  
 و امام  
 ابی  
 یوسف  
 و امام  
 محمد  
 معتبر  
 است  
 نہ  
 عمل  
 ابی  
 بکثیلی  
 و ابی  
 حسن  
 نووی  
 صدوقین  
 نام  
 این  
 قفت  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 سر  
 و دو  
 وقص  
 را  
 دین  
 و ملت  
 خود  
 گرفتہ  
 اند  
 و طاعت  
 و عبادت  
 ساختہ  
 اولیٰ  
 الذین  
 یفخذون  
 دینہم  
 کفوا  
 و لکیبا  
 و از  
 روایت  
 سابق  
 معلوم  
 شدہ  
 است  
 کہ  
 یک  
 فصل  
 حرام  
 ہجرت  
 انداز  
 زمرہ  
 اہل  
 اسلام  
 سے  
 براید  
 و مرتد  
 میگردد  
 پس  
 خیال  
 باید  
 کرد  
 کہ  
 تعظیم  
 مجلس  
 سماع  
 و قص  
 نمودن  
 بلکہ  
 از  
 طاعت  
 و عبادت  
 و استن  
 چہ  
 شناعیت  
 دارد  
 و لکن  
 علیہ  
 السلام  
 و لذت  
 کہ  
 پیران  
 ما  
 بین  
 ام  
 مبتلا  
 نشند  
 و اما  
 بتبعان  
 را  
 از  
 تقلید  
 این  
 امر  
 وار  
 بانیدند  
 تشنیدہ  
 سے  
 شود  
 کہ  
 خود  
 مزاد  
 و اہل  
 سر  
 و دو  
 دوازند  
 و مجلس  
 سر  
 و دو  
 و قصیرہ  
 خوانی  
 و شہجا  
 جمعیہ  
 منعقدہ  
 بسیارند  
 و اکثر  
 پیران  
 دین  
 امر  
 موافقت  
 مینمایند  
 بجنبہ  
 زاجب  
 مریدان  
 سلال  
 و بجز  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 از  
 کجا  
 این  
 امر  
 مینمایند  
 و حرمت  
 شرعی  
 را  
 ہل  
 پیران  
 خود  
 دفع  
 سے  
 کنند  
 اگر  
 چه  
 فی  
 تحقیقت  
 دین  
 امر  
 صحیح  
 بنام  
 باران  
 دین  
 از  
 تکاب  
 چہ  
 معتذر  
 است  
 خواہند  
 فرمود  
 و حرمت  
 شرعی  
 کجالت  
 و مخالفت  
 طریقت  
 پیر  
 خود  
 یک  
 طرف  
 نہ  
 اہل  
 شریعت  
 ازین  
 فعل  
 منی  
 اندونہ  
 اہل  
 طریقت  
 اگر  
 حرمت  
 شرعی  
 نبود  
 سے  
 محذور  
 بود

مراد از این است  
 کہ اگر شخصی  
 حدیث فرسخ  
 یاروایت شاوہ  
 را در اماختہ  
 سر و بیار  
 واعتبار  
 نباید کرد  
 زیرا کہ  
 هیچ  
 فقہیہ  
 و بیخ  
 و قتی  
 و زمانے  
 فتوے  
 با باختہ  
 سر و  
 ندانہ  
 است  
 و قص  
 و پاکوبی  
 را  
 محور  
 شدہ  
 چنانکہ  
 در  
 مناقشہ  
 سالک  
 امام  
 ہام  
 ضیاء  
 الدین  
 شامی  
 مذکور  
 است  
 و عمل  
 صوریہ  
 و اصل  
 و حرمت  
 شدت  
 بہین  
 بس  
 نیست  
 کہ  
 مالیشان  
 را  
 معذور  
 و رایم  
 و طاعت  
 نکینم  
 و امر  
 ایشان  
 را  
 بجن  
 سجائہ  
 و تعالیٰ  
 معوض  
 و ایم  
 ایجا  
 قول  
 امام  
 ابی  
 حنیفہ  
 و امام  
 ابی  
 یوسف  
 و امام  
 محمد  
 معتبر  
 است  
 نہ  
 عمل  
 ابی  
 بکثیلی  
 و ابی  
 حسن  
 نووی  
 صدوقین  
 نام  
 این  
 قفت  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 سر  
 و دو  
 وقص  
 را  
 دین  
 و ملت  
 خود  
 گرفتہ  
 اند  
 و طاعت  
 و عبادت  
 ساختہ  
 اولیٰ  
 الذین  
 یفخذون  
 دینہم  
 کفوا  
 و لکیبا  
 و از  
 روایت  
 سابق  
 معلوم  
 شدہ  
 است  
 کہ  
 یک  
 فصل  
 حرام  
 ہجرت  
 انداز  
 زمرہ  
 اہل  
 اسلام  
 سے  
 براید  
 و مرتد  
 میگردد  
 پس  
 خیال  
 باید  
 کرد  
 کہ  
 تعظیم  
 مجلس  
 سماع  
 و قص  
 نمودن  
 بلکہ  
 از  
 طاعت  
 و عبادت  
 و استن  
 چہ  
 شناعیت  
 دارد  
 و لکن  
 علیہ  
 السلام  
 و لذت  
 کہ  
 پیران  
 ما  
 بین  
 ام  
 مبتلا  
 نشند  
 و اما  
 بتبعان  
 را  
 از  
 تقلید  
 این  
 امر  
 وار  
 بانیدند  
 تشنیدہ  
 سے  
 شود  
 کہ  
 خود  
 مزاد  
 و اہل  
 سر  
 و دو  
 دوازند  
 و مجلس  
 سر  
 و دو  
 و قصیرہ  
 خوانی  
 و شہجا  
 جمعیہ  
 منعقدہ  
 بسیارند  
 و اکثر  
 پیران  
 دین  
 امر  
 موافقت  
 مینمایند  
 بجنبہ  
 زاجب  
 مریدان  
 سلال  
 و بجز  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 از  
 کجا  
 این  
 امر  
 مینمایند  
 و حرمت  
 شرعی  
 را  
 ہل  
 پیران  
 خود  
 دفع  
 سے  
 کنند  
 اگر  
 چه  
 فی  
 تحقیقت  
 دین  
 امر  
 صحیح  
 بنام  
 باران  
 دین  
 از  
 تکاب  
 چہ  
 معتذر  
 است  
 خواہند  
 فرمود  
 و حرمت  
 شرعی  
 کجالت  
 و مخالفت  
 طریقت  
 پیر  
 خود  
 یک  
 طرف  
 نہ  
 اہل  
 شریعت  
 ازین  
 فعل  
 منی  
 اندونہ  
 اہل  
 طریقت  
 اگر  
 حرمت  
 شرعی  
 نبود  
 سے  
 محذور  
 بود

مراد از این است  
 کہ اگر شخصی  
 حدیث فرسخ  
 یاروایت شاوہ  
 را در اماختہ  
 سر و بیار  
 واعتبار  
 نباید کرد  
 زیرا کہ  
 هیچ  
 فقہیہ  
 و بیخ  
 و قتی  
 و زمانے  
 فتوے  
 با باختہ  
 سر و  
 ندانہ  
 است  
 و قص  
 و پاکوبی  
 را  
 محور  
 شدہ  
 چنانکہ  
 در  
 مناقشہ  
 سالک  
 امام  
 ہام  
 ضیاء  
 الدین  
 شامی  
 مذکور  
 است  
 و عمل  
 صوریہ  
 و اصل  
 و حرمت  
 شدت  
 بہین  
 بس  
 نیست  
 کہ  
 مالیشان  
 را  
 معذور  
 و رایم  
 و طاعت  
 نکینم  
 و امر  
 ایشان  
 را  
 بجن  
 سجائہ  
 و تعالیٰ  
 معوض  
 و ایم  
 ایجا  
 قول  
 امام  
 ابی  
 حنیفہ  
 و امام  
 ابی  
 یوسف  
 و امام  
 محمد  
 معتبر  
 است  
 نہ  
 عمل  
 ابی  
 بکثیلی  
 و ابی  
 حسن  
 نووی  
 صدوقین  
 نام  
 این  
 قفت  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 سر  
 و دو  
 وقص  
 را  
 دین  
 و ملت  
 خود  
 گرفتہ  
 اند  
 و طاعت  
 و عبادت  
 ساختہ  
 اولیٰ  
 الذین  
 یفخذون  
 دینہم  
 کفوا  
 و لکیبا  
 و از  
 روایت  
 سابق  
 معلوم  
 شدہ  
 است  
 کہ  
 یک  
 فصل  
 حرام  
 ہجرت  
 انداز  
 زمرہ  
 اہل  
 اسلام  
 سے  
 براید  
 و مرتد  
 میگردد  
 پس  
 خیال  
 باید  
 کرد  
 کہ  
 تعظیم  
 مجلس  
 سماع  
 و قص  
 نمودن  
 بلکہ  
 از  
 طاعت  
 و عبادت  
 و استن  
 چہ  
 شناعیت  
 دارد  
 و لکن  
 علیہ  
 السلام  
 و لذت  
 کہ  
 پیران  
 ما  
 بین  
 ام  
 مبتلا  
 نشند  
 و اما  
 بتبعان  
 را  
 از  
 تقلید  
 این  
 امر  
 وار  
 بانیدند  
 تشنیدہ  
 سے  
 شود  
 کہ  
 خود  
 مزاد  
 و اہل  
 سر  
 و دو  
 دوازند  
 و مجلس  
 سر  
 و دو  
 و قصیرہ  
 خوانی  
 و شہجا  
 جمعیہ  
 منعقدہ  
 بسیارند  
 و اکثر  
 پیران  
 دین  
 امر  
 موافقت  
 مینمایند  
 بجنبہ  
 زاجب  
 مریدان  
 سلال  
 و بجز  
 عمل  
 پیران  
 خود  
 را  
 بہمانہ  
 ساختہ  
 از  
 کجا  
 این  
 امر  
 مینمایند  
 و حرمت  
 شرعی  
 را  
 ہل  
 پیران  
 خود  
 دفع  
 سے  
 کنند  
 اگر  
 چه  
 فی  
 تحقیقت  
 دین  
 امر  
 صحیح  
 بنام  
 باران  
 دین  
 از  
 تکاب  
 چہ  
 معتذر  
 است  
 خواہند  
 فرمود  
 و حرمت  
 شرعی  
 کجالت  
 و مخالفت  
 طریقت  
 پیر  
 خود  
 یک  
 طرف  
 نہ  
 اہل  
 شریعت  
 ازین  
 فعل  
 منی  
 اندونہ  
 اہل  
 طریقت  
 اگر  
 حرمت  
 شرعی  
 نبود  
 سے  
 محذور  
 بود



دوست  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

### کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند  
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقصود از  
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و  
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بکمال کمال آنچه نویسد و چنان شکر آن نماید  
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اهل  
 و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت  
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو  
 رتبه ازین اسرار دقیقه با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن بیکوشد با آنکه میدانند که فرزندى  
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار  
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کمال لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند  
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب  
 و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میگویم مقصود از مشکوٰۃ نبوت انبیا  
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه عالمین و صلوات علیهم العالیات و الشکایات شریک این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
 اسرار  
 کلمات  
 معانی  
 مقصود  
 از  
 ان  
 بظهور  
 نمیتوان  
 آورد  
 بلکه  
 بر  
 فرض  
 اشارت  
 نیز  
 از  
 ان  
 باب  
 سخن  
 نمیتوان  
 کرد  
 و  
 ان  
 اسرار  
 مقصود  
 از  
 مشکوٰۃ  
 نبوت  
 است  
 و  
 ملائکه  
 عالمین  
 نیز  
 در  
 این  
 دولت  
 شریک  
 اند  
 و  
 اینها  
 ایشلیک  
 بعد  
 الخجل  
 و  
 القاصد  
 و  
 تبلیغ  
 الدعوات  
 میرساند  
 که  
 صحیفه  
 شریفه  
 که  
 از  
 روی  
 کرم  
 نامزدین  
 تعمیر  
 ساخته  
 بودند  
 بر  
 طالع  
 آن  
 شرف  
 گشت  
 جزا  
 که  
 الله  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 از  
 انعامات  
 حق  
 بکمال  
 کمال  
 آنچه  
 نویسد  
 و  
 چنان  
 شکر  
 آن  
 نماید



اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر  
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی  
 از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر  
 علم سر است که هر کس بدان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
 ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا  
 اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت  
 آزانے فالض است که اخذاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
 را و بیرون برکات آن طریق شد و گشت پس خفقت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت  
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از هر که مخالفت طریقت خود بیند خبر بر ما بلغه من آن فرمایند  
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

### کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چه است و معاد اولی که در حدیث  
 علی ما تمی کاتبی ایچولت ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمده علم شریعت که از وراثت انبیا باقی مانده  
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن شریعت که اولیا است بان حکم کرده اند از علم توحید و عروجی و بیان علم  
 و سران و قرب و عنیت و ما یشاکل ذلک، الحکم لله رسوله کل عباد الله الذین یحفظه احوال و  
 اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحانه و تعالی انما یمنه و فیما انکم و استیقام  
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکال  
 و زنة الایمان علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم شریعت  
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر علم سر است که هر کس بدان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت آزانے فالض است که اخذاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد را و بیرون برکات آن طریق شد و گشت پس خفقت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از هر که مخالفت طریقت خود بیند خبر بر ما بلغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نکره مورث نصیب است از بعضی قریب بعضی بکره او را از  
 بعضی معین نصیب است و اصل علم است که نصیب بعضی حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده حکیم  
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی آه بی اسمی که هر او را علیا علیا و او را ثانیه علم که نصیب  
 از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین  
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش کما علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکام  
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم ممکن دارند  
 که علم آنها عبارت از علوم اوجدیه وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کثرت  
 است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب بحیث اوقالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است  
 کما شاکا و کلا کثرت کما شاکا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که  
 بنیاد این تعارف شکر و تقست علی علیه حال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات  
 چه علم احکام و چه علم اشرار و صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه  
 ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام  
 و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوقند و در جنب احکام نبوت منضم است  
 بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است  
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقر آنچه توان  
 کرد جمیع انسانی بکمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت  
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین علم  
 است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سحر را می دانستند هرگز سکر را بر سکر نسبت نمیدادند شیخ طریقت خاک  
 با عالم پاک به دنیا که سحر و سحر اینها را سحر و سکر نامند و سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوان اینها را سکر  
 علوم دانسته جز این علم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

در بعضی کتب آمده است که علم اشرار و صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوقند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقر آنچه توان کرد جمیع انسانی بکمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین علم است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سحر را می دانستند هرگز سکر را بر سکر نسبت نمیدادند شیخ طریقت خاک با عالم پاک به دنیا که سحر و سحر اینها را سحر و سکر نامند و سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوان اینها را سکر علوم دانسته جز این علم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

تذکره است این علم که هر چه نزدیک بود از علم او قطع است چنانکه مورثان غیر نبوت است



وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درجہ علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گذشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درجہ علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گذشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- علامت است که در حق او  
 ۲- علامت است که در حق او  
 ۳- علامت است که در حق او  
 ۴- علامت است که در حق او  
 ۵- علامت است که در حق او  
 ۶- علامت است که در حق او  
 ۷- علامت است که در حق او  
 ۸- علامت است که در حق او  
 ۹- علامت است که در حق او  
 ۱۰- علامت است که در حق او

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان  
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرس و افتادتی نافع  
 آید که خلاصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به حجت این و نیز گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترارم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ  
 ذِكْرَ اللَّهِ أَوْ لَكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الْآنَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیزتر  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی  
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت  
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوآت و التسلیمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عبادا و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشا ا گذشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمس یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و در هر

۱- علامت است که در حق او  
 ۲- علامت است که در حق او  
 ۳- علامت است که در حق او  
 ۴- علامت است که در حق او  
 ۵- علامت است که در حق او  
 ۶- علامت است که در حق او  
 ۷- علامت است که در حق او  
 ۸- علامت است که در حق او  
 ۹- علامت است که در حق او  
 ۱۰- علامت است که در حق او

۹۴

دست برداشته اند  
در دنیا و آخرت  
بسیار است  
از این جهت  
که دنیا و آخرت  
با هم آمیخته اند  
و هر کس در دنیا  
تقوی کند  
در آخرت  
هم تقوی خواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
سوءکار کند  
در آخرت  
هم سوءکار خواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
تقوی نکند  
در آخرت  
هم تقوی نخواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
سوءکار نکند  
در آخرت  
هم سوءکار نخواهد کرد

شهر و عظمت آخرت است لکن الدنيا والآخرة صتران ان رضیت احد لهما سخطت  
الآخرة اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است صحیح  
این دو امر از قبیل جمع اضداد است - صحیح  
آرے جمعی از مشائخ شیعی از خود و بایست خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه  
اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقے ندارند و  
از بہد فارغ و آزادند سراجاً لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ تجارت و بیع ایشانرا  
مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند  
قد سر اللہ تعالیٰ بیس الآفل س کہ در بازار پیشی تاجر سے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار  
کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت ۴

بسیار است  
از این جهت  
که دنیا و آخرت  
با هم آمیخته اند  
و هر کس در دنیا  
تقوی کند  
در آخرت  
هم تقوی خواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
سوءکار کند  
در آخرت  
هم سوءکار خواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
تقوی نکند  
در آخرت  
هم تقوی نخواهد کرد  
و هر کس در دنیا  
سوءکار نکند  
در آخرت  
هم سوءکار نخواهد کرد

عنه بد ائمه و شعله نام در هر دو زمانه و در باطن ایمان - در این عالم مرغ صه یعنی آسمان زمین این اهل این در هر دو زمانه حال جنگ و صلوة است ..

مقام سستی آید و نقص عمد نماید بیکبار این کلمه تجدید ایمان باید نمود و قال علیک الصلوة و السلام  
حجرت در اینجا بگویند بقل لا اله الا الله بلکه همه وقت از سخن این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماره  
همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است و فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین را را  
در پایه بنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آینه این پایه راجع آید بر پیکه دیگر و السلام علی من اتبع الهدی  
والترجمه متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات

بیت تکریم کردار ..

### مکتوب پنجاه و سیوم

نیز سیادت انساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب فساد عالم است  
و سبب سبب ذلک ثبتتک الله سبحانه علی جمادیه ابابکره الکرام شنیده شد که باو شاه اسلام  
ازین شاه مسلمانی که در دنیا خود دارند با ایشان فرموده اند که چهار کس از علماء و دنیا پیدا کنند  
که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگردند باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و انکه الله  
سبحانه علی ذلک مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگر چون  
حقیق بوسیله همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین با  
پادشاهن نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلح الله فیهم  
معروف میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از  
ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهد گرفت  
و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل فریب پادشاه  
خواهد ساخت تا چاره تمام دین بهتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و  
همان محبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و الحیاء بالله

بیت کجاست اینها است ..

بیت صحت ملامت ..

له زمین بگوید و علم ...  
تو ای که در این عالم ...  
کدامین کلمه است ...  
بیت کجاست اینها است ...  
بیت صحت ملامت ...





دست و پائی بزند بچکم من کفر سواد قومهم مؤمنهم بجمیل کہ این بے استطاعت  
و اہل آنجامہ کرام سازند آتش خود را مثل آن زائل می انگارند کہ بسیار چند تنیدہ خود را  
سایک خریداران حضرت یوسف علی نبوتہ ما علیہ الصلوٰۃ والسلام ساختہ بود آید  
است کہ درین نزدیکی انشاء اللہ العزیز بشرف حضور مشرف گردند تو فرقی از جناب شرف  
ایشان آنست کہ چون استطاعت و قرب با و شاه بروجد آمد ایشان را حق بجنابان دعا شد  
ساختہ است و در قلاوٹا در ترویج شریعت محمدی علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ والسلام  
توسیع التسلیمات آنکہ ما کوشند و مسلمانان را از غایت برآوند حاصل قمیمہ نیاز مولانا حاجی زید  
سرکار اقبال آثار و طیفہ مقررہ دارد و پارسل ظاہر از حضور یافتہ بود و اسال نیز امیدوار آمدہ  
است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سے ذہن کوا لائمی کی کتابت  
قدوہ لیکو پیس کی کتابت  
مستحکم کی کتابت  
مستحکم کی کتابت  
مستحکم کی کتابت  
مستحکم کی کتابت  
مستحکم کی کتابت  
مستحکم کی کتابت

### مکتوب چھٹا و ششم

بیر بسیار است و نقابت و سنگاہ شیخ فرید بخاری صدور یافتہ در مرغیب بتظیم علماء و طلبہ  
علوم کہ حاملان شریعت اند و نصرت کہ اللہ سبحانہ علی الاطفال و محترمہ سید الاکابر  
علیہم و علیکم الصلوٰۃ و التسلیمات و اللہ تعالیٰ حرمت نامہ گرامی کہ تفرات اربابان  
خواستہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد مسیح مؤلف مرقوم فرمودہ بودند  
جزوی خرچے بر است طالب علمان و مصوفیان فرستادہ شد و تقدیم طالب علمان مصوفیان  
در نظر بہت بسیار زیاد آمد بچکم الظاہر عنہ الت اللہ این امید است کہ در باطن شریف نیز  
این جامعہ کرام تقدیم سدا کردہ باشند کل انا و یکتو شرف بہا فیہ شیخ اکو زہ بروں ہمان او  
کہ در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صاحب ظاہر و باہر ملت ۱۲ جان برہن انکہ جان تراہ کردہ دست

مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات

وَلَمَّا مَسَّ مَصْطَفِيٌّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بایشان برپاست فروای  
قیامت از شریعت خواهند پدید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و شجره از آثار  
و ابته بایشان شریعت است اَبِيَا صَلَاةُ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ كَبِيرِينَ  
کائنات اند بشرایح دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر  
تنبیخ شریعت است پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت و آجای علمی از احکام آن  
علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدای عزوجل علی  
خروج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعتی را در وج دادن چه درین فعل اقتدا  
باینست که بزرگترین مخلوقات اند عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ و شراکت است  
بان اکابر و مقرر است که کاملترین حسنت بایشان سلم فرموده اند و خروج کردن که در راه غیرین  
اکابر ازین میسر است و ایضا در ایام شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت مجتلا  
نفس وار شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول  
را که برای تائید شریعت باشد و ترویج بملت و در علیاست و انفاق جلیل باین نیست  
خروج کردن برابر آنچه لکھا است در غیر این نیست اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از  
صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم  
با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه  
خود بان منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کار  
تدارک شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود  
در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرین اند و باند بعدا کم کرده اند باشند  
و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و در حال مبلغان شریعت است حکم علماء

نه بین جنت که  
ترویج شریعت  
باید آن است  
یعنی ترویج شریعت  
سعی ترویج شریعت  
توجه و تقاضای  
ترویج شریعت

اول  
ترویج شریعت بایشان

ترویج شریعت  
باید آن است  
یعنی ترویج شریعت  
سعی ترویج شریعت  
توجه و تقاضای  
ترویج شریعت

سه از بیست و پنج مجلد ۱۳  
سه این چنین است

عه کتاب فی التوفیق لکتابت الیوم حدیث ناوله اعظمی بالصواب ۱۳

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست کفایت آن صحت نیست بخاطریکه پنجم (ص) هم نبی بود هم  
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

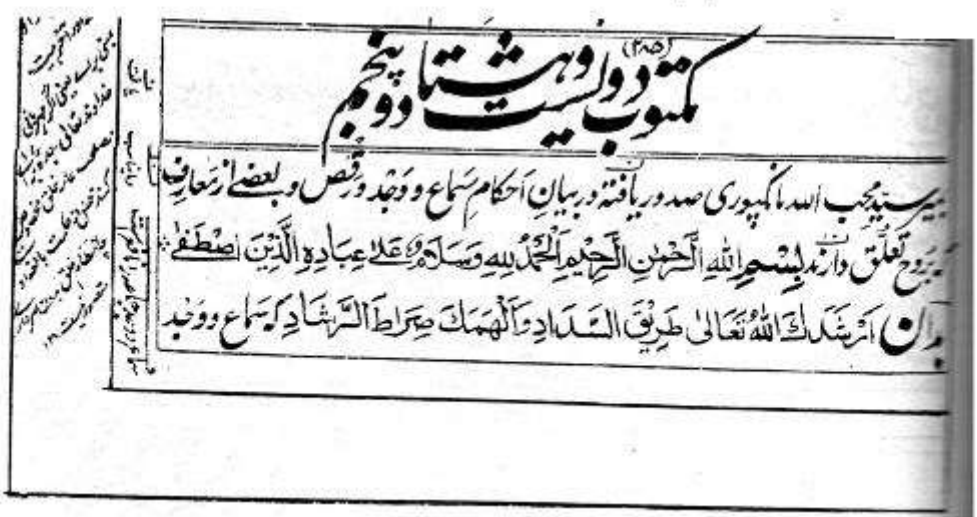
۴۰

**مکتوب شصت و دوم**

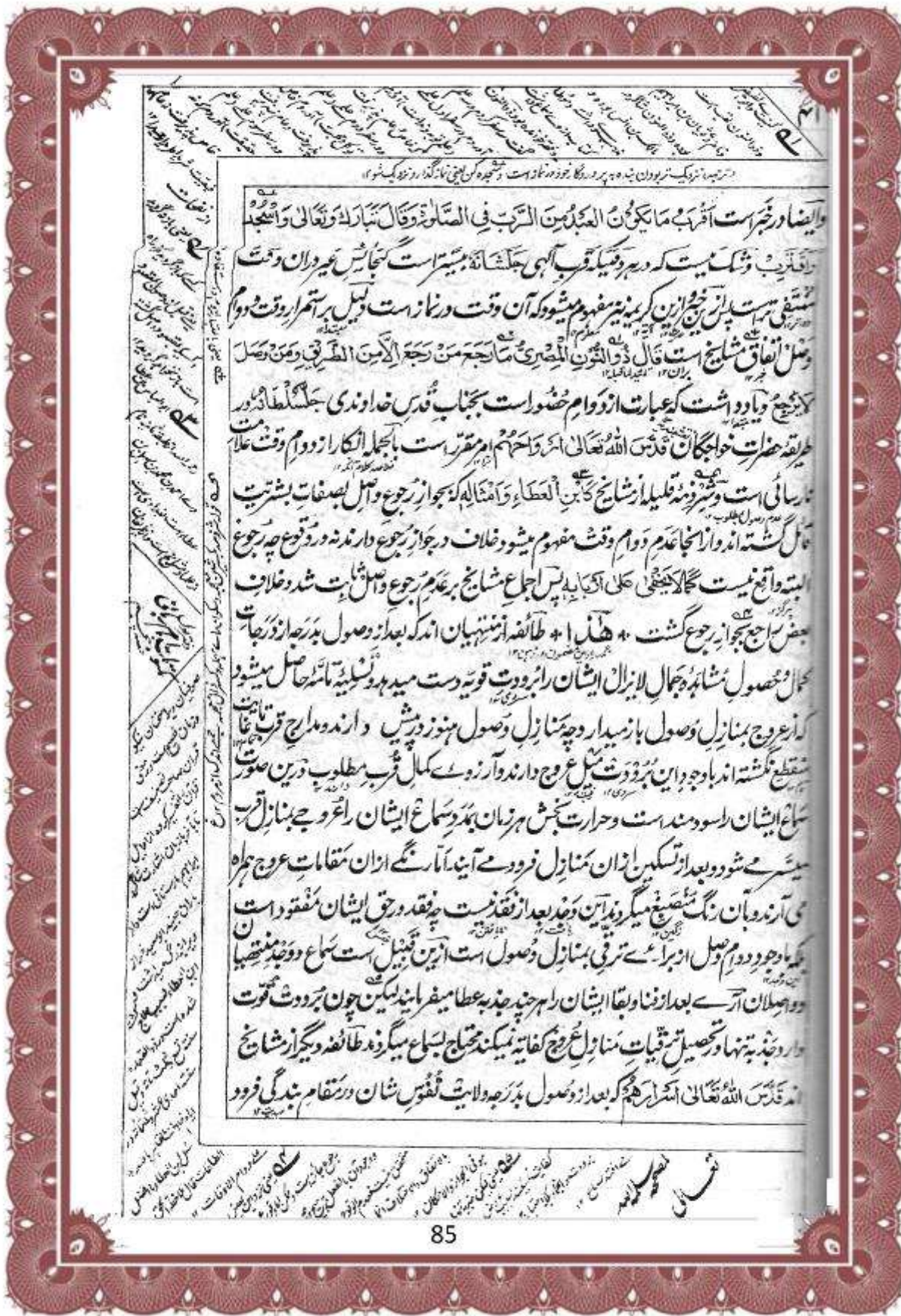
بیتاب میز احسام الدین احمد صد و ریاضه در بیان آنکه جذب که پیش از سلوک است از تقاضا  
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسبب آنکه جذب که بعد از سلوک است  
از تقاضا است و مائینا سبب ذلک الحمد لله و سلاک علی عباد و آل ذین الصلوة طریقه  
وصول را در وجود است جذب و سلوک و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذب که مقدم بر سلوک است  
از تقاضا نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذب که بعد از تمامی سلوک است  
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضا مطلوبه است جذب و تصفیه  
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال  
مطلوب نمی نماید جذب اولی کالصور است مرجهه آخری رافی الحقیقت بالمدیر مناسبت  
ندارد پس مراد از اندراج نهایت و برایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است  
اندراج صورت نهایت است و برایت و الا حقیقت نهایت و برایت نمی گنجد و نهایت  
با برایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذب و سلوک و مثال  
آنها تخریف یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت حقیقت ضرورت و انکشاف حقیقت  
بصورت از دور است تحقیقنا الله سبحانه بالتحقیق العفیه و کتبنا عن الصوفیة العظيمة  
بشرحیت النبیین المختارین و الله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات المکملات من العلیان انفسها

الحمد لله رب العالمین  
بیتاب میز احسام الدین احمد صد و ریاضه در بیان آنکه جذب که پیش از سلوک است از تقاضا نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسبب آنکه جذب که بعد از سلوک است از تقاضا است و مائینا سبب ذلک الحمد لله و سلاک علی عباد و آل ذین الصلوة طریقه وصول را در وجود است جذب و سلوک و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذب که مقدم بر سلوک است از تقاضا نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذب که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضا مطلوبه است جذب و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذب اولی کالصور است مرجهه آخری رافی الحقیقت بالمدیر مناسبت ندارد پس مراد از اندراج نهایت و برایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است و برایت و الا حقیقت نهایت و برایت نمی گنجد و نهایت با برایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذب و سلوک و مثال آنها تخریف یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت حقیقت ضرورت و انکشاف حقیقت بصورت از دور است تحقیقنا الله سبحانه بالتحقیق العفیه و کتبنا عن الصوفیة العظيمة بشرحیت النبیین المختارین و الله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات المکملات من العلیان انفسها

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارود در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت  
است که مکتوب اشاره به همین دلیل دارد







در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۵ هر روز که جزو نماز است و آنچه که این نماز گذارند و نیکو کنند

و ایضا در خبر است آنکه ما یکنون العبدین الرب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصحبه  
 راقده یث و شک نیست که در هر وقتیکه قریب آید جلالت آنکه همیشه است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیماً نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذو القنون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلالت آنکه در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و نیزه قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و امثالهم که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 نایل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلاختگی کل آنکه پس اجل مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۴۰ ههنا ۱ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و زبانت  
 کمال حصول مشاهده و جمال الایران ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چنانازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت  
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنازل فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت نفقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و در نتیجه تصبیا  
 و وصولان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنکه ما یکنون العبدین الرب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصحبه  
 راقده یث و شک نیست که در هر وقتیکه قریب آید جلالت آنکه همیشه است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیماً نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذو القنون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلالت آنکه در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و نیزه قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و امثالهم که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 نایل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلاختگی کل آنکه پس اجل مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۴۰ ههنا ۱ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و زبانت  
 کمال حصول مشاهده و جمال الایران ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چنانازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت  
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنازل فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت نفقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و در نتیجه تصبیا  
 و وصولان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات  
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۵ هر روز که جزو نماز است و آنچه که این نماز گذارند و نیکو کنند

و در ملائحت و صحتی ترا حمت نکلی خون بکشد

می آیند و ارواح ایشان بفرما حمت نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند  
 از مقام نفس مطهره که در مقام بندگی بنشیند و راجح گشته است بدو بر روح میرسد روح را بواسطه  
 آن اعداد و ثنا نسبت خاصه بطلوب پیدا میکند و آرام این بزرگواران بعبادات است و شکستن  
 در ادای حقوق بندگی و طاعات پیل غم و در نهاد ایشان کم است و شوق صغور و در وطن  
 شان قلیل هنوز مبتا بعت لبث جسدین وقت ایشان لامیع است و کمال اتباع سنت است  
 بصیرت شان مکتحل لاجرم حد بد البصرند از دور چیزی نمی بینند که نزدیکیان در ایضا را  
 هر چند عروج کمتر دارند اما توفیق اند و مبرور صل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و در تحصیل  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجد نیست عبادات ایشان را کاملاً سماع میکنند و نور  
 اسفل از عروج کفایت می بخشد جامع مفردان ازال سماع و وجد که بجزم شان این بزرگواران وقت  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از ربه و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 می دانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع حساب سیر الی الله و متحقق به بقا بوده  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرماید و بقلب انجذاب کشان کشان می براند برودت  
 انجا از پر ایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غم جایز و خروج محتاج بامور غیر نیستند سماع قوس  
 در تنگنای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با آن عروج انجذاب  
 به بنای نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی بن ابی طالب (ع)  
 و انکسایات و العقیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است عاکیه الصلوة و العقیة نصیب می بیند  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از آن مقام نصیب ندارد و در محض فضل این  
 سبب طائفه این نوع و اصل نهایت نهایت را با هم باز دارند و زودت مستعدان با و حال نماید  
 نفس در مقام بندگی فردوی آید و روح او منحرف نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمالات  
 فرو تیر است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعوی بالقلب هم تنافس کننده است کما فی الامور و مقامات  
 نورشده است

مجلس معارف و مباحثات  
 در مقام اول  
 در مقام دوم  
 در مقام سوم  
 در مقام چهارم  
 در مقام پنجم  
 در مقام ششم  
 در مقام هفتم  
 در مقام هشتم  
 در مقام نهم  
 در مقام دهم

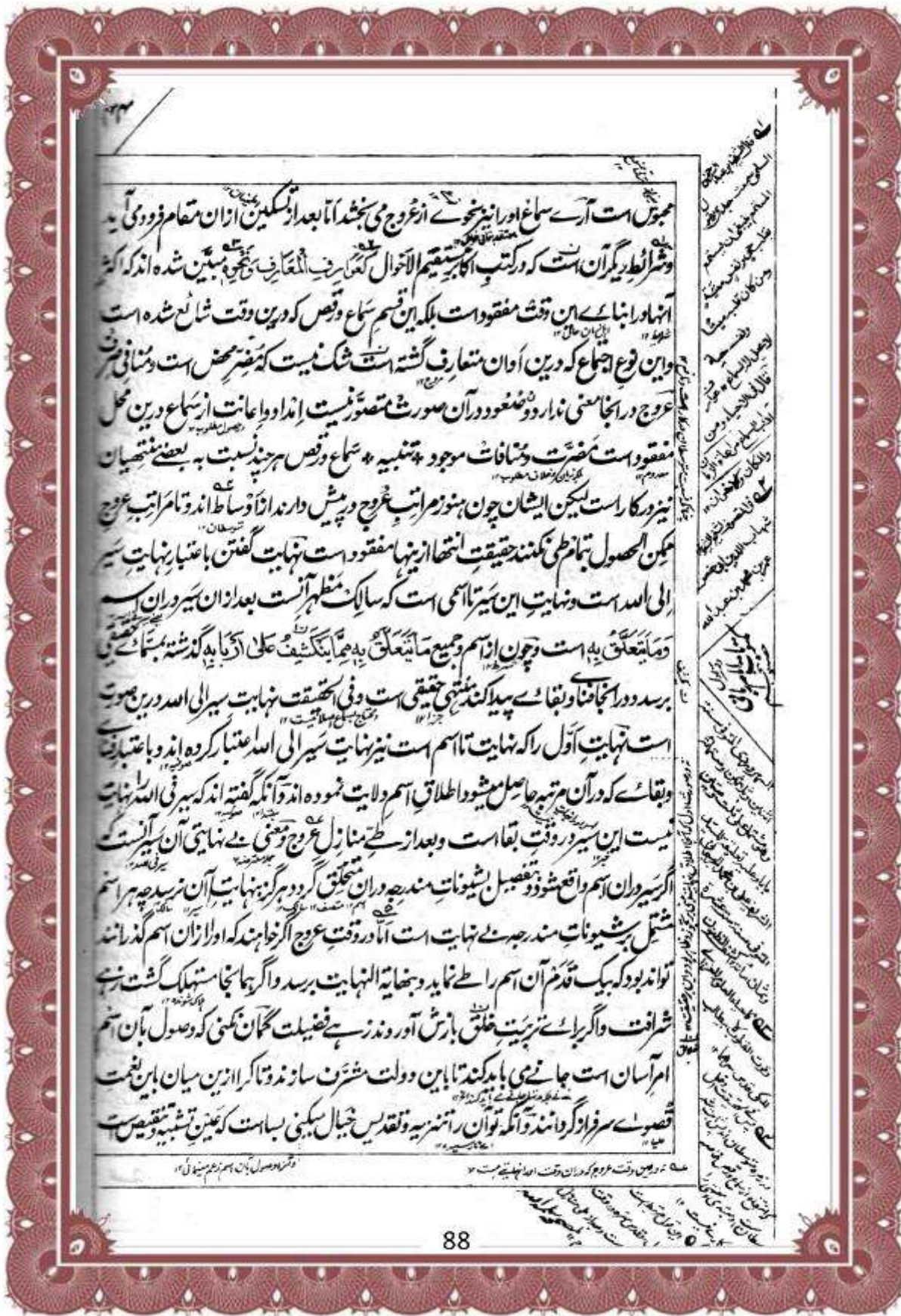
در مقام یازدهم  
 در مقام بیستم  
 در مقام سی و یکم  
 در مقام سی و دوم  
 در مقام سی و سوم  
 در مقام سی و چهارم  
 در مقام سی و پنجم  
 در مقام سی و ششم  
 در مقام سی و هفتم  
 در مقام سی و هشتم

قلبی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه فصل از نقل و فصل  
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون منطوقه و آرزومند  
 مشایخه نظیر آیه منم منعمتم است عالمی از و سطور گردد نظر او شافی افراض قلب است  
 و توجیه او در واقع اخلاق روزیه نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است  
 و آرام و انس بجای اوست گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن سقاس نیست در مقامات ولایت ازین  
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاتمه نبوت  
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است که آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری  
 در اینجا به ابتدای اسماع و وجود فقر است و شافی خروج هر چه بشر الطواق شوق شومند از نظر  
 اسماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و ببال است  
 کثرت بونی است شکر او مشوب بهوائ نفسانی و عین با ملت تقوی من که یکجوش من اذی  
 القلوب و انکباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین و المنتهی هو الکافی فی الله  
 و الکافی بالله و هو الکافی لکامل و الامه لدرجات بقتل فوق بعضی و لوصول کمالات  
 لکن کن مضمناً ابداً لای دین با جمله اسماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتصیان را نیز چنانکه  
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز اسماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است  
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میجویند که قطع ساقی نمایان اسماع  
 و وجود این صورت این جامع را تمهید و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند  
 قطع ساقی تیر ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که اسماع از باب  
 قلوب غیر مجرب را به مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است و بدوینها  
 کعراط القتیله و ادخله ان شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود متقید است

کتاب توحید و معارف  
 مدارج سوره توحید  
 در بیان معانی و اسرار  
 این کتاب است  
 که در مقامات  
 و درجات  
 و در بیان  
 اسرار  
 و معانی  
 این کتاب  
 است  
 که در  
 بیان  
 معانی  
 و اسرار  
 این کتاب  
 است

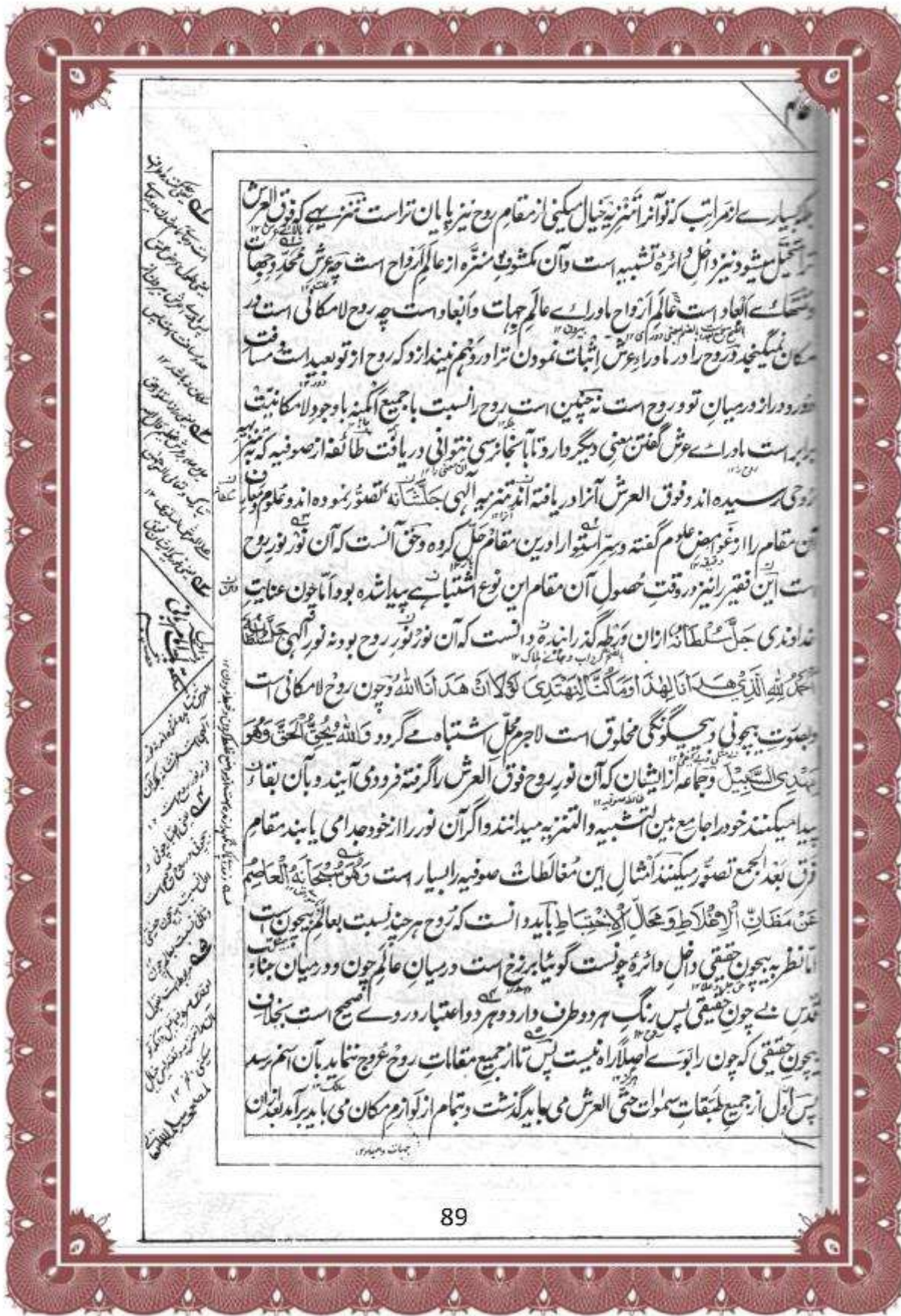
عنه در بیان معانی و اسرار این کتاب است که در بیان معانی و اسرار این کتاب است که در بیان معانی و اسرار این کتاب است





مجموع است آرس سماع اورا نیز نحوئے از خروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرودی آید  
 و شرائط دیگر آن است که در کتب و اکابر بتقیم الاخرال لغتعارف المعارف و نحو بمبعین شده اند که اکثر  
 آنها را بنا بر این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قصص که درین وقت شائع شده است  
 و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مضمیر محض است و زمانی مضمیر  
 عروج در اینجا معنی ندارد و مضموع در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع و درین محل  
 مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قصص هر چند نسبت به بعضی منتصیان  
 نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب خروج و پریش دارند انا و ساطع اند و اما مراتب خروج  
 ممکن الحصول تمام نمی کنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
 الی الله است و نهایت این سیر تا می است که سالک منظر است بعد از ان سیر در آن است  
 و ما یعلق به است و چون از اسم جمیع ما یعلق به همه اینکشف علی اذ با گذر شده بتماکت می  
 برسد دور آنجا فنا و بقاے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
 است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار  
 و بقاے که در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل خروج معنی نه نهایتی آن است  
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تقصیل شیونات مندرجه در آن محقق گردد و هرگز نهایت آن نرسد چه اسم  
 مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت خروج اگر خامند که اول از ان اسم گذرانند  
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر جا اینجا مستهلک گشت نه  
 شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آوردند ز سبب فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
 امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
 قصیده سرفراز گردانند و آنکه توان را تمنی و تقدیر خیالی بسکنی بسا است که عین تشبیه و تقصیر است

سماع و قصص  
 و این نوع  
 اجتماع  
 که درین  
 اوان  
 متعارف  
 گشته  
 است  
 شک  
 نیست  
 که  
 مضمیر  
 محض  
 است  
 و زمانی  
 مضمیر  
 عروج  
 در اینجا  
 معنی  
 ندارد  
 و مضموع  
 در آن  
 صورت  
 تصور  
 نیست  
 اندا و  
 اعانت  
 از سماع  
 و درین  
 محل  
 مفقود  
 است  
 حضرت  
 و منافات  
 موجوده  
 تنبیه  
 به سماع  
 و قصص  
 هر چند  
 نسبت  
 به بعضی  
 منتصیان  
 نیز و کار  
 است  
 لیکن  
 ایشان  
 چون  
 هنوز  
 مراتب  
 خروج  
 و پریش  
 دارند  
 انا و  
 ساطع  
 اند و  
 اما  
 مراتب  
 خروج  
 ممکن  
 الحصول  
 تمام  
 نمی  
 کنند  
 حقیقت  
 انتها  
 ازینها  
 مفقود  
 است  
 نهایت  
 گفتن  
 باعتبار  
 نهایت  
 سیر  
 الی الله  
 است  
 و نهایت  
 این سیر  
 تا می  
 است  
 که سالک  
 منظر  
 است  
 بعد از  
 ان سیر  
 در آن  
 است  
 و ما یعلق  
 به است  
 و چون  
 از اسم  
 جمیع  
 ما یعلق  
 به همه  
 اینکشف  
 علی  
 اذ با  
 گذر  
 شده  
 بتماکت  
 می  
 برسد  
 دور  
 آنجا  
 فنا و  
 بقاے  
 پیدا  
 کند  
 منتهی  
 حقیقی  
 است  
 و فی  
 الحقیقت  
 نهایت  
 سیر  
 الی  
 الله  
 درین  
 صورت  
 است  
 نهایت  
 اول  
 را که  
 نهایت  
 تا اسم  
 است  
 نیز  
 نهایت  
 سیر  
 الی  
 الله  
 اعتبار  
 کرده  
 اند  
 و  
 باعتبار  
 و بقاے  
 که در  
 آن  
 مرتبه  
 حاصل  
 میشود  
 و  
 اطلاق  
 اسم  
 ولایت  
 نموده  
 اند  
 و آنکه  
 گفته  
 اند  
 که  
 سیر  
 فی  
 الله  
 نهایت  
 نیست  
 این سیر  
 در وقت  
 بقا است  
 و بعد  
 از سطح  
 منازل  
 خروج  
 معنی  
 نه  
 نهایتی  
 آن است  
 اگر سیر  
 در آن  
 اسم  
 واقع  
 شود  
 و  
 تقصیل  
 شیونات  
 مندرجه  
 در آن  
 محقق  
 گردد  
 و هرگز  
 نهایت  
 آن  
 نرسد  
 چه  
 اسم  
 مشتمل  
 بر  
 شیونات  
 مندرجه  
 نه  
 نهایت  
 است  
 اما  
 در وقت  
 خروج  
 اگر  
 خامند  
 که  
 اول  
 از ان  
 اسم  
 گذرانند  
 تواند  
 بود  
 که  
 بیک  
 قدم  
 آن  
 اسم  
 را  
 طے  
 نماید  
 و  
 بجایه  
 نهایت  
 برسد  
 و اگر  
 جا  
 اینجا  
 مستهلک  
 گشت  
 نه  
 شرافت  
 و اگر  
 برائے  
 تزیینت  
 خلق  
 بارش  
 آوردند  
 ز سبب  
 فضیلت  
 گمان  
 نکنی  
 که  
 وصول  
 بان  
 اسم  
 امر آسان  
 است  
 چنانچه  
 می  
 باید  
 کند  
 تا  
 باین  
 دولت  
 مشرف  
 سازند  
 و تا  
 اگر  
 ازین  
 میان  
 باین  
 نعمت  
 قصیده  
 سرفراز  
 گردانند  
 و آنکه  
 توان  
 را  
 تمنی  
 و  
 تقدیر  
 خیالی  
 بسکنی  
 بسا  
 است  
 که  
 عین  
 تشبیه  
 و  
 تقصیر  
 است



بسیارے از مراتب کہ توان آن تشریح خیالی سکینی از مقام روح نیز بپایان تراست تفسیر چه که فوق العرش  
 ترا تجلی میشود و نیز دخل و اثره تشبیه است و آن مکتوب مشرفه از عالم ارواح است چه عرش محمد و جبرائیل  
 و ستارک العباد است عالم ارواح باورکے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نیکی خنده روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم بدیندازد که روح از تو بعد است مسا  
 شود و در اورد بر میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت  
 برابر است ماوراء عرش گفته معنی دیگر وارده آبا بخانه می نتوانی دریافت طائفه از صوفیہ کہ غیر  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در یافته اند تفریح الہی جلالت کہ تصور ننموده اند و تعلم بسیار  
 تن مقام را از عموهم صدم گفته و بہ استوار او برین مقام حل کرده و حق آنست کہ آن نور نور روح  
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہ ہے پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل جلالہ ازان و رطلہ گذرانندہ و آنست کہ آن نور نور روح بود نور الہی جل جلالہ  
 کلمہ اللہ الذی ھو ہذا الھدایۃ او ما کانت الیھ التدریج لولا انک ہذا ان اللہ و چون روح لامکانی است  
 و بصوت بیچونی و سبک گوی مخلوق است لاجرم محل اشتباہ ہے گردد و اللہ یحیی المعق و ھو  
 سید عالم السبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزین میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام  
 فرق بعد الجمع تصور میکنند انشاں این مغالطات صوفیہ را بسیار است و ھو صحت آید العالمیم  
 عن سفات الیحدل و محال الیحدل باید و آنست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است  
 اما نظریہ بیچون حقیقی دخل و اثره چونست گوئی با رزخ است در میان عالم چون و در میان بنا  
 تقدس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار دروے اصحیح است بجان  
 بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصلا راہ نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کو از م مکان می باید برگردد و بعد ان

روح لامکانی است  
 این مقام را از عموهم صدم گفته و بہ استوار او برین مقام حل کرده و حق آنست کہ آن نور نور روح  
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہ ہے پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل جلالہ ازان و رطلہ گذرانندہ و آنست کہ آن نور نور روح بود نور الہی جل جلالہ  
 کلمہ اللہ الذی ھو ہذا الھدایۃ او ما کانت الیھ التدریج لولا انک ہذا ان اللہ و چون روح لامکانی است  
 و بصوت بیچونی و سبک گوی مخلوق است لاجرم محل اشتباہ ہے گردد و اللہ یحیی المعق و ھو  
 سید عالم السبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزین میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام  
 فرق بعد الجمع تصور میکنند انشاں این مغالطات صوفیہ را بسیار است و ھو صحت آید العالمیم  
 عن سفات الیحدل و محال الیحدل باید و آنست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است  
 اما نظریہ بیچون حقیقی دخل و اثره چونست گوئی با رزخ است در میان عالم چون و در میان بنا  
 تقدس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار دروے اصحیح است بجان  
 بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصلا راہ نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کو از م مکان می باید برگردد و بعد ان

لعل من یزید فی علمه یزید فی رتبته  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه

مرتب الامکانیت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد<sup>۱</sup> خواجہ پندار که مرد  
وصول است به حال خواجہ بجز پندار نیست <sup>۲</sup> و من یزید فی رتبته یزید فی علمه و را این عالم خلق عالم  
انظر است و در این عالم از مرتب انما و شئیات است نطقاً و اصلاً و اجزاً و تفصیلاً و در او را این  
مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود  
و که ام صاحب دولت را با این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللّٰه یمنّٰه <sup>۳</sup> و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
ذو الفضل العظیم <sup>۴</sup> بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در او را  
و را می باید جست <sup>۵</sup> کیف الوصول الی سعاده و ذوقها <sup>۶</sup> قلّ الجبال و دود و هن و حیوت  
تجدیه آخری دوام وصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد  
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله  
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است  
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
مشرف به علم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت  
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چه متفلسفین آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز  
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حضوری که زوال آن تصور نیست  
گمان نمی که بقا با علم عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم و معرفت  
نادر این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که  
مقصود است و دیگر است <sup>۷</sup> مع ذوق این سے نشانی بخدا بخشید به پس اقرار توجه دوام حضور

و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه

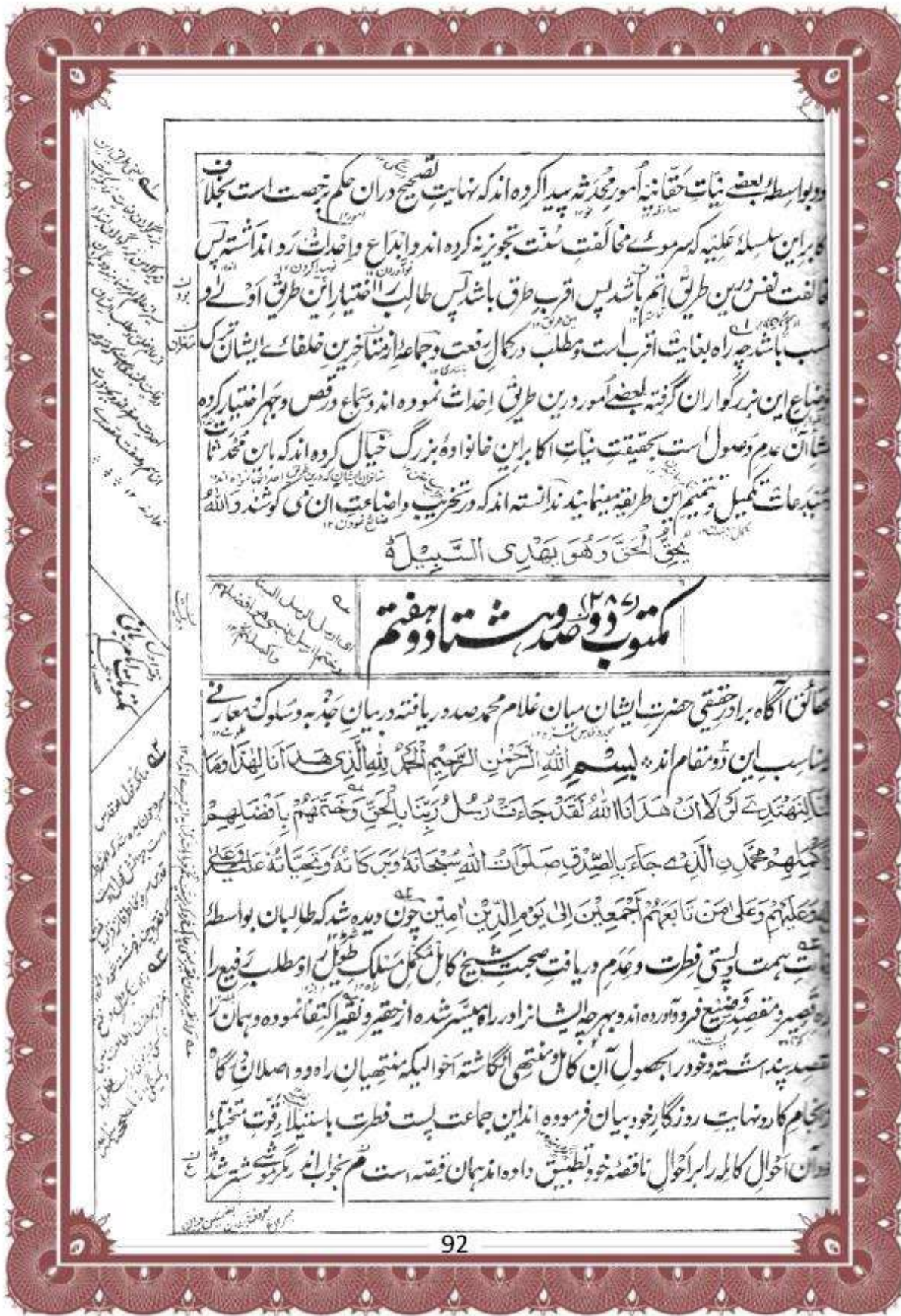
۱- القرب - فلهذا لا تدرك الله الخلق الا - كذا في حقه من و ستره

و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه  
و من یزید فی رتبته یزید فی علمه



در صورت بقا با شدت شکرش از تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم  
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمْتُ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْه تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْه تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ  
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا نَحْرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَائِرُ صَلَوَاتِ

این جمله را در  
 مکتوبات حضرت  
 زکریا علیه السلام  
 در جواب فرستاده  
 است که در آنجا  
 آمده است



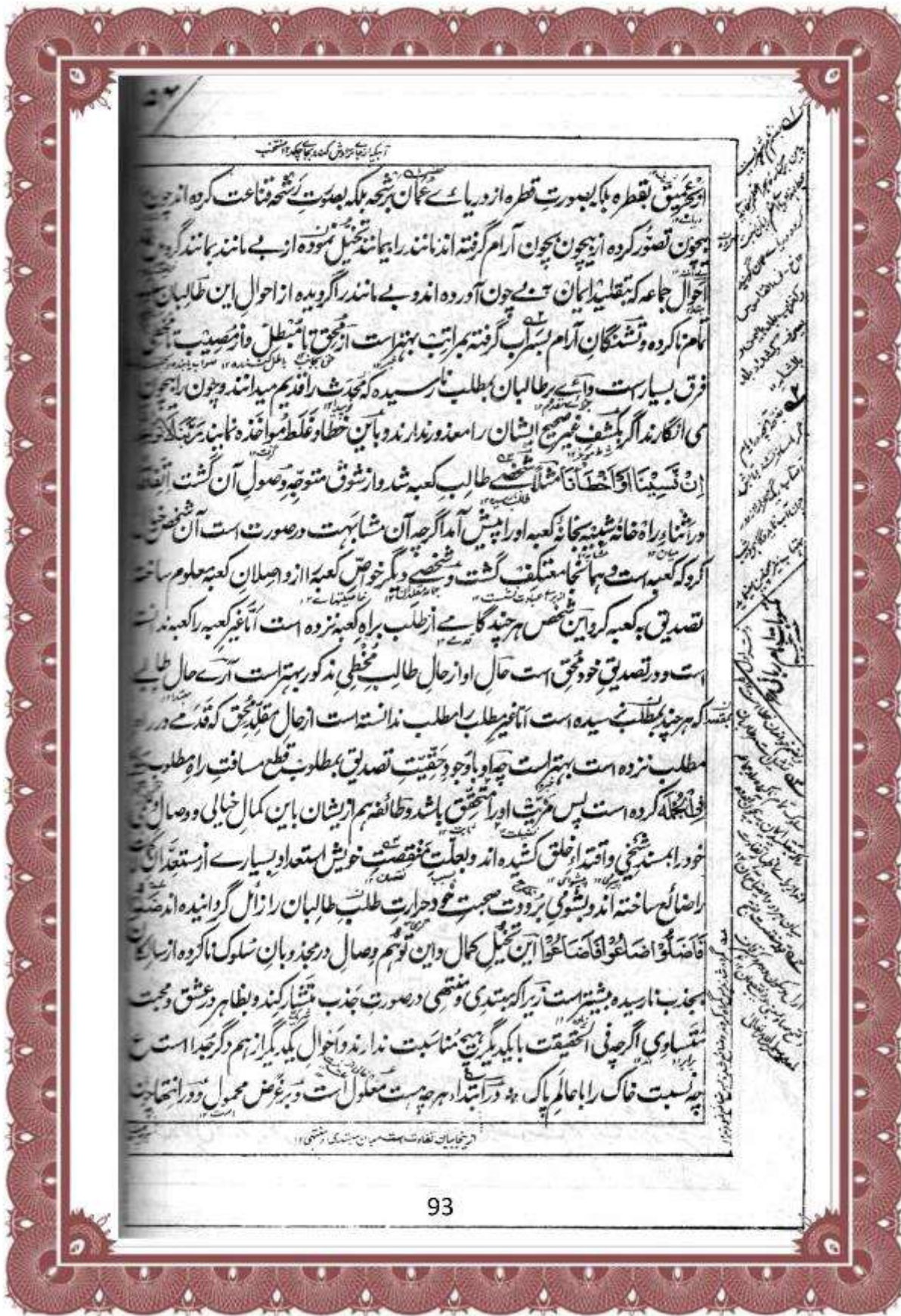
و در بواسطه بعضی نیات حقیقیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً  
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 درین صناع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام  
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت این می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که درین صناع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت این می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد در یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 در سب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ**  
**وَحَمْدُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدَانُهُ عَلَيْهِ**  
**وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 نیت همت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته آخوا یکدیگر منتصیان راه و وصلان آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستینا قوت متخیله  
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد در یافته در بیان جدیه و سلوک معارف در سب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ** و حمد و محمد بن عبد الله جاء بالصديق صلوات الله وسلامه عليه و وعدانته عليه وعلى من تابعهم اجمعين الى يوم الدين آمين



این سخن قطره باین صورت قطره از دریای سخن بر چه بلکه بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایانند تجمل نموده از بی مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و انحصار  
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط می افتند نه این که  
 ان کسیتا او اکتفا اما مثل شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در شب راه خانه شنیدند کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است به آنجا متکلف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه از اهل بلدان کعبه معلوم ساختند  
 تصدیق کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرفته است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در  
 طلب نرفته است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس حریف او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و افتد او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضل و افاضه فاضل و افاضه این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها

این سخن قطره باین صورت قطره از دریای سخن بر چه بلکه بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایانند تجمل نموده از بی مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و انحصار  
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط می افتند نه این که  
 ان کسیتا او اکتفا اما مثل شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در شب راه خانه شنیدند کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است به آنجا متکلف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه از اهل بلدان کعبه معلوم ساختند  
 تصدیق کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرفته است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در  
 طلب نرفته است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس حریف او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و افتد او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضل و افاضه فاضل و افاضه این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها

در جوابی که گفتند که در سبب است

سحر است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این معنیست  
 سوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طبقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریقی را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبه در مقام جذب حاصل میشود و ارتقا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امدی از گذارند و بان تعلقات خود را محذوب  
 مساکب میدانند بجز طافاز قرار یافت که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب  
 منتهی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم و دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحقی و بیطیل  
 که طیل و کفری که طبعی موانع فتنه محض و کفری فیضه سبچا آنکه دهنو سبچا آنکه  
 کتبیل و غنم الملکونی و غنم الکریم این کتبوشکل است بر دو مقصد و یک خانه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلقت اند و مقصد ثانی در آنچه نعلق بسلوک اورد و خانه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در بستن آنها کاشیف المنفعت است مقصد اول  
 بیان معارف و بان سلوک تمام ما کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند  
 در اصل جزگره ای با قلب اند به سلوک و ترک این نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بتقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس بارج درین مقام متعرج است و خلعت بانور درین معامله مختلط با کلبه صوری مقام قلب  
 بر آمدن و بتقلب قلب پرین و انجذاب روحی بطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس  
 بر ایش ترقیه بطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و بر پاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امد و تحقیق سیر فی امد

سحر است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این معنیست  
 سوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طبقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریقی را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبه در مقام جذب حاصل میشود و ارتقا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امدی از گذارند و بان تعلقات خود را محذوب  
 مساکب میدانند بجز طافاز قرار یافت که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب  
 منتهی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم و دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحقی و بیطیل  
 که طیل و کفری که طبعی موانع فتنه محض و کفری فیضه سبچا آنکه دهنو سبچا آنکه  
 کتبیل و غنم الملکونی و غنم الکریم این کتبوشکل است بر دو مقصد و یک خانه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلقت اند و مقصد ثانی در آنچه نعلق بسلوک اورد و خانه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در بستن آنها کاشیف المنفعت است مقصد اول  
 بیان معارف و بان سلوک تمام ما کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند  
 در اصل جزگره ای با قلب اند به سلوک و ترک این نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بتقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس بارج درین مقام متعرج است و خلعت بانور درین معامله مختلط با کلبه صوری مقام قلب  
 بر آمدن و بتقلب قلب پرین و انجذاب روحی بطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس  
 بر ایش ترقیه بطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و بر پاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امد و تحقیق سیر فی امد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از آنجا معلوم نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه خلاصه صوره و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصلات  
 بنهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجزل عطاء الا عطاء الهی اتصال  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

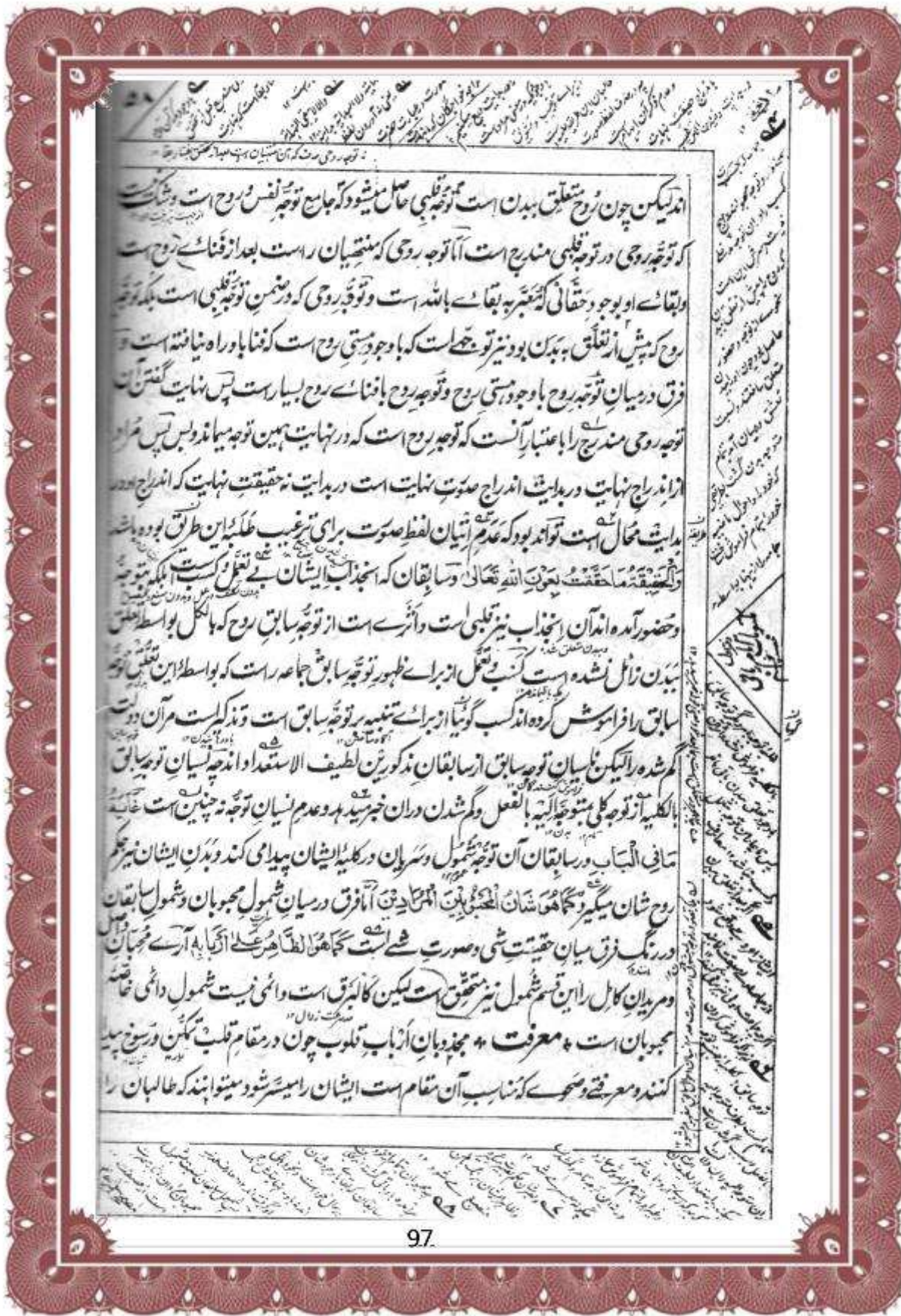
سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از آنجا معلوم نمایند  
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه خلاصه صوره و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصلات  
 بنهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجزل عطاء الا عطاء الهی اتصال  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

بقوه مدونی کسرا یا به خود

مستنفر بزرگی







اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است  
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه  
 و حضور آمده اند آن جذب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت  
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با  
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر بکمال افاده ندرود چه او را بکمال نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توجیه افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 لایق مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده  
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است  
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

اینکه در مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه سنا نسبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند  
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتہی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی  
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی بحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت  
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و  
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت  
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ  
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سئلوک  
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام  
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد  
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ  
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے  
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت  
 افادہ اورا ستیدہ دور استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل  
 سہل است  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است و ہنوز استعداد سہل است

نصحت بدہ تاکار خود را از شیخ دیگر پانام رساند خود را منشی ندانند و باین حیدرہ زنی مردم کند مثال  
 این مثال کہ مناسب وقت و حال او اندند کہ رساز و بآن وصیت تمام نموده نصحت بدہ ناماشی  
 مرجع و افادہ و تکمیل محتاج باین شیوہ نیست چہ اورا بواسطہ جامعیت بحکیم طرق و استعدادات مناسبت  
 کہ رساز سے بقدر استعداد و مناسبت مجبور تو انما یافت چند تفاوت در سبب و طریق بواسطہ وقت  
 مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی انفا  
 ت شیخ مقتدر اور وقت افادہ طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام مجمل متین <sup>خوف</sup> الخوف  
 استخوانی <sup>بند</sup> ہذا الاستعداد لازم است و این التجا چہ درین امر بلکہ در جمیع امور و در جمیع اوقات  
 حق است کہ تعالی اور اعطا فرمودہ است در ہیج وقت از اوقات در هر فعلی از افعال ازو سے  
 منانگی شود <sup>ذ</sup> ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در  
 بیان آنچه تعلق بسوگوار و بد انکہ طالع ہے چون بطریق سلوک متوجہ فرق گردد اگر با سبب است  
 برسد و در ان نمانی و مستحکم گردد و اطلاق قنار و سے و دست می آید و بعد از بقا بدان <sup>انتم اطلاق بقا</sup>  
 بروئے علم است و باین فنا و بقا ترتیب آوے از ولایت مشرفے گردد و بیکر اینجا تفصیل است کہ بتسط  
 سخن در ان ضرورت تمہید فیض کہ از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است تو سے است کہ  
 بخایہ و ابقا و تخلیق و تزیین و احیاء و اماتت و اشمال انہا تعلق دارد <sup>تو عبد بکر یا بیان و معرفت بسیار</sup>  
 حکمات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی  
 بعضے را بتوسط صفات است و بعضے دیگر را بتوسط شئونات و فرق در میان صفات و شئیونات  
 بسیار دقیق است <sup>لا یظہر الا علی الاعمال</sup> لایظہر الا علی الاعمال لایظہر الا علی الاعمال لایظہر الا علی الاعمال  
 بجملہ صفات خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و قدس کن و شئیونات مجرد اعتباراتند و ذات <sup>عزیز</sup> عزیز  
 این بحث بشائے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بہ پایین فرود می آید این فعل طبعی و درو اعتبار  
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چہ از باب علم بواسطہ نقل خود بتقصیات علم خود از بالا پایی

این سخن از شیخ صاحب  
 حدیث است و درین باب  
 بسیار گفته اند  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ  
 در بعضی نسخہ

سے آئندہ تو وہ بتوقی نمی کنند و علم تابع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین  
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیوانات است  
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات  
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسامی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای  
 آب واقع شده است بشک این عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی  
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم و اولیا  
 که بزرگ مردمند و انبیا صلوات الله تعالی علیہم اجمعین و صلوات فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات  
 و سایر انبیا و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکت الله علیّ بیوتنا و علیکم و علی صلوات  
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندریه  
 آن سرور است علی الصلوات و السلامه و واسطه وصول فیض و ویم است نقل شان العلم است و این  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نقل معبر بقابلت ذاتست تعالی و تقدس شان  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلیت  
 اگرچه برین است میان ذات عرضت الله و میان شان لعل اما چون یک جهت او بزرگ است  
 و آن جهت ذات است تعالی شانه در برین نیز رنگ آن پدید آید و پس آن برین بزرگ است  
 دیگر که شان لعل است منصف است پس ناماچران را نقل آن شان گفته شد و ایضا نقل شد عبارت  
 از ظهورش است اگرچه بیهوده و مثال باشد در مرتبه دویم و چون حصول برین بعد حصول طرفین است  
 لاجرم این برین در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم تابع اراده است  
 علم تابع قدرت است  
 علم تابع علم است  
 علم تابع شیوانات است  
 علم تابع اشیان است  
 علم تابع اولیٰ حقّی است  
 علم تابع عالم فاعل است  
 علم تابع مرید است  
 علم تابع اسامی مذکوره است  
 علم تابع ثبوت صفات زائده است  
 علم تابع رکار است  
 علم تابع بعضی شایخ است  
 علم تابع اسامی مذکوره است  
 علم تابع آب است  
 علم تابع جمیع شیون است  
 علم تابع مقام شیون عمومی است  
 علم تابع قوی ایشان است  
 علم تابع مقام صفات پنجمین است  
 علم تابع محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم است  
 علم تابع اولیا است  
 علم تابع انبیا صلوات الله تعالی علیہم اجمعین است  
 علم تابع صلوات فیض ثانی ایشان است  
 علم تابع سایر انبیا و جماعه است  
 علم تابع امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکت الله علیّ بیوتنا و علیکم و علی صلوات است  
 علم تابع اسکندریه است  
 علم تابع آن سرور است  
 علم تابع علی الصلوات و السلامه است  
 علم تابع واسطه وصول فیض است  
 علم تابع ویم است  
 علم تابع نقل شان العلم است  
 علم تابع این شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است  
 علم تابع آن نقل معبر بقابلت ذاتست تعالی و تقدس شان است  
 علم تابع علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست  
 علم تابع این قابلیت است  
 علم تابع جهت ذات است  
 علم تابع تعالی شانه در برین نیز رنگ آن پدید آید و پس آن برین بزرگ است  
 علم تابع دیگر که شان لعل است  
 علم تابع منصف است  
 علم تابع ناماچران را نقل آن شان گفته شد و ایضا نقل شد عبارت  
 علم تابع از ظهورش است  
 علم تابع اگرچه بیهوده و مثال باشد در مرتبه دویم و چون حصول برین بعد حصول طرفین است  
 علم تابع لاجرم این برین در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند <sup>صلی الله تعالی علیه و آله</sup> و علیهم السلام  
 و بارکات انما سے کہ آرزو بایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقلیل  
 از مرآن نقل محفل را و آرزو بایشان بر اینیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً و تهنیتاً و علیهم السلام و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذاتست عز سلسلہ کائنات بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 کہ بر قدم ایشانند آرزو بایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور و علیہ الصلوٰۃ و السلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفتا را گوشتا قابلیت که وسائل فیض ساثر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیہم و آلهم  
 و علیہم السلام طلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند مرآن جامع محفل او طاعت کہ بر قدم آن سرور  
 علیہ و علیہم السلام الصلوٰۃ و التهنیت و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است کہ صفات  
 محمیان را وسائل وصول فیض اول بعد آید از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آن کہ  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین علیہم کتب آنحضرت علی الصلوٰۃ و التهنیت و قابلیت اتصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق  
 و یموتہم و اللہ لیسئلہم پس محض شد کہ رب آن حضرت علی الصلوٰۃ و التهنیت و التهنیت و التهنیت  
 ہم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت کہ وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلام از ذاتست بتوسط امر زائد شیون  
 تفریق و امتیاز زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائد موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محفل صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است کہ قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائد آرد و صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت  
 حق تعالی  
 بر قدم  
 آن سرور  
 علیہم  
 السلام  
 طلال  
 این  
 قابلیت  
 جامع  
 اند  
 و کالتقلیل  
 از  
 مرآن  
 نقل  
 محفل  
 را و  
 آرزو  
 بایشان  
 بر اینیا  
 صلوات  
 الله  
 تعالی  
 و تسبیحاً  
 و تهنیتاً  
 و علیہم  
 السلام  
 و واسطه  
 وصول  
 فیض  
 اول و  
 ثانی  
 ایشان  
 را  
 قابلیت  
 اتصاف  
 ذاتست  
 عز  
 سلسلہ  
 کائنات  
 بصفتا  
 موجوده  
 زائده  
 و طاعت  
 کہ  
 بر  
 قدم  
 ایشان  
 اند  
 آرزو  
 بایشان  
 صفات  
 است  
 در  
 حق  
 وصول  
 فیض  
 اول و  
 ثانی  
 و واسطه  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 مرآن  
 سرور  
 و علیہ  
 الصلوٰۃ  
 و السلام  
 قابلیت  
 اتصاف  
 ذاتست  
 تعالی  
 و تقدست  
 مزجج  
 صفتا  
 را  
 گوشتا  
 قابلیت  
 که  
 وسائل  
 فیض  
 ساثر  
 انبیا  
 اند  
 صلوات  
 الله  
 و برکات  
 الله  
 علیہم  
 و آلهم  
 و علیہم  
 السلام  
 طلال  
 این  
 قابلیت  
 جامع  
 اند  
 و کالتفصیل  
 اند  
 مرآن  
 جامع  
 محفل  
 او  
 طاعت  
 کہ  
 بر  
 قدم  
 آن  
 سرور  
 علیہ  
 و علیہم  
 السلام  
 الصلوٰۃ  
 و التهنیت  
 و واسطه  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 نیز  
 ایشان  
 را  
 واجب  
 است  
 کہ  
 صفات  
 محمیان  
 را  
 وسائل  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 بعد  
 آید  
 از  
 واسطه  
 وصول  
 فیض  
 ثانی  
 بخلاف  
 دیگر  
 از  
 آن  
 کہ  
 بعضی  
 از  
 مشایخ  
 قدس  
 سره  
 تعالی  
 امین  
 علیہم  
 کتب  
 آنحضرت  
 علی  
 الصلوٰۃ  
 و التهنیت  
 و قابلیت  
 اتصاف  
 ساخته  
 اند  
 نشان  
 آن  
 عدم  
 فرق  
 میان  
 شیون  
 و صفات  
 بلکه  
 عدم  
 علم  
 است  
 بمقام  
 شیون  
 و الله  
 یحیی  
 الخلق  
 و یموتہم  
 و اللہ  
 لیسئلہم  
 پس  
 محض  
 شد  
 کہ  
 رب  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوٰۃ  
 و التهنیت  
 و التهنیت  
 و التهنیت  
 ہم  
 در  
 مقام  
 شیون  
 و هم  
 در  
 مقام  
 صفات  
 و واسطه  
 وصول  
 هر  
 دو  
 فیض  
 است  
 و نیز  
 معلوم  
 گشت  
 کہ  
 وصول  
 فیض  
 مراتب  
 کالات  
 و ولایت  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوٰۃ  
 و السلام  
 از  
 ذاتست  
 بتوسط  
 امر  
 زائد  
 شیون  
 تفریق  
 و امتیاز  
 زیادتی  
 در  
 ایشان  
 از  
 منتزعات  
 عقل  
 است  
 لهذا  
 محفل  
 ذاتی  
 مخصوص  
 او  
 گشت  
 و کمال  
 تابعان  
 او  
 چون  
 از  
 راه  
 او  
 فیض  
 بگیرند  
 ایشان  
 را  
 نیز  
 از  
 این  
 مقام  
 شرفی  
 بدست  
 آمد  
 و دیگران  
 را  
 چون  
 واسطه  
 صفاتی  
 در  
 میان  
 است  
 و صفات  
 موجود  
 زائد  
 موجود  
 اند  
 عاجز  
 حصین  
 در  
 میان  
 افتاد  
 و محفل  
 صفاتی  
 نام  
 ایشان  
 گشت  
 باید  
 و است  
 کہ  
 قابلیت  
 اتصاف  
 هر  
 چند  
 اعتبار  
 است  
 وجود  
 زائد  
 آرد  
 و صفات  
 موجود  
 اند  
 قابلیت  
 اینجا  
 آنچون  
 قابلیت  
 در  
 رنگ  
 برانند  
 در  
 میان  
 ذات  
 و صفات  
 بلکه  
 میان  
 شیون  
 صفات

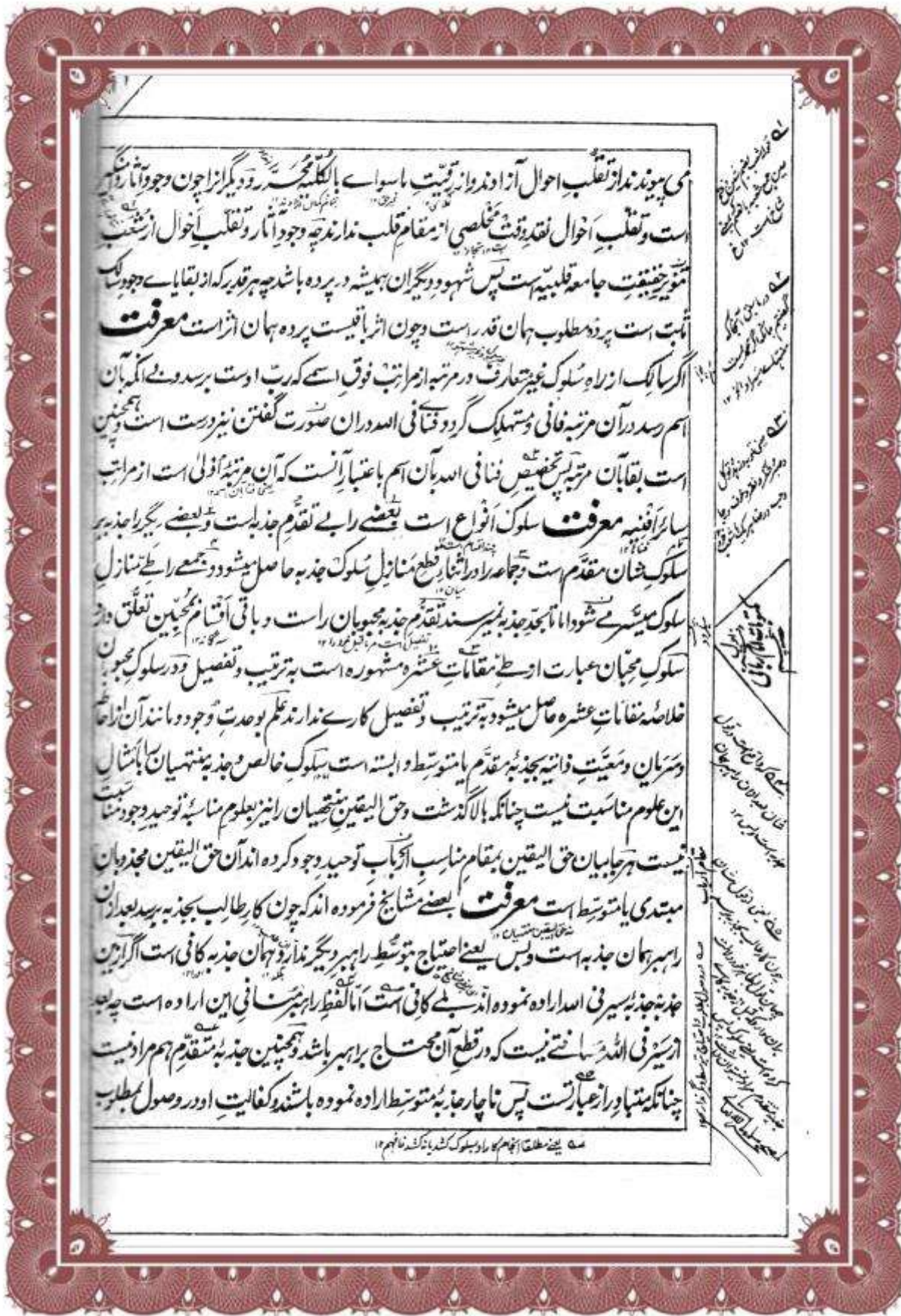




یعنی چون قبلی صد و پانزده

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با اسد بناید <sup>مگر</sup> مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا مقید بصفته یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناست محمیان <sup>تعمیر</sup> آمد  
و بقای ایشان اکمل و ایضا <sup>مفهوم</sup> معوج مجدی چون بجای <sup>تعمیر</sup> یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبست  
تست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناست سالک شانه مستلزم فناست مطلق او باشد  
بسیک هیچ بقا است و وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد  
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناست پس محمی از رجوع بصفه  
بشریت این باشد و از خوف رذ <sup>مفهوم</sup> محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و با و <sup>تعمیر</sup> باقی گشته درین محل  
تو و منوع باشد بخلاف و صورت فناست صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقا است اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و اختلاف فیکه در میان <sup>مفهوم</sup> مثل <sup>تعمیر</sup> قدس الله تعالی <sup>تعمیر</sup> که در جو از رجوع و اصل عدم  
جوان واقع است حق است که اگر محمیست محفوظ است از خود و الا <sup>تعمیر</sup> در خط است و همچنین است  
تجد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناست او واقع است <sup>تعمیر</sup> بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جا نماند است <sup>تعمیر</sup> اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیست عین و اثر <sup>تعمیر</sup>  
بسیار از و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن  
بسیار ممکن نباشد اینجا و قیقه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود است محمی  
یعنی بزوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
زوال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق <sup>تعمیر</sup> ما حقیقت با عا <sup>تعمیر</sup> است  
حج است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود رنگ  
تعمیر زوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
تعمیر ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقید بصفته یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناست محمیان آمد و بقای ایشان اکمل و ایضا مفهوم معوج مجدی چون بجای یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبست تست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناست سالک شانه مستلزم فناست مطلق او باشد بسیک هیچ بقا است و وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناست پس محمی از رجوع بصفه بشریت این باشد و از خوف رذ محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و با و باقی گشته درین محل تو و منوع باشد بخلاف و صورت فناست صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقا است اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اختلاف فیکه در میان مثل قدس الله تعالی که در جو از رجوع و اصل عدم جوان واقع است حق است که اگر محمیست محفوظ است از خود و الا در خط است و همچنین است تجد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جا نماند است اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیست عین و اثر بسیار از و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و قیقه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود است محمی یعنی بزوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند زوال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عا است حج است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود رنگ تعمیر زوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی تعمیر ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه خود و دیگر از چون وجود آثار است  
 است و قلب احوال نقد و ثبوت مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب  
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان  
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین  
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب  
 سایر آفتابیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل  
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در  
 سلوک مجویان عبارت از طین مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال  
 و مریان و معیت و انیه جذب بر مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نه تیسران با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نتجیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود نسبت  
 نیست هر چه بیان حق الیقین بتمام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن  
 راهبر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه راهبر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این  
 جذب جذب سیر فی السد اراده نموده اند بس کافی است اما لفظ راهبر نسبت فی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راهبر باشد و همچنین جذب بر مقدم هم را نیست  
 چنانکه مبتدا و راهبر است پس تا چار جذب بر متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا تمام ۱۱

لله قلبه من غیره  
میران من غیره  
شکست من

سه در این هنگام  
توسعه بر این احوال  
سببست پیروان ۱۱

سه حکمت سبب فانی  
میران و مظهران  
حسب و سبب سبب کفایت

سه  
میران و مظهران  
حسب و سبب سبب کفایت

سه که در این وقت  
فان بعد از آن در بیان  
جهت سبب ۱۱

سه بر این وقت  
میران و مظهران  
حسب و سبب سبب کفایت

سه در این وقت  
میران و مظهران  
حسب و سبب سبب کفایت

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرور بفرق تقاعد نموده اند و بهمان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و از انشاء راه میگذشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دارند اگر کافی باشد کجایش دار و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در انشاء طریق نخواهند  
 گذاشت اما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیابد مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه انوشایح  
 قَدَمِ اللّٰهِ تَعَالٰی اَشْرَكَهُمُ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و دم  
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات من بعمش بدهاء و من هوالک الذی یحرق به  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است کجیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 عَلَي الصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ وَالْحَيٰةِ تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 ادوار است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد عَلَي الغفران انجا که گفت سوسه  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را دمی است و محبوبان را بزنی در آن که اندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی عَلَي مِرَات الصلوات اَمَهُنَّ اَمِنَ الصلوات الملهات واقع شده است

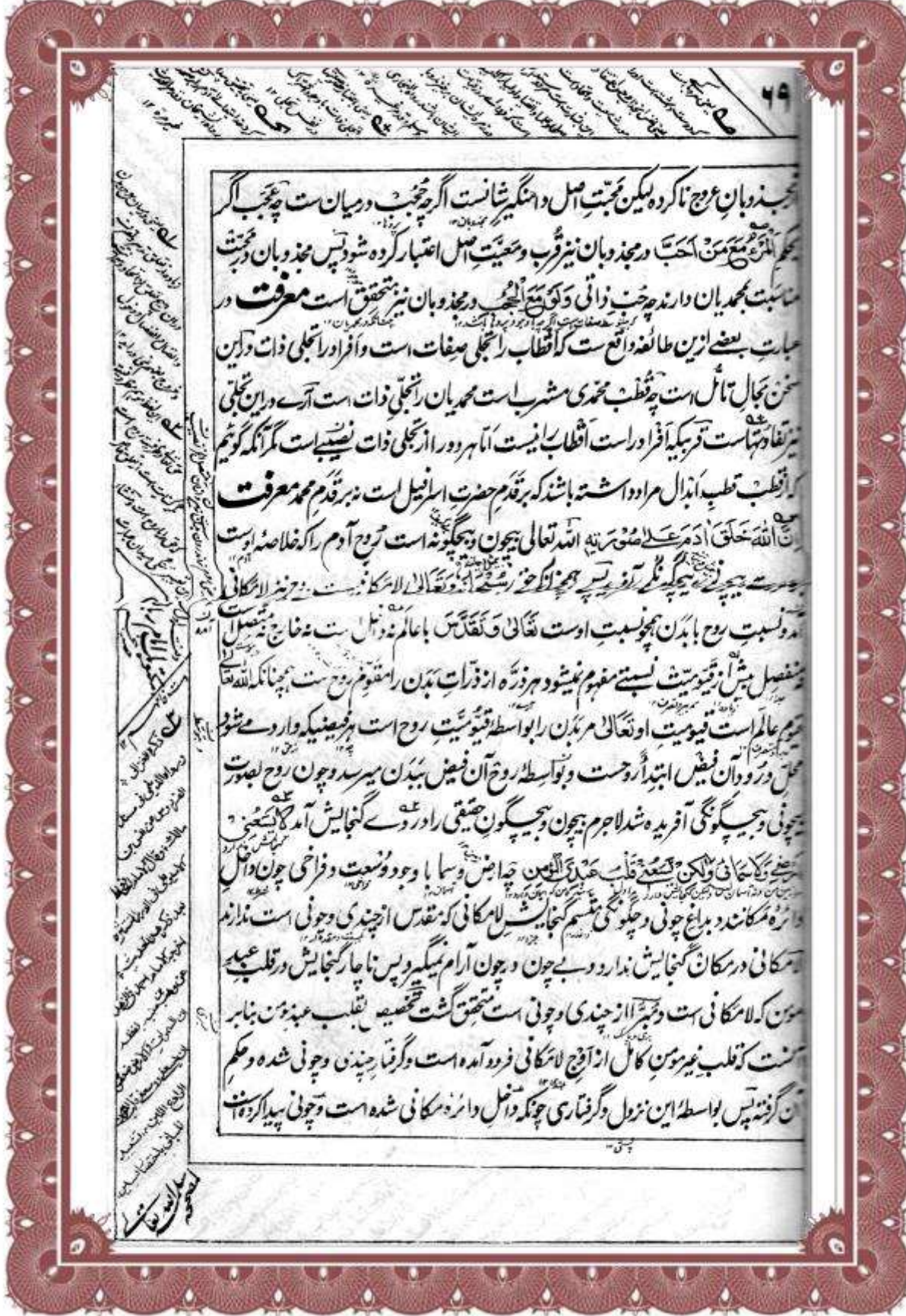
کلیه تقابل  
 و در هر دو صورت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت  
 از هر دو جهت



در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...

مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیرشانست اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر  
 محکم المیزع مع من المحب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان محبت  
 است نسبت بمجذوبان دارند چه ذاتی و کونی <sup>بعضی</sup> مع المحب در مجذوبان نیز تحقق است معرفت در  
 عبارت بعضی ازین طائفة واقع است که قطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات در کین  
 سخن بحال تامل است چه قطب محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آنست در این تجلی  
 نیز تفاوتهاست قرینیکه افراد است قطاب اینست اما هر دور از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم  
 که قطب قطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت  
 است الله خلق آدم <sup>ع</sup> علی صراط مستقیم الله تعالی بی چون و چگونه است جود آدم را که خلاصه است  
 بی چه چیز <sup>بسی</sup> چگونه از آن چه در کمال است و تعالی را کمال نیست نه نیز از کمال  
 در نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تقالی و تقالین با عالمند در دل است نه خارج بی فصل  
 بی فصل میشود نسبت مفهومی نشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله  
 در عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است بر فیضیکه واروس شود  
 محل در روان فیض ابتدا روست و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت  
 بی چگونگی و چگونگی آفریده شد لاجرم چون و چگونه حقیقی را در وی گنجایش آمد که <sup>بسی</sup>  
 در کمال است <sup>بسی</sup> لیکن <sup>بسی</sup> قلب <sup>بسی</sup> هدی <sup>بسی</sup> الهم <sup>بسی</sup> جهاض <sup>بسی</sup> و سا با وجود وضعت و فزخی چون در اول  
 و اثره مکتابد و بدایه چونی و چگونگی <sup>بسی</sup> گنجایش <sup>بسی</sup> لامرکانی <sup>بسی</sup> که تقدس <sup>بسی</sup> انچندی <sup>بسی</sup> و چونی <sup>بسی</sup> است نماند  
 امرکانی در مکتان گنجایش ندارد و بے چون و چون آرام بگیرد پس ناچار گنجایش در قلب  
 معنون که لامرکانی است و <sup>بسی</sup> از چندی <sup>بسی</sup> و چونی <sup>بسی</sup> است متحقق گشت تخصیص قلب عمدت بر بنا بر  
 است که قلب غیر مومن کامل از آفرین لامرکانی فرود آمده است و گرفتاری چندی و چونی شده و حکم  
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در نمل و امره مکتانی شده است و چونی پیدا کرده است

در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...  
 در صورتی که نسبت به...

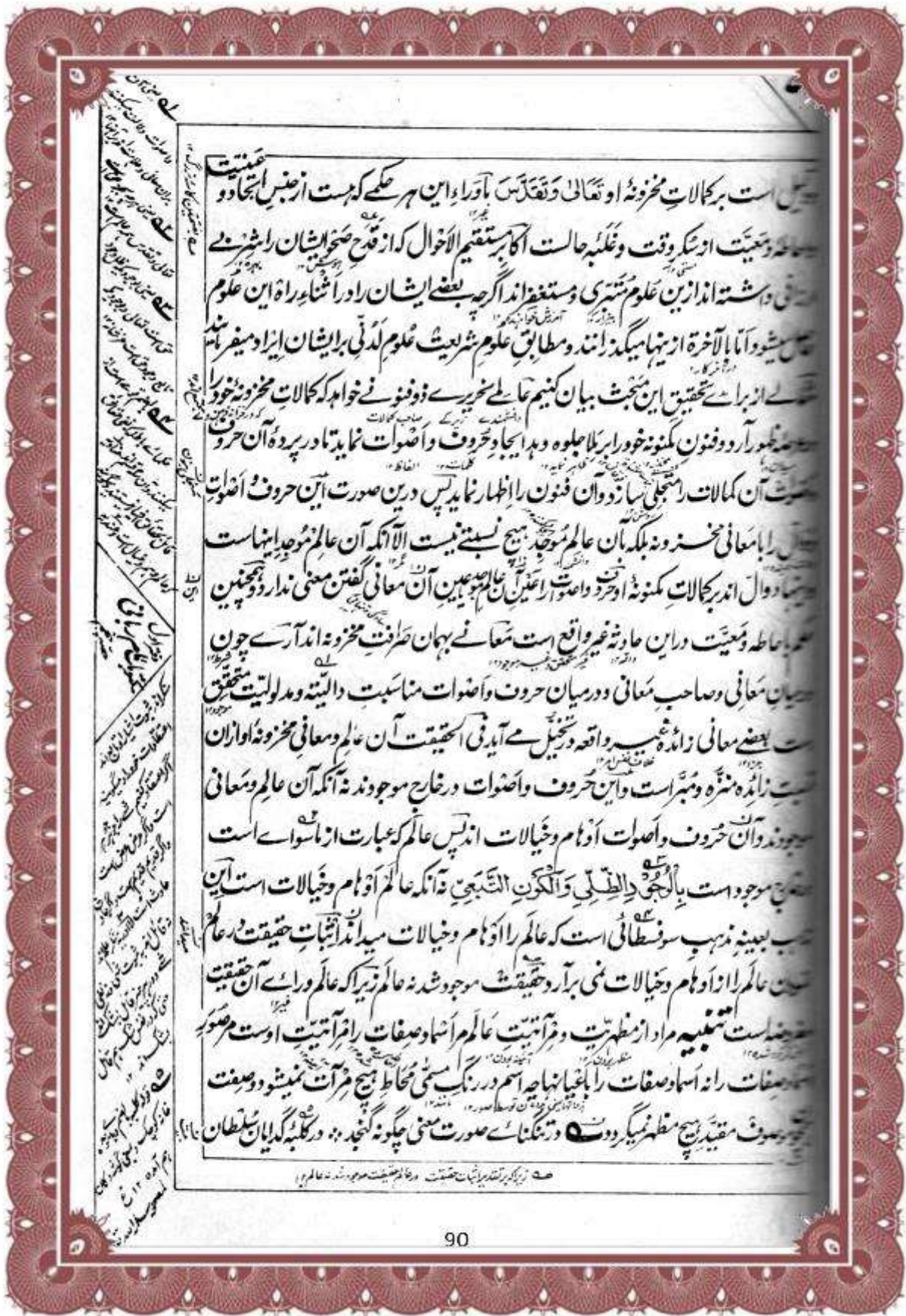


مکتوبات و رسائل ... و در این مکتوبات ... و در این مکتوبات ...

آن قانیت اصلع سانه است اوليك كالا غايه بلك هم اصل و ارشاد هر که از دست  
خود خبر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آنا ناکست  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که دست حکم دانه خرد  
بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و  
اگر در واقعته خود منشا شای گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سيد الطائفه في هذا المقام  
ان العباد اذا قررت بالصدق لهم يبين له اثر اين لباسه است يک تاک خاص بر قدر روشن  
و خوشه اند که نیز این خصوصیت نماز و خل و ائمه مکانند و شریف چونند لاجرم انسان خلیفه  
حرم آمد جل سلطان که بصورت شریف خلیفه شمس است تا بصورت شمس مخلوق نباشد خدا  
شس را شاید و اختلاف را شاید با آمانت اصل خود تواند کرد و کمال عطا با اللہ  
الا لمطابقا + قال تبارک و تعالی اننا نحن الالهة على السموات والارض والجب  
قابین ان يجعلها او اشققن منها وحملها الانسان انه كان ظام و ماء جوع و لا یملک  
عنه نفس بهیئت لا یغنی من وجوده و کما کن او لا حکم الا فی جسد لا یملک  
ادراک یعلق بالمفصوله کلا یملک له نسبة الی المملوک بیل الجزع عن الادراک فی ذلک  
المرطین ادراک الی الاعراف بالمعمل معرفه اکثرهم معرفه بالله اکدمم تحذیراً فی تملیب  
اگر در بعض عبارات لفظی که مؤخر فرمودیم به نظر و قیته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
مثل ترکی میدان عبارتی که دیگر دو مرد و کلام را مطابقت آراء علماء اهل سنت میباشد  
معرفت عالم پیغمبر و کتب بر نظام آتنا و صفات الهیه است تعالی شانند و ما ایا تملیب  
و کالات و اتمیه او سبحانه و تعالی تو او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و دست بود مؤخر  
خواست که از خطبای معارض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با اصل غیبی چون هیچ نسبت نیست الا که عالم مخلوق است

مکتوبات و رسائل ... و در این مکتوبات ... و در این مکتوبات ...

مکتوبات و رسائل ... و در این مکتوبات ... و در این مکتوبات ...



است بر کلمات مخزنه او تعالی و نقانس باور این هر حکمی که هست از جنس اشتغال و  
 معنی و معیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر استقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را بشیرینی  
 می شود و اما الاخره از نهایی میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی بر ایشان ایزاد میفرماید  
 که از برای تحقیق این محبت بیان کنیم عاصی غریرے ذوفنونے خواہد که کلمات مخزنه خود را  
 با حروف آرو و فنون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد ایجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف  
 است آن کلمات را معلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات  
 را با معانی خسنه و نونه بلکہ بان عالم موجود بیج نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست  
 و اینها دوال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را بعد از آن عالم صمیم آن معانی لغتین معنی ندارد و همچنین  
 عالمی با معانی و معیت در این عارضه غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزنه اندازے چون  
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق  
 است بعضی معانی زائده غیره واقع و تحجیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزنه او از آن  
 نسبت زائده نثره و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی  
 موجود و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است  
 صحیح موجود است با لفظی و الطی و الکر و التبعی آنکه عالم او هم و خیالات است این  
 سبب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم  
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شدنه عالم زیرا که عالم و اے آن حقیقت  
 است نسبت است تمثیلیه مراد از نظمیت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است صورت  
 صفات را نه اسما و صفات را با تمیها نه اسم در رنگ می محاط بیج قرآت نمیشود و صفت  
 صورت مفید بیج نظم نمیکرد و در تکلمات صورت معنی چگونه کینجه در کلمه کدیان سلطان

عالمی با معانی و معیت در این عارضه غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزنه اندازے چون  
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق  
 است بعضی معانی زائده غیره واقع و تحجیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزنه او از آن  
 نسبت زائده نثره و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی  
 موجود و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است  
 صحیح موجود است با لفظی و الطی و الکر و التبعی آنکه عالم او هم و خیالات است این  
 سبب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم  
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شدنه عالم زیرا که عالم و اے آن حقیقت  
 است نسبت است تمثیلیه مراد از نظمیت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است صورت  
 صفات را نه اسما و صفات را با تمیها نه اسم در رنگ می محاط بیج قرآت نمیشود و صفت  
 صورت مفید بیج نظم نمیکرد و در تکلمات صورت معنی چگونه کینجه در کلمه کدیان سلطان

صفت زائر بر تقدیر ایشان حقیقت و عارضه صفت موجودند آن عالم را

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است  
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل  
 نیت او علیه السلام و کلامه و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابهی بجهت جمال آفتاب در اجزای عروج  
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و عالیه است بحالات و مقدمات پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی  
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**  
**افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و کل المقربین و کل المقربین**

بسم الله و تعالی  
 با همسایگان نیت از  
 تجلی ذات هیهت

بسم الله و تعالی  
 کمال تابان از دولت  
 با انبیا علیهم الصلوات  
 و تسلیات

بسم الله و تعالی  
 کمال تابان

بسم الله و تعالی  
 کمال تابان از دولت  
 با انبیا علیهم الصلوات  
 و تسلیات

و السکام و الخیة  
**کتاب و وصفت نماز و ششم**  
 و السکام و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**  
**انتم سلین و حنبتنا عنی از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من**  
**بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که**



# ترجمہ سے از مصحح

# مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم  
 المشہور بنما سخنان صد دریافت بجواب  
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از  
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن  
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بایان و فحیانی از اقبال خالی از حال  
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت  
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در  
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها  
 ومن التسلیمات اکملها و رحم  
 کنا و حق نقائے بر کسیک آمین گفت  
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار  
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود  
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم  
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرخندہ  
 از برکت الفت زوور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خاتان في جواب كتابته  
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير  
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب  
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله  
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي  
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال  
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول  
 والأخمي عليه وعلى آل من الصلوات  
 أفضلها ومن التسليمات أكملها  
 ويحمد الله عمدا قال آمينا  
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق  
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان  
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت  
 أهلا لسعدى والرسول وجدا  
 وجد الرسول رحيب وجه الرسول

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیک لاندہ و زبان ہاشد

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیک لاندہ و زبان ہاشد  
 مکتوبات نام بیان  
 عدول  
 ارسال منی تصدیق و تائید و توثیق است و در بعضی مکتوبات در بعضی مکتوبات در بعضی مکتوبات



استعداد او از استعداد او بیشتر است و کذا لامی نیز الاستعداد

نیست - و همچنین او را مابین استعدادات مختلفه طالبان تمیز نیستند - و چون آن ناقص طرق جذب را از طرق سلوک فزق ننمود پس با اوقات استعداد طالب ابتدا بطریق جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب و ناقص با عفت عدم تمیز میان طرق و استعدادات مختلفه او را راه سلوک برد پس گراه کرد و بر مدار او راه حق چنانکه خود گراه بود و پس بیخ کمال مکتل چون تربیت و تسلیک این طالب را اراده نماید لامحالہ محتاج باشد اول بازاله چیزه کلازمه طالب ناقص بآن طالب رسیده و باصلاح آنچه بسبب فساد گشتت بعد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پس بر وی درویندی زیاده و حال جزو ناپاک مانند درخت ناپاک است که برکنده شد از بالای زمین نیست او را هیچ استقرار و حال سخن پاک مانند درخت پاک است بیخش استوار باشد و شاخ در آسمان پس سمیت شیخ

غير و اصل قطه و کذا لامی نیز الاستعداد المختلفة للطلبية و اذالة يميز طرق المجدبة عن طرفي السلوك فربما كان استعداد الطالب مناسبا بطريق المجدبة غير مناسب بطريق السلوك ابتداء و التاقيص بعد من التميز بين الطريقين و بين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريقين كما قيل فالشجرة الكاملة المتكامل إذا أراد تربية هذا الطالب وسلكه اخرج اول الأذن التي ما أصابها من السالك التاقيص و اصلاح ما فسد بسببه ثم ألقى البذر الصالح للناس في أرض استعداده في أرض الاستعداد فينبت نباتا حسنا و مثل كلمة خيشمة كخيشمة خيشمة اجنتت من فوق الأرض ما لها من بذر و مثل كلمة طيبة كخيشمة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء فصحة الشجرة

استعداد او از استعداد او بیشتر است و کذا لامی نیز الاستعداد المختلفة للطلبية و اذالة يميز طرق المجدبة عن طرفي السلوك فربما كان استعداد الطالب مناسبا بطريق المجدبة غير مناسب بطريق السلوك ابتداء و التاقيص بعد من التميز بين الطريقين و بين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريقين كما قيل فالشجرة الكاملة المتكامل إذا أراد تربية هذا الطالب وسلكه اخرج اول الأذن التي ما أصابها من السالك التاقيص و اصلاح ما فسد بسببه ثم ألقى البذر الصالح للناس في أرض استعداده في أرض الاستعداد فينبت نباتا حسنا و مثل كلمة خيشمة كخيشمة خيشمة اجنتت من فوق الأرض ما لها من بذر و مثل كلمة طيبة كخيشمة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء فصحة الشجرة

فصل في الاستعدادات و قوله تعالى و جعلناهم شعوب لئلا يعلموا

الكَمِيلُ الْكَمِيلُ كَبْرِ بَيْتِ أَحْمَرَ لِنْفَرَهُ  
 دَأْوُهُ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَيَدُّهُ وَنِفَاخُ حَرْطِ الْقَتَا  
 شَبَّتْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِنَّا كَرُفٌ عَلَى جَمَادِيَةٍ  
 الشَّرِّ بَعْدَةَ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا  
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالْحِجَّةِ إِذْ هُوَ مِلَاكُ  
 الْأَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلْيَعْم  
 مَا هَؤُلَاءِ بِالْفَارِسِيَّةِ  
 محمد عربی کابرونے ہر دوسراست  
 کسیکے خاک دوش نہیں خاک بریلو  
 وَتَفْعَمُ الْمُقَاتِلَةَ عَلَى صَلَوَاتِ سَيِّدِ الْمُرْتَبِينَ  
 وَتَسْتَفَاهُ بِهٖ وَتُجَيِّدُ بِهٖ وَبَرَكَاتِهِ النِّقْمَةُ  
 الْعَجَبُ كَثْرَةُ الْعَجَبِ أَنَّ الرِّخَّ الصَّادِقَ  
 قَدْ نَقَلَ أَنَّ مَنْ جَلَسَ إِعْمَرُ مِنَ الشَّعْرَةِ  
 الْفَضْلَاءِ مَنْ يَلْقَبُ فِي الشَّعْرَةِ بِالْكَهْرِيِّ  
 وَأَجْمَلَ أَنَّهُ مِنَ السَّادَاتِ الْعُظَمَاءِ وَالنَّبِيَّ  
 الْكِرَامِ فَيَأْتِيَتْ شَعْرَتِي مَا حَمَلَةٌ تَحِلُّ هَذَا  
 الْأَسْمُ الشَّيْبُجِ الْبَيْتِ شَنَا عَتَهُ وَالْمَسْلَمِ  
 يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُفْرَمَ مِنْ هَذَا الْأَسْمِ زِيَادَةً وَيَكْبُرُ  
 مِنْ الْأَسَدِ الْمُهَالِكِ وَيَكْرِهُهُ كَمُلُ الْكِرْمَانِ

کامل کامل کہوتی است احمر نظر او دوست  
 وکلرہ او شفا وید و نفاخ حوط القتا  
 و قتالی میان شابر جادو شریعت مصطفویہ  
 قائم و اورا و علی صاحبہا الصلوٰۃ و  
 السلام و الحجیۃ زیرا کہ اوست ملاک امر  
 و مدار نجات و مناظر سعادت و بدرستی  
 چه خوش گفتمندہ است بفارسی  
 محمد عربی کابرونے ہر دوسراست  
 کسیکے خاک دوش نہیں خاک بریلو  
 باید کہ ختم نامہ ایمین بحث را بصلاوات سید  
 الرسلین و تسلیات و تخلیات و برکات و نعمتہ  
 کمال تعجب است کہ را در بساعت نقل نمود  
 کہ از شعرات فضلک ہم نشینان شاکس  
 است کہ لقب است بلقب کفری با وجودیکہ  
 آنکس از سادات عظام و نقیائے کرام است  
 ای کاش دانستے کہ برین اسم شیخ مین اشنا  
 چه چیز را مجتہد کرد اورا و حالاً کہ مسلمان را  
 واجب است در این اسم زیادہ تر از فراوان  
 از اسد مہالک مکروہ و استن اورا بجمال کہ است

در معرفت  
 کاتب محمد حسن  
 در تاریخ ۱۳۱۵  
 در شهر کربلا  
 در روز پنجشنبہ  
 در ساعت ۱۰ صبح  
 در مکان مسجد  
 کربلا

قلنا سلمه الامام محمد الترمذي في سنن  
 الترمذي  
 الترمذي  
 الترمذي  
 الترمذي

والمعنى

این اسم را در روز قیامت بر منسوبند...  
در قرآن مجید آمده است...  
در حدیث آمده است...  
در تفسیر آمده است...  
در کتب معتبره آمده است...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
این عبارت را در هر نمازی که بخواند...

لَإِنَّ هَذَا الْأِسْمَ وَمَسْمَاةً مَبْعُوثَاتٍ  
لِللَّهِ سُبْحَانَهُ وَرُسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ وَأَلَيْهِمْ مَأْمُورُونَ بِهَذَا  
أَهْلُ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالْحَاشِي  
عَنْ مِثْلِ هَذَا الْأِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ  
وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتٍ بَعْضُ الْمَشَايِخِ  
قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَاءَهُمْ فِي عِلْبَاتِ  
السُّكْرِيِّينَ مَدْحُ الْكُفْرِ وَالزُّغْبِي  
عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَأَمْثَالِ ذَلِكَ فَمَعْرِ  
عَيْنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُولِ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ  
كَلِمَةَ السُّكْرَانِيِّ يَجْعَلُ وَيَصْرِفُ عَيْنِ  
الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ بِمَا فَالْقِسْمُ مَعْدُونٌ  
بِغِلْبَةِ السُّكْرَانِيِّ فِي رِيكَابِ هَذِهِ الْمُحْطَاةِ  
مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَقْصُرُ بِالنِّسْبَةِ  
إِلَى إِسْلَامِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هَوَاكِهِ  
وَعَبْرَاتِ السُّكْرَانِيِّ عَيْرِ مَعْدُونٍ فِي تَقْلِيدِهِمْ  
لَا عِنْدَ هَمٍّ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ  
لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَوَقْفًا خَاصًّا صَلَحَهُ  
ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِيهِمْ مَنْ يَأْتُرُ

زیرا که این اسم و مستماییش منبوض است  
نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوٰة  
و السلام و اهل اسلام ما مود اند بحدایت  
اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس این  
اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در  
عبارات بعض مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم  
در غلبات سکر از مدح کفر و زغیب بر تشنه  
زنیار و امثال آن واقع شده است پس از  
ظاهر خود مصروف است و بزنا میله از تو ملامت  
محمول زیرا که کلمه سکراری بر مفهوم محمود  
حاصل کرده میشود و از ظاهر متنبه بر خود  
مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر  
در از تکاب این محظورات معذور اند  
با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت  
اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر  
سکراری در تعلید ایشان معذور نیستند  
نزد ایشان و نه نزد اهل شریع چه هر چه را موسی  
است خاص و وقت که آن چیز در آن مردم  
موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
این عبارت را در هر نمازی که بخواند...

بسم الله الرحمن الرحيم  
این عبارت را در هر نمازی که بخواند...

پہلی مرتبہ... کتاب... خیر العالی... الخ

عَاقِلٌ لَا يَفِيْسُ أَحَدٌ مَّا عَلِيَ الْاُخْرَى  
وَأَسْوَأُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَغِيْرَ هَذَا الْاِسْمَ وَ  
سَدِّ لَهٗ بِاِسْمِ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيَلْقَبُ بِالْاِسْلَامِي  
وَ تَهٗ مَوْفُوْرًا لِّاَلِ الْاِسْلَامِ وَقَالَهُ اِنْتَابُ اِلَى  
اِسْلَامِ الَّذِي هُوَ الَّذِيْنَ الْمُرْضِيُّ عِنْدَ  
لَهُ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ  
صَلُوْةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتَنَابُ عَنِ الْفِتْنَةِ  
الَّتِيْ اِمْرًا يَأْتِيْهَا لِقَوْلِهِ اِنْقَوَامٍ مِنْ مَّوَاضِعِ التَّحْقِيْقِ  
كَلَامٍ صَادِقٍ اِلْتِمَاعٍ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ  
وَالْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِئٍ لِي  
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اِسْتَبْرَاحِ الْاَلَمِ

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس  
نہی کند پس از جانب من باو التماس نماید  
کہ این اسم را تغییر دہد و یا کسی بہتر ازین تبدیل کند و  
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و  
مقال مسلمان توافق است و انتساب است باسلا  
کہ است دین رضی زد حق سبحانہ و زور رول و علیہ  
الصلوة والسلام و اجتناب است از فتنے کہ ما  
ما سوریم با خیر از زوار و ابقوا من مَوَاضِعِ التَّحْقِيْقِ  
کلامی است صادق کہ رو بیج بخاری نیست  
از سوخت سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از  
و سلام باد بر کسیکہ تابع ہدی است کہ

نویسنده... ترجمہ... کتب... الخ

### مکتوب چہارم

### ترجمہ صحیح

اَرْسَلِيَ اِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِيْمْ خَانَ فَيَبِيْن  
اَنَّ الصَّوْفِيَّ كَاثِرٌ بَاثِرٌ وَاَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ  
لَا يَكُوْنُ بِاَثَرٍ مِنْ وَاَحِدٍ وَاَنَّ ظُهُوْرَ  
الْحَبِيْبَةِ الَّذِيْ تَبِيْهُ لِيَسْتَلْزِمُ اَسْتَوَا اَنَا اِلَيْكُمْ  
وَالْاِنْعَامُ مِنَ الْحَبُوْبِ الْفَرِيقِ بَيْنَ عِبَادَةِ الْقُرْبَانِ

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علیج خان مددیانہ در  
بیان آنکہ صوفی کائن بائن و ان تعلق قلب  
با کثر سے از یک تعلق نگیرد و ہر تنگہ ظہور حجت  
فاتیہ استوار الیام والعام محبوب رائے خواہم  
و بیان فرق میان عبادت معتزبین

نویسنده... ترجمہ... کتب... الخ

صہ لعل اتد کبرضا تاویل تا فا صہ  
مولا

صہ لعل اتد کبرضا تاویل تا فا صہ  
مولا

نویسنده... ترجمہ... کتب... الخ

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخالق نجله ان  
 فرموده اند قدس الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست  
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را  
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کثرت و قیود غایبه کتب کثرت مکتوبی هرگز از آنجا آفاست  
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است و بقبضی چون نموده قوم موسی را نه خون بود  
 آب بود و کانت کلام و الا کلام

**مکتوبت و حکم**

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت  
 ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد بی و طلب خود که است فرموده از هر چه  
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و آنچه سید البیضا الخیر عن ذیغیر الجبیر  
 علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون  
 از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب مکتوبت حصول  
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول  
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد  
 و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول  
 آن دولت لکن شکر کثرت لازمه و و و اعم اینها و تضرع است بجناب تبار خداوندی  
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التماس تضرع بیشتر شود  
 صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است کلام این است

صحة امره اصل را تا حسن بخواند

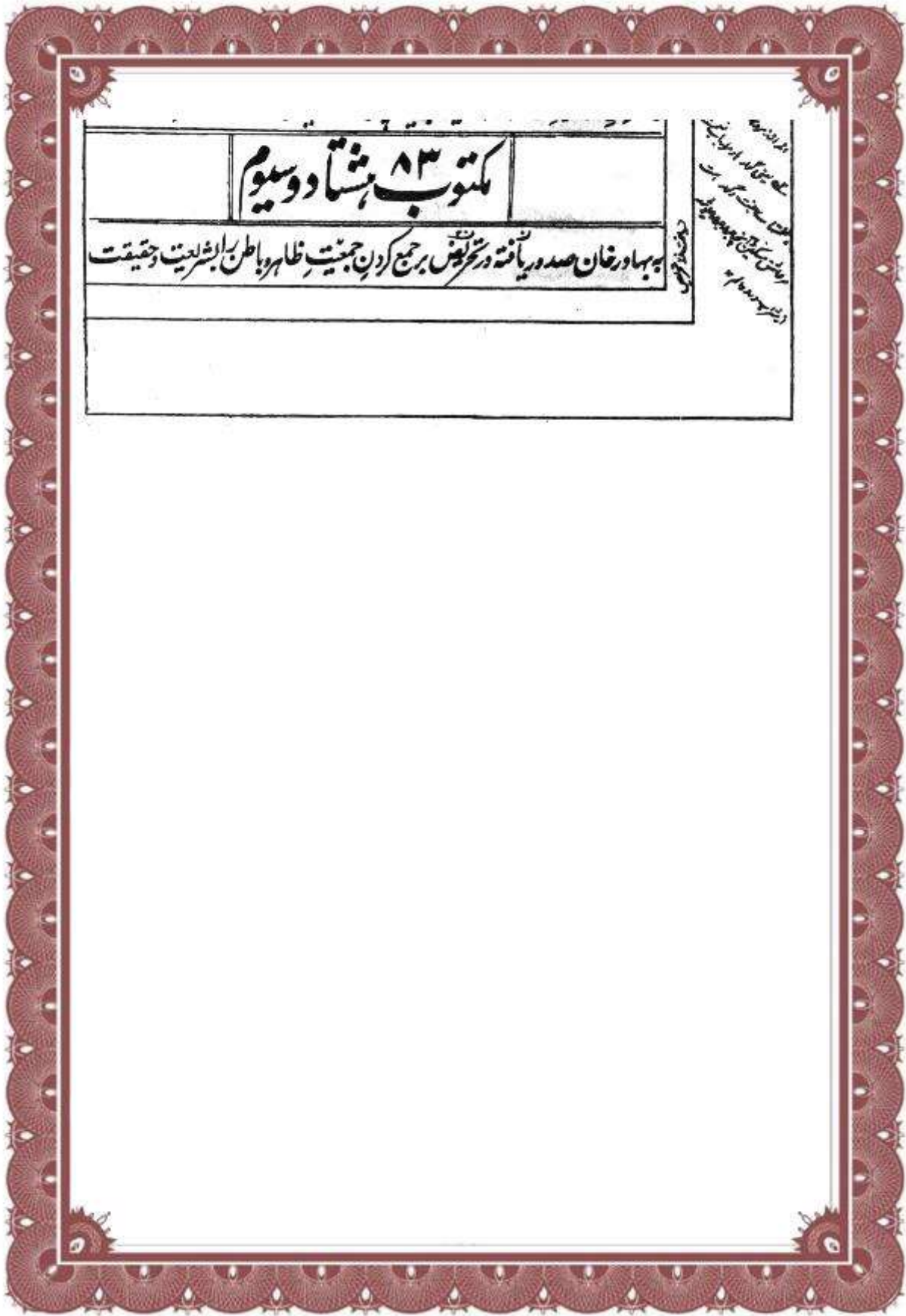
سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد بی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و آنچه سید البیضا الخیر عن ذیغیر الجبیر علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب مکتوبت حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر کثرت لازمه و و و اعم اینها و تضرع است بجناب تبار خداوندی سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التماس تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است کلام این است

صحة امره اصل را تا حسن بخواند

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی برنا سبت طرقتین است ابتدا طالب را بواسطه کمال  
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است  
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال  
 می سازد هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این  
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات منا  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون  
 آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه شغرت اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و الا کم عین کذا اگر گاه چه بری از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات منا میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه شغرت اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و الا کم عین کذا اگر گاه چه بری از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام





مکتوب هشتم و سیوم

به بهار و رخان صد و ریافته در شرح بعضی بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

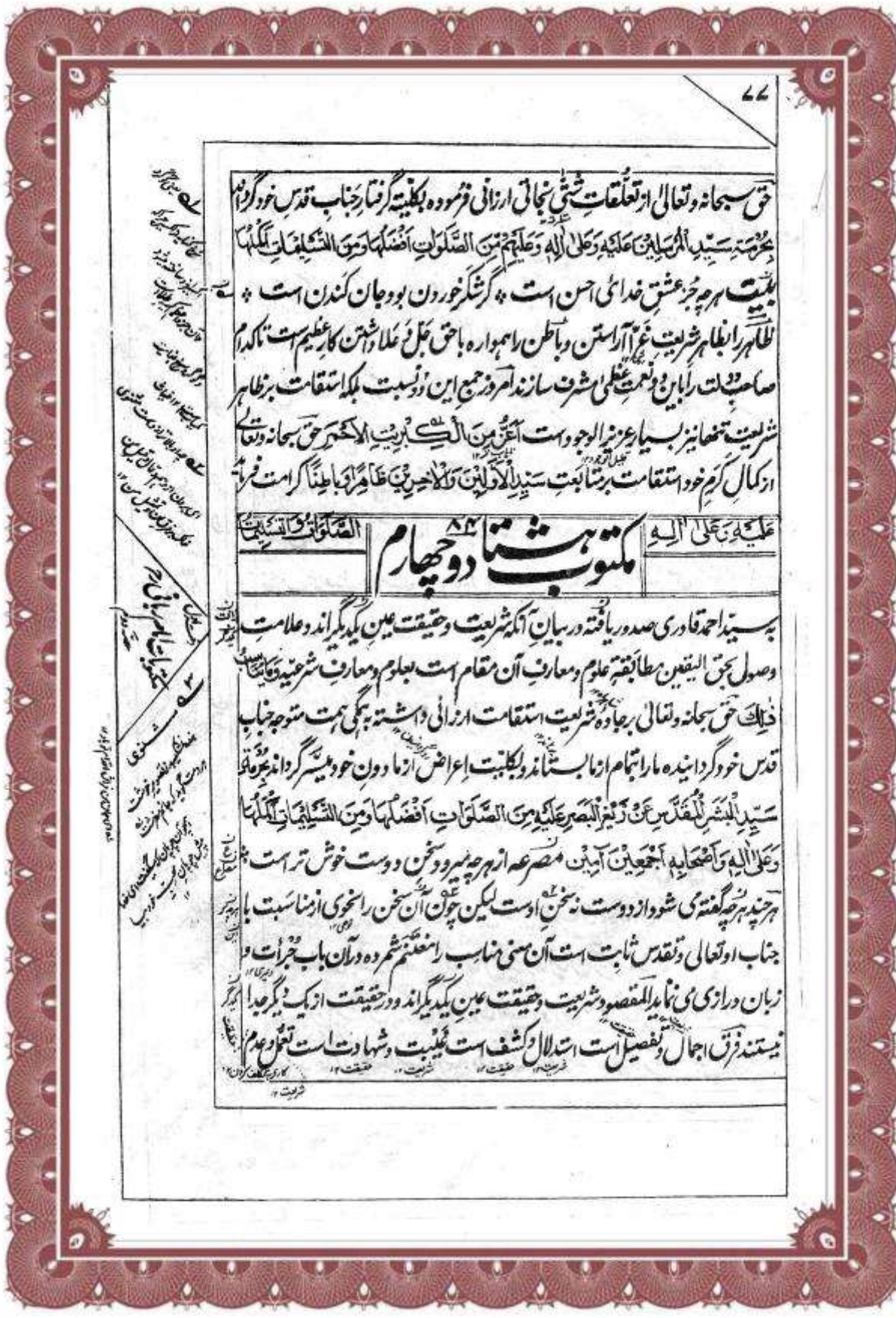
در شهر کربلا  
در شهر کربلا

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانم  
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیخان و المکملها  
 بکلیت هر چه جز عشق خدای احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبیات را باین نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بکدام استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود

علیه و علی الله  
**مکتوبت مناهج و چهارم**  
 الصلوات و الشیخان

پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت  
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و معارف  
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب  
 قدس خود گردانیده ما را بتمام از باب شانزه بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود  
 سید البشر علیه السلام و زلف البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیخان و المکملها  
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میرو و سخن دوست خوش تر است  
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست ز سخن او است لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با  
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شمرده در آن باب جزوات  
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

کلیت هر چه جز عشق خدای احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبیات را باین نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بکدام استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود  
 سید البشر علیه السلام و زلف البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیخان و المکملها  
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میرو و سخن دوست خوش تر است  
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست ز سخن او است لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با  
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شمرده در آن باب جزوات  
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم



تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت  
حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غیب بشادوت  
می آید و چشم کتب و محل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین  
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است  
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده  
است از شاخ طریقت نبوی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان  
نهایت النهایه راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت  
صوفی ابن الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که  
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت  
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد هر یک تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت  
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان  
اشمال این عبارات مؤید را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور  
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از  
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله  
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه  
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی  
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان  
آسیاب معاش مضطرب است آنا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع  
عالمی  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غیب بشادوت می آید و چشم کتب و محل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت النهایه راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی ابن الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد هر یک تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشمال این عبارات مؤید را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان آسیاب معاش مضطرب است آنا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

مع تقدن بهم با لکسر کردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱  
عالمی  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غیب بشادوت می آید و چشم کتب و محل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت النهایه راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی ابن الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد هر یک تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشمال این عبارات مؤید را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان آسیاب معاش مضطرب است آنا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

بیتعلق العلم بالاجبی سبحانه بیدایه تعالی بطرفی المصنوع لا یطریق الحاصل والله سبحانه اعلم  
بخصوصه السائل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرين وسلم ربنا یرک والسلاوة والسلام

### مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض  
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکار کفر و اصرار بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق  
رسانیدند سجدت سبحانه که در وقتادگان رافراش ساخته اند مخاطبانی که نفس مجرب  
تظاہر ابر او نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان امارگی  
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه  
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او امر  
حق است بجان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر  
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت آگه از خویشین  
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس  
مسلطه را با تارگی تصور میکنند و احکام امارگی بطلان اجزای نمایند چنانکه کفار تیار علیه  
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند عادت الله  
سبحانه عن انک ارضی کل الاک کبر و انکار منا بعینهم علیهم الصلوات و التحیات

### مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محبوم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره حساب که در آن روزگار در آنجا در میان ایشان

لله ویدار است که نه  
نهانی با کمال از احوال  
سازد با کمال از احوال  
چون از احوال که در آنجا  
بند ۱۰  
تشیخ از احوال که در آنجا  
تکلیف به سود که در آنجا  
عسری از احوال که در آنجا  
بند ۱۰  
نیز از احوال که در آنجا  
تکلیف به سود که در آنجا  
عسری از احوال که در آنجا  
بند ۱۰  
نیز از احوال که در آنجا  
تکلیف به سود که در آنجا  
عسری از احوال که در آنجا  
بند ۱۰

کاملان را ناقص تصور کردید

در المصرت

کفر باطل است که در ظاهر بر اسلام آید  
 و در باطن باطنی از اسلام است  
 و در ظاهر بر اسلام آید و در باطنی باطنی  
 و در ظاهر بر اسلام آید و در باطنی باطنی  
 و در ظاهر بر اسلام آید و در باطنی باطنی  
 و در ظاهر بر اسلام آید و در باطنی باطنی

که اکل آن از صورت کثرتی است که بی حقیقت بوده باشد و از ظاهر بر باطن آید و ظاهر غذا  
 نمودار باشد و باطن غذا شکل باطن او و آینه او و ظاهر هم مقصود است و اکل آن درین  
 تصویر است سیکن با القهر را سادی که بعد از آن چند آینه نوحی بخورد و درین ترکیب غذا  
 است مرصاحب غذا و درین انظار و ناخبر شود اسلام

### المکتوب صد و شصت و دوم

بسیات و تقابیت پناهی شیخ فرید صدر یا قمر در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگرند و جمیع  
 جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است این  
 انحراف حال سله الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاف معین سلفاً لهذا  
 الاختلاف و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگرند که تحمل لله الذی انعم علینا  
 وهذا انما الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیة الصلوة و الحقیة و التوکل و العفو  
 و ایزین و ابسته با تابعین که من است و بس علیه توکل الیه من الصلوات انقضها و من  
 الشکیات انما کما شایع او علیه الصلوة و التوکل و بیان احکام اسلام است و رفع  
 این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانه تعالی  
 صیب خور و اقلی عین و الحقیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار و المنافقین کفلفظ  
 علیکم پس غیر خود را که بر صوفی بخلی عظیم است بجهاد و کفار غلطت بر ایشان امر فرمود  
 معلوم شد که غلطت بر ایشان و خلی عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر  
 است کسیکه اهل کفر اغزی و است اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و دشمن عبدت از ان است

کتاب ...  
 از ...  
 در ...  
 در ...  
 در ...

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جاودان و با ایشان مصاحبت نمودن  
 و عمرانی کردن با ایشان و نهل افغان است در رنگ سگان ایشان را دور باید و پشت  
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نعل ایشان سینه نشود و بشود بی اعتبار  
 را مری داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن عرض  
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام محمدی خود اهل کفر او شمن  
 و دشمن و غیر خود موده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم  
 جنایات باشد اقل ضرورت مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکم  
 شرعی در حق خود موقوفی چون بگذرد و حیای موانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است  
 و وقتی و آفت با دشمنان خدا استخر بیگنی خداست که در جمل و دشمنی میگیرد او علی الصلوات و السلام  
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان بانه در رسوله دار و اما نمیداند  
 که این قسم اعمال شیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برون خود با الله من شرفه قد انفسنا  
 ترین استیقات انکالکب خواجه پندار که مرد و اهل است به حال خواجه مجز پندار نیست  
 کار این نابکاران استخر و خیریت است با سلام و آبل آن منتظرند اگر قابول بیاید و ازال  
 اسلام بر آید با همه بر اهل برسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شرع و کار است که  
 انجیل همون که پندار و نسبت مسلمان ضرور نیست همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی  
 ازال کفر که در هندوستان بر طرف شده است به واسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با  
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری  
 بعد نیست که از ترس جزیه چانه خوب نمیتوانند پوشید و بچه چانه نمیتوانند بود و همیشه در مسان لرزان  
 میباشند از اخذ امثال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه تعالی جزیه را

من الله ...  
 من الله ...  
 من الله ...

که در ...  
 که در ...  
 که در ...  
 که در ...

در ...  
 در ...  
 در ...



من علی بن ابی طالب  
فی حدیثه...  
والمؤمنین...  
والمؤمنات...  
والمؤمنین...  
والمؤمنات...

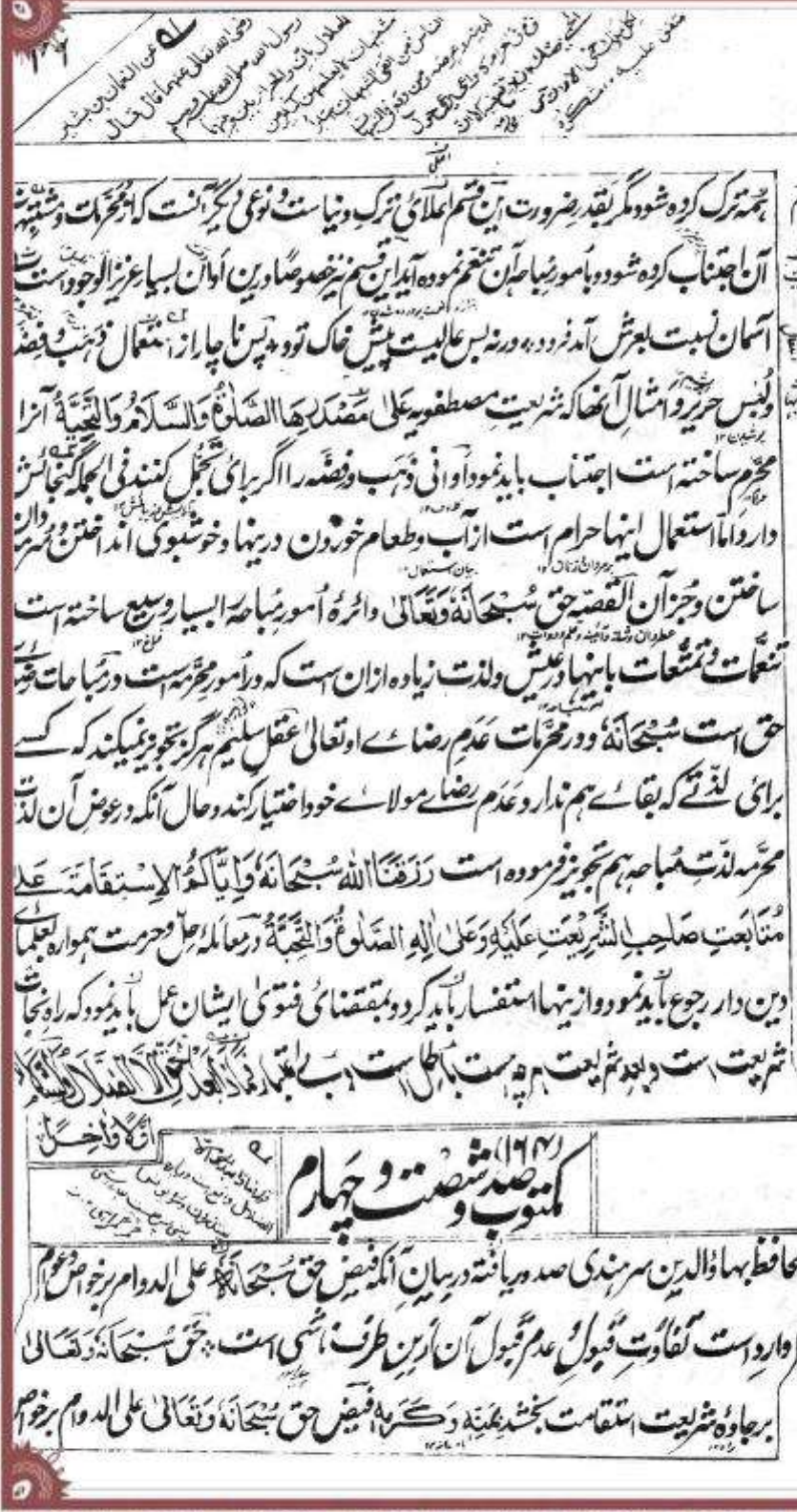
من علی بن ابی طالب  
فی حدیثه...  
والمؤمنین...  
والمؤمنات...  
والمؤمنین...  
والمؤمنات...

بیمت ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این تمام عملی ترک و نیاست نوعی بیک است که از محرمات و مشبهه  
آن اجتناب کرده شود و با موثقیان این تخفیر نموده آید این هم نیز خصمه و صدورین ابوان بسیار عزیز الوجود است  
آسمان نسبت بعرش آمد زنده و دره بس عالمیت پیش خاک تو بدین پاراز از استعمال در جنب فضا  
و بیس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی متصدکها الصلوة والسلام و العقیمة انرا  
محرّم ساخته است اجتناب باید نمود و آنی در جنب و فضا را اگر برای تجل گفتنی بجمله نجاست  
دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها خوشبوی آمد سخن و دران  
ساختن و جزآن القصیه حق سبحانۀ و تعالی و ائمه امور بمباحه بسیار وسیع ساخته است  
شمعات و شمعات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرّمه است در بیامات غیر  
حق است سبحانۀ و در محرمات عدم رضائ او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بگوید که کسی  
برای لذت که بقائے هم ندارد و عدم رضائے خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت  
محرّم لذت مباحه هم نتواند فرموده است زدنا الله سبحانۀ و ایا کم الا استقامت علی  
منابت صالِح الله ریعت علیک و علی الیه الصلوة و العقیمة و معاملة حل محرمت همواره بعد  
دین دار جوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و مقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجاست  
شریعت است و بعد شریعت هر چه است باطل است پس بگذارید خدا جل جلاله هذا لا اله الا الله

### کتابت شریعت و حیدام ۱۱۶۳

بجای هر ما وال دین سر مندی صد و بیانته در بیان آنکه فیض حق سبحانۀ علی الدوام بر وجود  
وارد است تفاوت قبول عدم قبول آن ازین طرف ناشی است یعنی سبحانۀ و تعالی  
بر جاوه شریعت استقامت بخشیده بکنده و کسر بقیض حق سبحانۀ و تعالی علی الدوام بر وجود

۱۱۶۳





### مکتوب صد و نودم (۱۹۰)

بیت

سیکے از فرزندان سیر محمد نعمان بخشی صدور یافته در تجلیش بروم ذکر الهی جعل سلطانہ و در مرغ  
 بر خیا نمودن طریقی علیہ تعظیبه قدس الله تعالی آمدہم بایان طرز ذکر و مآیناسبت ذلک  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
 قَالِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکْثَرُ مَا یَشُکُّ سَعَادَتِ تُوْبَلِکَ سَعَادَتِ جَمِیْعِیْنَ اَمُّمِ وَاَسْلَاحِ  
 ورینگاری همه در ذکر اولاً خود است جعل سلطانہ نامکن باشد جمیع اوقات راستغرق ذکر  
 آہی جگشانه باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نماید که در اول شجاعت الخدیجة کرمه و دوم ذکر و  
 طریقی حضرت خواجه کمال قدس الله تعالی سرادهم و ابتدا میگیرد و بطریق اندراج النہایة فی البدایة  
 حاصل شود پس اختیار این طریقی علیہم طالب اوسله و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد  
 کہ قبلہ تو جہرا از ہر سو گردانیدہ بکلیت بجناب عالی اکا پر این طریقی عملیہ اقبال تاملے و ہمیت از  
 باطن شریف ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ بود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ  
 آن مضعفہ چو چوبیس تہ قلب حقیقی را تو ہم مبارک امد را بر این قلب بگزینی درین وقت بقصد منہج  
 عضوہ را حرکت ندھی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متوجہ صورت قلب جانہ می و بان متوجہ  
 نباشی چه مقصود تو توجہ قلب است نہ تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک امد را بیچونی و بچگونگی  
 لما اخطت نانی و یسبح صفت را بان منضم سازی و بجائزہ و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذرورہ حضرت ذات  
 تعالی تقدس خفیف صفات فرو نیائی و از اینجا بشود وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون  
 بشود و چون آرام نہ گیری چہ ہر صد و ہزارت چون ظاهر شود همچون نمودہ ہر صد و ہزار کثرت نمودار گردد  
 واحد حقیقی نباشد چہ چون را و اسے وارڈ چون باید بت بسیط حقیقی را برون مجادہ کثرت پیدا  
 یکن

باشد

لعلہ علیہ السلام و علیٰ آلہ  
 علیہ السلام و علیٰ اصحابہ  
 علیہ السلام و علیٰ من تبعہم  
 باحسان الیوم  
 و علیٰ من تبعہم  
 باحسان الیوم  
 علیہ السلام و علیٰ آلہ  
 علیہ السلام و علیٰ اصحابہ  
 علیہ السلام و علیٰ من تبعہم  
 باحسان الیوم  
 و علیٰ من تبعہم  
 باحسان الیوم

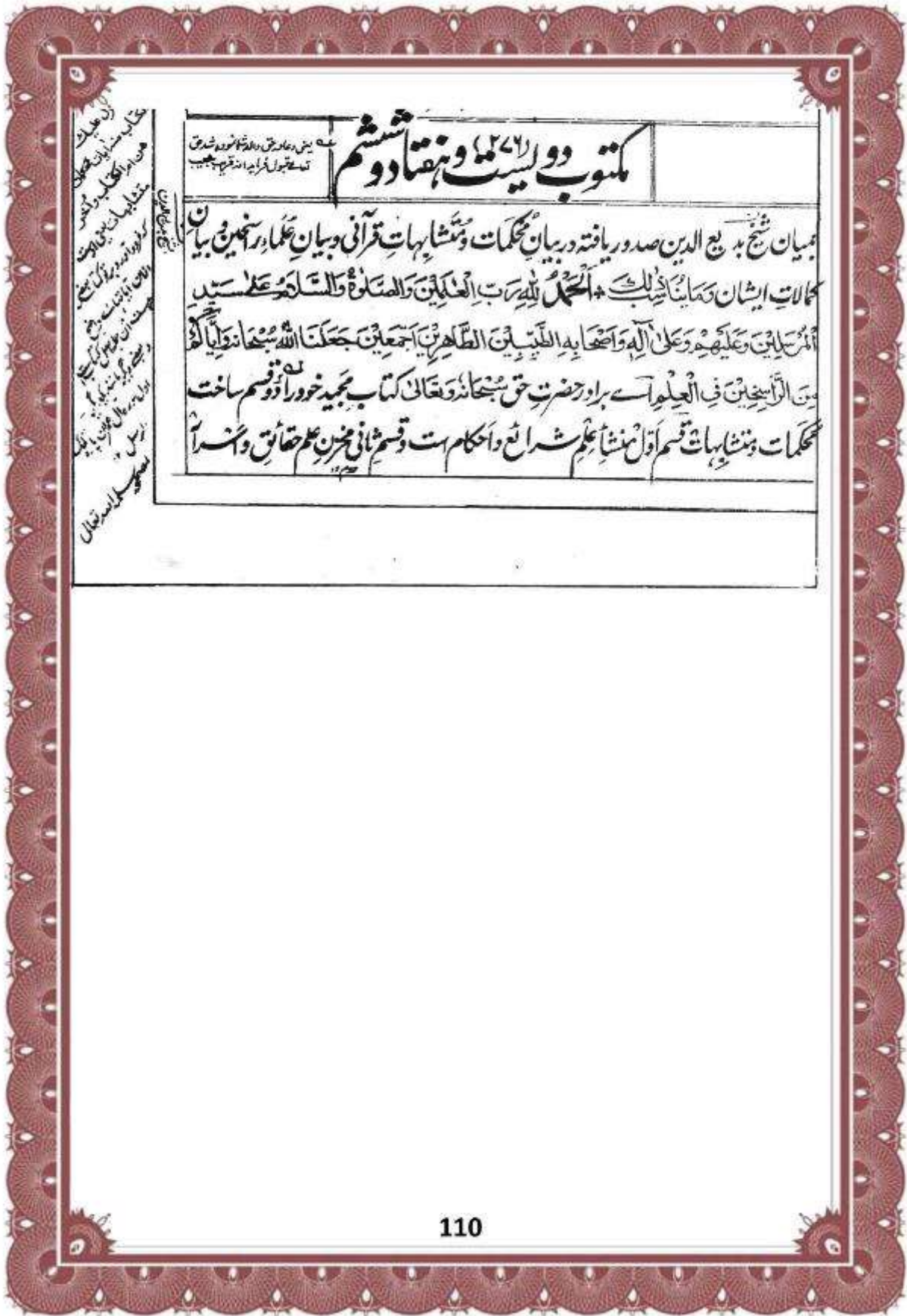
در معرفت

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاهر شود آزانیه بقلب بایر برود و قلب  
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق حصول بجناب شد  
خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مجرب و کلاه و و منی و شجره که  
عزت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه بانه پیر  
از شیخ کمال و مکمل پرست آری و به عقدا و اخلاص باورندگان نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت  
نیز قوی است و بدانی که ثنات و واقعات شبانان اعتما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب  
یا در واقع باو شاه و دید با قطب وقت یافتنی حقیقت یه چنین است بیرون خواب و واقع اگر  
باو شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج  
اعتما و دار و ارا قلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بران مربوط با بیان شریعت است پس او اے  
فراخص و سمن و واجتناب از محرم و مشبه نیک احتیاط باید کرد و در تسلیل و کشید بظلمت جوع باید نمود  
و بمقتضای قوتی اینها زندگانی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و ریخته در زغیب بر متابعت انبیا علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در  
تکلیفات شرعی مراعات یسه تمام نموده اند و تخفیف تمام نموده **اللهم انزل الی هدی هدا**  
**بهدی و ما کننا لهن تدی لئلا ان هدانا الله لقد جد جاهدت رسول ربنا یا ارحم الراحمین**  
سجده سدی مربوط بتابعت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیما الله سبحانه و تعالی علی جمیعهم  
تحت مار کل انصایه مخصوصا اگر فرمانها را سال عبادت کرده شود و باصنات شاقه و مجادلات  
شعبیه بجای آورده اگر بنو متابعت این بزرگواران متورنگر و و سچو کسی نینجند و خواب نیم در سه

طریق حصول بجناب شد  
خداوندی جانشانه استفاه نمائی  
عزت شده است از حقیقت پیری  
از شیخ کمال و مکمل پرست آری  
نیز قوی است و بدانی که ثنات  
یا در واقع باو شاه و دید با قطب  
باو شاه شود یا قطب گردوستم  
اعتما و دار و ارا قلا و بدانی که  
فراخص و سمن و واجتناب از محرم  
و بمقتضای قوتی اینها زندگانی  
بخوان خانان صد و ریخته در زغیب  
تکلیفات شرعی مراعات یسه تمام  
اللهم انزل الی هدی هدا  
بهدی و ما کننا لهن تدی لئلا ان  
هدانا الله لقد جد جاهدت رسول  
ربنا یا ارحم الراحمین  
سجده سدی مربوط بتابعت انبیا  
صلوات الله تعالی و تسلیما الله  
سبحانه و تعالی علی جمیعهم  
تحت مار کل انصایه مخصوصا  
اگر فرمانها را سال عبادت کرده  
شود و باصنات شاقه و مجادلات  
شعبیه بجای آورده اگر بنو متابعت  
این بزرگواران متورنگر و و سچو  
کسی نینجند و خواب نیم در سه



از علی بن  
حکایت مشایخ  
من در احوال و  
مشایخ ایشان  
که در احوال و  
اهل بیت و اهل  
بیت آن حضرت  
و در فضیلت  
اهل بیت و اهل  
بیت آن حضرت  
و در فضیلت  
اهل بیت و اهل  
بیت آن حضرت

# کتاب و وصیای و نهج ما و مشتم

بمیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و مشایخات قرآنی و بیان علماء در شرح بیان  
کلمات ایشان و کما یندر لیس + الحمد لله رب العالمین و المسلمون و المسلمات و علیهم  
السلام و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و آتوا  
بین الراشخین فی العلم و اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را در دو قسم ساخت  
حکمت و مشایخات قسم اول منشا علم شرع و احکام است و قسم ثانی مخرن علم حقائق و اسرار



عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و لمجدان بی سرانجام در صدد آتند  
 که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعوام دارند خیال می کنند  
 که خوش مکلف معرفت اند و بس چنانکه از جناب امیر اسلاطین راجز عدل و انصاف مکلف میدانند  
 و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی  
 ساقط گشت و این کریمه را در حدیثی که از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند  
 مشاهده می آید یعنی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر کسی که بیان کرده است  
 صحت آن را در حدیثی که در کتب معتبره آمده است و در حدیثی که در کتب معتبره آمده است  
 نیز نفس عبادت اگر آن مقضی بانجام و زنده است و در همه حکارند که عبادت عارفان ربانی است بر  
 آن می کنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اکتفا نکنند که عارفان محتاج به عبادتند و در تائید  
 این قول از شاخ نقل می کنند که گفته اند تا پیر منافی و مرئی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و حدیثی که  
 در کتب معتبره آمده است و در حدیثی که در کتب معتبره آمده است و در حدیثی که در کتب معتبره آمده است  
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان منوط به اینان حکما  
 و شریعت عبادت که عوام را فرودست است عارفان را آن ثمرات امر و مدیست پس ایشان احتیاج  
 بعبادت باشند و خروج باین شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است  
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا شریعت اند و حکم  
 و تشابه هر دو افرادین علماء ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در آیین قشر آن را لبت جمع ختم  
 اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افر اگر قشر شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت  
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر منتهی  
 خود را غیر از پیران و بزرگواران ندانستند این جامعه علماء قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما  
 آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصود بر صورت و اشتند و قشر انکار گشتند

در معرفت  
 که در معرفت عارفان ربانی است بر آن می کنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اکتفا نکنند که عارفان محتاج به عبادتند و در تائید این قول از شاخ نقل می کنند که گفته اند تا پیر منافی و مرئی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و حدیثی که در کتب معتبره آمده است و در حدیثی که در کتب معتبره آمده است و در حدیثی که در کتب معتبره آمده است  
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان منوط به اینان حکما و شریعت عبادت که عوام را فرودست است عارفان را آن ثمرات امر و مدیست پس ایشان احتیاج بعبادت باشند و خروج باین شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است  
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا شریعت اند و حکم و تشابه هر دو افرادین علماء ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در آیین قشر آن را لبت جمع ختم اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افر اگر قشر شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر منتهی خود را غیر از پیران و بزرگواران ندانستند این جامعه علماء قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصود بر صورت و اشتند و قشر انکار گشتند



**والمعرفت**

را مقنن علم حضرت حق سبحانه و تعالی میساخته و ملکا و را سخنان را غیر از ایمان بمشابهات نصیب نمیاقت و تا ویلائی که علماء صوفیه بیان کرده اند اثمار الاتی شان آن متشابهات نیالنت و از آنست که قائل است بر ایشان تا ویلات را تصور نمیکند و چنانچه عقین الفضاة و تاویل بعضی از تشابهات گفته شد از الف لام میم از خواسته که معنی در دست که لا یرح عشق و محبت است و امثال آن اخیر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بجهت فضل خود ثمة از تا ویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و جمله او ان دریائے محیط زمین است و این کلمین کشاوه گردانیدر است که علماء و را سخنان نیز از تا ویلات متشابهات نصیب و از سر است که کلله الذی هدانا لهذا انه کاننا للفقده که لان هذا اننا لله لقد جاءت رسولنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله حضرت و داشته از ان مقوله هیچ نمونشت چکنه قلم معارف دیگر جاری گشت و معالیه که پیش آمده و خواهی داشت و السکة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و آل ترمه متابعة

**تَلَصُّطُهُ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِدْعَى لِتَوْحِيدِهِ الصُّلُوكَاتِ التَّقِيَّاتِ الْفَعْلَى**

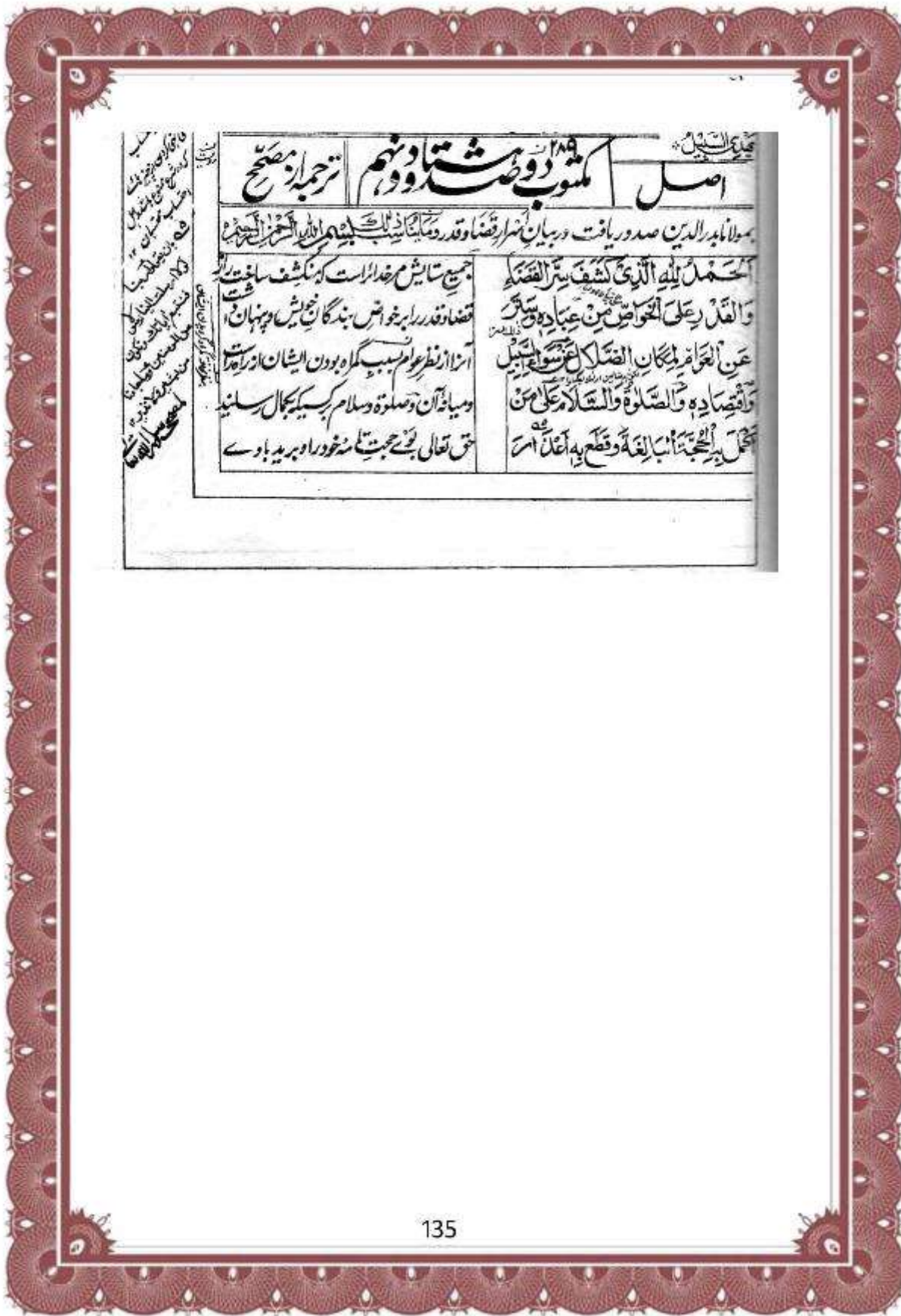
بمعنی هر که که در او با حق سبحان و تعالی بیعت کرده است و با او یکتا باشد و در راه او قرار گیرد و از او پیروی کند و او را با حق سبحان و تعالی مقرب کند و او را با حق سبحان و تعالی مقرب کند و او را با حق سبحان و تعالی مقرب کند...

**مکتوب دوست و همکار و همقدم (۲۴۴)**

حسن در است که او را حق سبحان و تعالی مقرب کند و او را با حق سبحان و تعالی مقرب کند و او را با حق سبحان و تعالی مقرب کند...

بمعنی صد در یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارف کالاکس نوشتن اندیشه و نفسی را در رنگ شهود و آفاق بی حاصل نیست در راه نفس و آفاق شهود و اثبات نموده بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند ما در این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان ملاحظ است به بطلان آن شد که الله تعالی که علم یقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهود آیت است که و ال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است که در آفاق گریه آتشنده و محقق رفانی جرد و سنی نفسی متصور نیست و آن جرد نفس است که آیت شهود

مکتوب دوست و همکار و همقدم (۲۴۴)



حمد السنين  
اصل

۱۸۹  
کتاب و روش متادونم  
ترجمه از مصحح

مولانا امیر الدین صدور یافت در بیان اتمار قضا و قدر و مائیکه اذیبت لیه و الله اعلم  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِرَّ الْفَصْلِ  
 وَالْقَدْرَ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ بِسَائِرِ  
 عَنِ الْعَرَفَةِ لِيَكُنَ الْفَضْلُ كَالسُّبُلِ  
 وَأَقْصَادِهِ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مَنْ  
 أَكْمَلَ بِهِ الْحَبَّةَ أَبَ الْغَاةِ وَقَطَعَ بِهِ أَمَلًا

جميع ستایش من خدا را است که تکلیف ساخت  
 قضا و قدر را بر خواص بندگان غیر و پنهان  
 آنرا از نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه  
 و میانه آن وصله و سلام بر کسی که کمال رسانید  
 حق تعالی بجهت محبت من خود را و برید با دوس

بنا بر این  
 که در این کتاب  
 از حدیث  
 و روایت  
 و کلام  
 و تفاسیر  
 و اشعار  
 و غیره  
 که در  
 این کتاب  
 مذکور  
 است  
 و این  
 کتاب  
 از  
 جهت  
 آنکه  
 در  
 آن  
 کتب  
 مذکور  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است  
 و این  
 کتاب  
 از  
 جهت  
 آنکه  
 در  
 آن  
 کتب  
 مذکور  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است



تذکرہ

العصاة الربا لکتر وعلى الیوم اصحاب البرکة  
 الا ثقیاء الذین امنوا بالقدیر کما ضوا  
 بالانصاء وبعد فلما کان من مسکن  
 انصاء والقدیر قد کثر فیه الجبر  
 والظلال وغلب علی الذر فاطر نیما  
 باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم  
 یحیی الجبر فی ینصد من العبد با  
 لاخیار وکفی بعضهم شکیة الوجود  
 القهار واتخذ طائفة بطرف الایصال  
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم  
 والذی یقرب القرب والقدیر فی هذا الطرف  
 الفکر الناجیة الذین هم اهل السنة  
 والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن  
 اسلافهم واخلد فیهم فانزلوا الافراط  
 والفریط واختاروا الوسط والبین  
 من روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی  
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق  
 رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابا عبد  
 الله هل فوض الله تعالی الامر  
 الی العباد فقال الله تعالی اجل

بہا بنیاد نافرمان باک شونندگان اور ان  
 اصحاب کو کہ نیکو کارانند و پرہیزگار ان انکلیمان  
 اور ذمہ بقدر و نور شدند بقضائے کس از جمیع صلوٰۃ  
 چون تحقیق مسئلہ قضایہ قدرت حیرت بسیار داشت  
 کثیر شایع گردید و بر اکثرے از ما ظن آن دویم باطل  
 و خیال ملاحظہ غالب آیت حتی کہ گفت بعضی بعض  
 در احتجاج عیب را بنویسند و بشود و نفسی کردند  
 بعضی نسبت آنرا اخبار یکتاے غالب گویند  
 هر یک ازین دو خطا لغوی کے را از دو جانب انصاء  
 در اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم و صحیح تویم  
 و ہر آمینہ موقر گردید باں طریق مستقیم و قویمان  
 کہ ایشانند اہل سنت جماعت رضی اللہ تعالی  
 عنہم و سخن اسکا لافہم و اخلد افہم  
 پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط  
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت  
 از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالی عنہ  
 کہ پرسیدے از امام اجل جعفر صادق  
 رضی اللہ تعالی عنہما پس گفتے فرزند  
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کا  
 راہ بندگان - ہے فرمود کہ خدا تعالی بزرگتر

من غلب علی الذر فاطر نیما  
 باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم  
 یحیی الجبر فی ینصد من العبد با  
 لاخیار وکفی بعضهم شکیة الوجود  
 القهار واتخذ طائفة بطرف الایصال  
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم  
 والذی یقرب القرب والقدیر فی هذا الطرف  
 الفکر الناجیة الذین هم اهل السنة  
 والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن  
 اسلافهم واخلد فیهم فانزلوا الافراط  
 والفریط واختاروا الوسط والبین  
 من روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی  
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق  
 رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابا عبد  
 الله هل فوض الله تعالی الامر  
 الی العباد فقال الله تعالی اجل

له من الاختيار والحياد

در معرفت

مِنْ أَنْ يُقَوِّضَ الشَّرُّ بِيَكِيَّةٍ إِلَى الْبِحَادِ  
 فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجِيرُكُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ  
 اللَّهُ تَعَالَى أَفَدَلُ مِنْ أَنْ يُجِيرَكُمْ عَلَى  
 ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَالُوا وَكَيْفَ ذَلِكَ  
 فَقَالَ الْبَلِيغُ الْبَلِيغُ لَأَجْبُرُكُمْ عَلَى  
 وَلَا كَرَهٍ وَلَا تَسْلِيْطٍ لِهَذَا أَفَالْأَهْلُ  
 السُّكْرَانُ الْأَفْعَالُ لِاخْتِيَارِ يَتَى  
 لِعِبَادِهِمْ قَدْ مَرَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ  
 الْخَلْقِ وَالرَّجَاءِ وَمَقْدُورًا الْعِبَادِ  
 عَلَى وَجْهِ الشَّرِّ مِنَ التَّعَالَى يُعَدُّ عَسَى  
 بِالْكَتَبِ ابْ خَيْرُ كَلِمَةٍ الْعَبْدِ بَاعْتِارِ  
 لِسْتَمْتِهَا إِلَى قَدْرَتِهِ تَعَالَى يَسْتَعْرِضُ خَلْقًا  
 وَبِاخْتِيَارِ نِسْبَتِهَا إِلَى قَدْرَةِ الْعَبْدِ كَسَبًا  
 لَهُ خَيْرٌ أَنْ الرَّشَقِيِّ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى  
 أَنْ كَمَا تَجَلَّ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَعْمَالِهِمْ  
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجِدُ الْأَفْعَالِ  
 عَقِيْبَتِ الْخِيَارِ لَهُمْ بِطَرِيقِ جَعْرِي الْعَادَةِ  
 إِذْ لَا تَأْتِي الْقُدْرَةَ الْعَادَةَ عِنْدَ كَ -  
 وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَلِهَذَا  
 يَسْتَعْرِضُ الْجَبْرُ التَّوَسُّطُ وَقَالَ الْأَسْتَدُّ

از اینکه تفویض نماید ربوبیت خود را به بندگانش  
 خویش پس گفت ابوحنیفه در آنجا مجبور ساخته است  
 ایشان را بر آن فرمود خداست تعالی عا و لغت است  
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و پس از آنکه  
 ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه در آنجا مجبور است  
 حقیقت این معنا بلکه فرموده که ربوبیت تفویض و بر  
 جاست نه بالکلیه جاست و نه تفویض و نه امر است  
 و تسلط آنگاه در آنجا گفته اند این است که تحقیق  
 افعال اختیاریه بندگانش اول است تحت قدر مختصه  
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عبادیه و بر وجه  
 و تعلق که مقبول است بر آن کتاب است حرکت عبادیه  
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی تعلق و ایجاد است  
 و باعتبار ارتباط و قدرت سبب و کتاب است  
 میگوشد و مکن الهم ابو الحسن جری از ایشان است  
 است باین طرف که اختیار عبادیه در افعال ایشان  
 اصلاست خلقت و مکن تحقیق حق سبحانه بوجود  
 می رود افعال را عقبت اختیار ایشان بطریق جری  
 زیرا که قدرت عا و فراتر از او است هیچ تأثیر نیست  
 و این مذکوب مائل است بجبر و از آنجا است که کثیر  
 است و لغت مذهب است  
 متوسط نامیده میشود و قائل شده است استاف

در معرفت  
 از آنکه مجبور سازد ایشان را  
 ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه  
 حقیقت این معنا بلکه فرموده که  
 جاست نه بالکلیه جاست و نه تفویض  
 و تسلط آنگاه در آنجا گفته اند  
 افعال اختیاریه بندگانش اول است  
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت  
 و تعلق که مقبول است بر آن کتاب  
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی تعلق  
 و اعتبار ارتباط و قدرت سبب و کتاب  
 میگوشد و مکن الهم ابو الحسن جری  
 است باین طرف که اختیار عبادیه در  
 اصلاست خلقت و مکن تحقیق حق  
 می رود افعال را عقبت اختیار ایشان  
 زیرا که قدرت عا و فراتر از او است  
 و این مذکوب مائل است بجبر و از آنجا  
 است و لغت مذهب است متوسط نامیده  
 میشود و قائل شده است استاف

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ  
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ  
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُودُ فِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين  
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلانی  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 که شصت گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی شرح  
 التلخیص  
 فی شرح  
 التلخیص

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيدِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى  
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَخْبَلٍ  
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ  
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيدَ لِلْقَدْرِ سَرَفًا  
 كَمَا دَنَى أَصْلُهُ عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ  
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَلْبَسُ  
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً أَوْ عِنْدَ  
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْبَسُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيدًا لِحَقِيقَةٍ  
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدْرِ الْعَبْدِ  
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مُؤَيَّدَةً  
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ  
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا  
 مَعْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ  
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ  
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ  
 حَقِيقَةً وَإِنْ شَاءَ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ  
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَتَكَرَّرَ  
 عَنِ الصَّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ  
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَأَنَّ الْفِعْلَ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيدِ الْقَدْرِ مَا دَنَى هَهُنَا  
 كَمَا نَزِدُ كَمَا نَزِدُ كَمَا نَزِدُ كَمَا نَزِدُ  
 أَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ  
 جِبَرَاتٍ فِي نَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ  
 حَيْثُ اخْتِيَارَ نَيْتِ وَقَدْرِ مَا دَنَى هَهُنَا  
 حَيْثُ تَأْيِيدِ نَزْدِ كَمَا نَزِدُ كَمَا نَزِدُ  
 بِنَاءِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَةً بِلَا جَزَاءٍ  
 وَنَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ بِنَاءِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَةً  
 بِحَيْثُ مَرَاوِرَ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارَ مَعْلُومَةٍ  
 زَيْدًا كَمَا نَزِدُ نَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ حَقِيقَةٍ  
 نَسَبَتْ كَرَاهِيَةً فِي الْبَحْثِ مَوْثِقًا  
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت  
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به  
 همین فرق ممتاز گردد و مذهب اهل حق  
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل  
 را از فاعل باعث با حقیقت تعنی کردن  
 و باعتبار مجاز از اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار  
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که  
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

کلمه صوابین  
 سخن از مذهب  
 سخن از مذهب  
 سخن از مذهب

کلمه صوابین  
 سخن از مذهب  
 سخن از مذهب

کلمه صوابین  
 سخن از مذهب  
 سخن از مذهب

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقت  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ند  
 خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر است و در امور الحقیقه اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته  
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقة  
 لا استطاعة لنا والعبد كالتحريك اذا  
 حركتها الروح تحركت فكذلك  
 العبد مجبور كالتحريك وهذا كفر  
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال  
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم  
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة  
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر  
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد  
 تاثير في الافعال ولم يكن اختيارا  
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى  
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان  
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في  
 الافعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق  
 الله تعالى الافعال عقيب صرف  
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال  
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة  
 لعل عادته لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است



چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحض لا مشاءاً وإنما هو امتناع عن افعال الغير

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِلاِخْتِيَارِ كَمَا مَنَافٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ  
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مَسْجُومٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ  
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنَّ جُودَ فِعْلِهِ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ  
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْ شَاءَ  
 نَهَيْتَهُ السَّفَاهَةَ وَيَهْدِيهِ إِلَى مَشَاهِدِ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ مَا فِي  
 تَضَلُّلِهِمْ فِهَذَا بِإِذْنِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ مِمَّنْ حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأْ لِأَنَّ شَرِيكَهُ أَحَدٌ وَانْتَعَزَلَهُ  
 أَنْبَسُوا شَرِيكَهُ لَا يَخْضَعُ وَرَعَمَتِ الْجَبْرِيَّةُ  
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَإِنْ حَرَكَاةً  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 اصْطِلَاحًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی  
 مافی البایان چنین قضا اختیار عیب را واجب  
 و لازم میگرداند و این مثبت اختیار است مافی  
 آن و غیر مقض است بافعال بارئ تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع  
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بجهاد  
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار  
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عیب در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ  
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم بما اذنبوه  
 اندر تضلیل ایشان اندرین مسئله بجدیکه گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عیب نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر  
 متعلق است  
 عطف بر  
 انضمام  
 متعلق  
 مع الضمان  
 الباقی

کتاب  
 فی  
 التعلیل  
 و  
 التعلیل  
 و  
 التعلیل

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بقره

العصاة الذين بلغوا من الغيبة والافتراء بالشر

أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَنَابُ بِالْغَيْبِ وَلَا يَعَاقِفُ  
 بِاللُّشْرِ وَالْكَفَّارِ وَالْعَصَاةِ مَعْدُودُونَ  
 غَيْرُ مَسْئُولِينَ لِأَنَّ الْأَقْوَالَ كَلِمَاتُهَا  
 مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَالْعَبْدُ جَبَّوْهُ فِي ذَلِكَ  
 وَهَذَا كَقَوْلِهِ وَهَذَا لَمْ يَخْتَصِ الْمُدْعَى  
 الَّذِينَ يَقُولُونَ بِأَنَّ الْعَصِيَّةَ لَا يَضُرُّ  
 وَالْعَاصِيَ لَا يُعَاقِبُ رَوَى عَمْرُو بْنُ صَلَّى  
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَعْنَتُ  
 الْمُرْجَةِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا  
 وَمَنْ هَمَّ بِهَمْ بِاطِلَ بِالضَّرْوَسَةِ لِلْفَرْقِ  
 الْفَاقِ حَوْبِينَ حَوَكَةَ الْبَطْنِ وَحَرَ كَنَزِ  
 الْأَرْقَائِشِ وَنَعْلَهُ قَطْعًا إِنَّ الْأَوَّلَ  
 بِاخْتِيَارِهِ دُونَ الثَّانِي وَالنَّصُوصُ  
 الْقَطْعِيَّةُ تُسَمَّى هَذَا الْمَذْهَبَ أَيْضًا  
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
 وَقَوْلِهِ سُبْحَانَ مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ  
 مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ وَأَعْلَمُ  
 أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَضَعْفِ هِمِّهِمْ وَ  
 حُصُولِ نِيَّاتِهِمْ يُطْلَبُونَ الْأَعْتِدَارُ  
 دَفْعَ الشَّرَائِكِ أَنْفُسِهِمْ فَيَمِيلُونَ إِلَى

نه بر فعل شر عقاب کرده شود و کفار و عصاة  
 معذورانه غیبی قول زیرا که افعال تمامها  
 از حق است بجان و عبد مجرب و محض است و این  
 و این قول کفار است و این طائفه مرجع ملعونه  
 ایشانند که قائمند با اینکه معصیه مرض نیست  
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا  
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود  
 مرجع ملعون است بر زبان هفتاد و پنج  
 و مذموب ایشان باطل است بالبداهة  
 از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش  
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم  
 که اول با اختیار اوست نه ثانی و خصوص  
 قطعیه نیز این مذموب را نفی می سازد  
 همچون قول حق تعالی جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
 كَمَا أَنْتُمْ يَعْمَلُونَ وَقَوْلِ أَوْسَمَانَ  
 فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ مَنْ شَاءَ  
 فَلْيُكْفِرْ غَيْرَ ذَلِكَ وَبَدَاهَةُ أَكْثَرِ  
 مَرُومٍ بَعَلَّتْ ضَعْفَ هِمِّمْ خُودُ وَفُصُولِهَا  
 خُوشِ بِهَانِ وَعُذْرِهِمْ جُوبِنِدُ وَنُحُومِ  
 كَرَفِ مَسْأَلَتِ اَزْخُودِ نَمَائِنِدِ سِمْ اَمَلِ مِشُونِدِ

معذورانه غیبی قول زیرا که افعال تمامها از حق است بجان و عبد مجرب و محض است و این و این قول کفار است و این طائفه مرجع ملعونه ایشانند که قائمند با اینکه معصیه مرض نیست و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود مرجع ملعون است بر زبان هفتاد و پنج و مذموب ایشان باطل است بالبداهة از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم که اول با اختیار اوست نه ثانی و خصوص قطعیه نیز این مذموب را نفی می سازد همچون قول حق تعالی جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ كَمَا أَنْتُمْ يَعْمَلُونَ وَقَوْلِ أَوْسَمَانَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ غَيْرَ ذَلِكَ وَبَدَاهَةُ أَكْثَرِ مَرُومٍ بَعَلَّتْ ضَعْفَ هِمِّمْ خُودُ وَفُصُولِهَا خُوشِ بِهَانِ وَعُذْرِهِمْ جُوبِنِدُ وَنُحُومِ كَرَفِ مَسْأَلَتِ اَزْخُودِ نَمَائِنِدِ سِمْ اَمَلِ مِشُونِدِ



مذهب الاشعري بل الى مذهب  
 الجبري فنارة يقولون بان الاختيار  
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس  
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك يسمى  
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام  
 من ان العاقل واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال  
 اصلا وان حركاته بمنزلة حركات  
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة كسراب يقية يحسبه الظاهر  
 ملة احسن اذ لعله لم يجد شيئا  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام  
 اذ كادتم جزاؤكم المداهنات والافلاك  
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة  
 الامران الاختيار لو لم يكن ثابتا  
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري  
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد  
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

بنده اشعري بل مذهب جبري پس  
 ومیزند بائیکه عبد را حقیقتاً اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است  
 وگاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند  
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی  
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت  
 و افعال یکی است پس و هرگز تاثیر  
 نیست مقدرت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را برده است  
 و مسألهات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر  
 یدرستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را  
 حقیقتاً چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت  
 نه نمودن حق تعالی را بظلم را بعباد چه مرایش  
 نه اختیاری حاصل است مقدرت ایشان

به اشاره از این  
 مثل لغوی کلمه العالم  
 کسب فیضه

به همین که در این  
 جوهر را در حدیث  
 و صفت است  
 المستلزم است  
 کلمات امر بانی

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ  
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَدِينَ لِلْعَذَابِ  
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ  
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجَازٍ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَازِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ  
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكْتَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ  
 إِمَّا أَنْ يُرَاكِبَهُ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَقَ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلَمُ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةِ الرَّحْمَنِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُتَنَوِّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ  
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا يَبْدُو أَنْ

تأثیر سے قدرت ایشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نمودند  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را ایشان در موضع متعده  
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تأثیر  
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ایشان را اختیار حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و هر نهجیکه خواهد اما  
 نسبت ظلم را ایشان پس تکریم شہوت اختیار  
 را ایشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون مضمون از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس  
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

در اسم  
 من لانه ان کل  
 انهم علیما ذیل  
 فیکون الذلین حادین  
 ذل ذل ذل الذلین حادین  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم

در اسم  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجَّانُهُ حَكِيمٌ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ  
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتْمَانُ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَّقَلُ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَتَامَى وَخَلْفَانُ الْعُمَرِ  
 الْأَصْلُ فَجَعَلَ الْوَصِيَّةَ خَلْفًا لِدَيْمِ  
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنبیت که تحقیق حق تعالی تکلیف آرد  
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا ندهد با حکمت او بار آفت  
 و رحمت نسوزد حکمت او است رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند در نماز  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بنده گان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن  
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنبیت که تحقیق حق تعالی تکلیف آرد

و استنبیت که تحقیق حق تعالی تکلیف آرد

و استنبیت که تحقیق حق تعالی تکلیف آرد

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي أَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَبْسُرِ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةِ مَنَّةِ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ  
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ  
 تَكْلِيفِ زَمَانِ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ مَنِي  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 يَسْرِفِي آدَاءِ أَحْكَامِ لِبَعْضِ مَنِي  
 عَلَى رُجْحِ دِظْلَمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز داد آنها یکدیگر  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز  
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعوبات آفرین  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزی فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مبنی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در بیان مصلحت و حکمت احکام شرعی

در بیان مصلحت و حکمت احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْاِعْتَاكُ الْعَاثِرِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ بِإِطْلَاقِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَا جِهَتَهَا هَوَى النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ تَعْرِيفٌ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِن لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعْتَدُ  
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ يَصْلُحْ فَكَيْفَ يَصْلُحُ لِلْحَيَّةِ  
 وَالنَّقْلِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيدُ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ هَمِّهِ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوْفِيَّةِ اِقْبَلْ وَمَا  
 نَحَا لِقَوْمٍ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ اِرْتِجَاعِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسرها و احکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسرت و حال آنکه  
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس  
 آماره و از الهه هواس آن وارد شده است  
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر  
 هوا نفس پس با ندادن عسر هوا نفس موجود  
 و آسوده شود و چون هوا نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفس اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجت و تقلید را چگونه منزه شایان حجت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشریف فی تفسیر کلمات صوفیه

شرح الشریف فی تفسیر کلمات صوفیه

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القدر  
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و  
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف  
 وینموتون ان بقیة الخلائف مع الشریعة  
 تکتبیه عن ستم فی الحال واخل فی  
 وروصد و الحال ما خالف الشریعة  
 کحکمة و بالجملة بخلاف الشریعة دلیل  
 ان ذقته و علامته الالحاد غایة ما فی  
 الباب ان الصوفی لو تکلم بیکلام  
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف  
 فی غلبته الحال و سکر الوقت فهو  
 معدود و کشفه غیر و صیغ و غیر صالح  
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه  
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی  
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیة خلف با شریعت ناشی است  
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلا نمی بود و بالجملة  
 خلاف شریعت دلیل رتبه است  
 و علامت الحما و غایة ما فی الباب  
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی اذ کشف در علیه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون  
 ازیر که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید  
 ج ۱ ص ۱۰۰

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی  
 و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى  
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرَ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ  
 إِن لَكُنْكُمْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الْمَشْرُوكِ بَعْدَ  
 فَلَا اغْتِبَارًا كَمَا أَصْلًا فَكَيْفَ يَتَعَيَّلُ الْحُجَّةُ  
 وَالْتَقْلِيدُ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِحُجَّةِ التَّقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است  
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف  
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود  
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت  
 گردد عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

به استقامت و استقامت در این عسر و آزار

این کلام بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 أو يعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة  
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويعترف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت الجاه و غایبه منافق الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّكَ الْكَرِيمِ  
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا عِنْدَ رَبِّكَ فَاصْبِرْ

### مکتوب صدور و سیرت

بجمال الدین حسین کولانی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبیه بتدی و جذبیه مستهزی  
 و آنکه شهود و مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فرق قلبست و همان شهود و روح را شهود الهی  
 جلشانه تحمیل میکند <sup>بسم الله</sup> رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم <sup>الذین</sup> اصطفا <sup>الاجزای</sup> کوشش نمی باشد الا  
 بمقام فوق نه بفق فوق و کذا الحال فی الشهود و سیرت پس مجذوبان سلوک ناکرده را که  
 در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی  
 در جذبیه منتصیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جذبیه برایت نیست الا روح  
 متفرد چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را  
 شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را عالم اجساد نحو <sup>از مناسبت</sup> ثابت است  
 گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قائل می شوند شهود حق  
 بجز دعای که به حصول نهای مطلق که بنهایت سلوک متحقق است تصور نیست شعر  
 بیچکس آمانه گرد و او نیست به نیست ره در بارگاه کبریا به و این شهود را با عالم روح کاری نیست  
 فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم فوضین الوجه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی  
 و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل جلاله شهود بواسطه تنگی  
 عبارت اطلاق می یابد و الا نسبت ذر رنگ <sup>شبهان</sup> مشتب الیه چون و بیچگونه است ع  
 چون را به بیچون راه نیست <sup>عنه</sup> لا یحکم <sup>عنه</sup> حکما یا الملیک الا مطایا به

لعلی  
 در مکتوب صدور  
 مجذوبان  
 در مقام قلب  
 در مقام روح  
 در مقام شهود  
 در مقام احدیت  
 در مقام نهای مطلق  
 در مقام سلوک  
 در مقام کثرت  
 در مقام بیچگونه  
 در مقام بیچون  
 در مقام لا یحکم  
 در مقام حکما یا الملیک  
 در مقام الا مطایا به

بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمیکشود و ظهور صورت مشابیه و معارج و مقامات از برای  
 او در آن ظاهر است پس حال باطن است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد  
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند  
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصیکه حالت بروج بر قطاری  
 شده است و بقرار و بی آرام ساخته معدن لک میداند که این حالت را جموع می نامند همچون  
 شخصی دیگر است که بآن آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت  
 معتبر بجموع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم  
 علم باید داشت جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمالات  
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تالیفات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند  
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن احوال را بآن علم دارند و شاید این شخص احوال هر شیخ نیست بلکه باید  
 بعد از قرون متطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده  
 طفیلی او سازند و انبیاء الواعزم صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیک بعد از مدت ها مدیده  
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم  
 السلاوات و التحیات مامور به بیت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند  
 خاص کند بنده مصلحت عام را و الله اعلم

**کتاب و اوستا و پانچ**

بیسر تیجیب الله ما کمپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی  
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسکون علی عبادہ الذین اصطفوا  
 بدان آرشید الله تعالی طریقی السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

این کتاب در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی است که بروج تعلق دارند و در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی است که بروج تعلق دارند و در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی است که بروج تعلق دارند





در زمین از یک تیر برون بنده بر و درگاه خود در نماز است و چه در کون جایی نماز کند و در نوک کلاه

و ایضا در خبر است آفریده ما یکون العبد من السرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و ان سجدة  
 و اذ تریب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب آبی بکشانی همیشه است گنجایش غیر در آن وقت  
 مستفی است پس این سخن ازین که بیدار می شود که آن وقت در نماز است و بیل بر آسمان وقت دوم  
 و من اتفاق شایع است قال ذوالقرون المصری ما جمعت من کعبه الاکیمین الطریقین وقت وصل  
 که در جمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بکلیه کلمات  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی انک و احکم امقررت است باجمالی انکار از دوام وقت خلا  
 نارسائی است و غیره قلیله از شایع گاهین العطاء و امثالها که بجواز رجوع و اهل بصیفات بشریت  
 قابل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در بجواز رجوع دارند در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گمانگنجی علی اکبار پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی رجوع بجواز رجوع گشت و هَذَا اهل طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات  
 کمال حصول مشاهده جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مأمور حاصل میشود  
 که از عروج بمنازل وصول باز میدارند و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و در راه قربت غایت  
 منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج جمله  
 می آرند و بان رنگی متصنی میگردانند این و بعد بعد از تقدیرت چنانچه در حق ایشان مفعول است  
 بلکه با وجود دوام وصل از بر اهل ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتصبیا  
 دو و صلحان اثری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب به عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذب به تنها و تحصیل ترقیات بمنازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایخ  
 اند قدس الله تعالی انک را هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آفریده ما یکون العبد من السرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و ان سجدة  
 و اذ تریب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب آبی بکشانی همیشه است گنجایش غیر در آن وقت  
 مستفی است پس این سخن ازین که بیدار می شود که آن وقت در نماز است و بیل بر آسمان وقت دوم  
 و من اتفاق شایع است قال ذوالقرون المصری ما جمعت من کعبه الاکیمین الطریقین وقت وصل  
 که در جمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بکلیه کلمات  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی انک و احکم امقررت است باجمالی انکار از دوام وقت خلا  
 نارسائی است و غیره قلیله از شایع گاهین العطاء و امثالها که بجواز رجوع و اهل بصیفات بشریت  
 قابل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در بجواز رجوع دارند در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گمانگنجی علی اکبار پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی رجوع بجواز رجوع گشت و هَذَا اهل طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات  
 کمال حصول مشاهده جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مأمور حاصل میشود  
 که از عروج بمنازل وصول باز میدارند و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و در راه قربت غایت  
 منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج جمله  
 می آرند و بان رنگی متصنی میگردانند این و بعد بعد از تقدیرت چنانچه در حق ایشان مفعول است  
 بلکه با وجود دوام وصل از بر اهل ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتصبیا  
 دو و صلحان اثری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب به عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذب به تنها و تحصیل ترقیات بمنازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایخ  
 اند قدس الله تعالی انک را هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

۳۱  
 در زمین از یک تیر برون بنده بر و درگاه خود در نماز است و چه در کون جایی نماز کند و در نوک کلاه

در زمین از یک تیر برون بنده بر و درگاه خود در نماز است و چه در کون جایی نماز کند و در نوک کلاه

در این مقام بر علیه متابعت و ممتحن براحتی عملی نمون بر کعبه

می آید و ارواح ایشان بفرماحت نفس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند هر  
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذر رخ گشته است مدد بر سراج میرسد روح را بواسطه  
آن امداد و متابعت خاصه بطولب پیدا میگردد و آرام این تزرگواران بعبادات است و تکلیف  
در ادای حقوق بندگی و طاعات پس غرض در نها و ایشان کم است و شوق متعوی و در لگو  
شان قلیل مینوز بمتابعت است همین وقت ایشان لامع است و کجبل اتباع سنت پد  
بصیرت شان تکلیف لاجرم حدید البصر ندر از دور چینه می بینند که نزدیکان در انصار آن جز  
هر چند عروج کمر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منظور در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل  
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکنند و نور است  
اهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که بجز علم شان این تزرگواران و ا  
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از دگر گو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
می مانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی امد و تحقیق بقایا مانند  
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کنشان کنشان می برند و بدو  
انجا از برایت ممنوع است و تشکیه ایشان را غم جانز در عروج محتاج با موعظه بر بینند سماع و قصر  
در شکنتای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج انجذابی  
بنهائیته نهایت مرتبه بکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علی الله الصلوات  
و الصلوات و الحقیات از مقام کعبه مخصوص بان سرور است حکایه الصلوات و الحقیات نصیب می یابند  
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل از وی  
بجمل لطائف این نوع و اهل نهائیته نهایت را عالم باز گردانند و در مرتست سنیعدان با و حواله نمایند  
نفس و در مقام بندگی فرو می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال است  
قوتی است و عاریت بکیلاست طلبیه و اعنی بالقلب همتان اکتفا کثیرت و کثرت علم و احوال مقامات

نفسه می باشد  
و متابعت است  
صفت است  
در انجذاب  
مست و از مدد است  
در انجذاب است  
دل به خود تکیه  
ال دل به خود تکیه  
در انجذاب است  
نفسه می باشد  
و متابعت است  
صفت است  
در انجذاب  
مست و از مدد است  
در انجذاب است  
دل به خود تکیه  
ال دل به خود تکیه  
در انجذاب است





بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش  
 ترا متمیز می شود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت  
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندا زد که روح از تو بعید است مست  
 و دور و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه از انان و زلفه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم  
 عن مغان الاغلاط و محال الخیبت باایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان جنات  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه اصداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه از انان و زلفه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم عن مغان الاغلاط و محال الخیبت باایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان جنات قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه اصداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن



در مرتبه اول که در عالم اول است  
در مرتبه دوم که در عالم دوم است  
در مرتبه سوم که در عالم سوم است  
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است  
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است  
در مرتبه ششم که در عالم ششم است  
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است  
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است  
در مرتبه نهم که در عالم نهم است  
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

مراتب الامکانیت عالم از قیاس رانیز سطره باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد که خواجہ پندار که در موصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم انفس است و در عالم اخر مراتب انسا و شد نیات است ظلاً و اصلاً انجالاً و تفصیلاً و در راز این مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی رومی با حیرت تا کار این حیرت بچونند و که در ام صاحب دولت را با این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمنی لمن یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم است بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء و رومی با حیرت است کیف الوصول الى سعادة و دودها قلل الجبال و دودها و دودها و دودها  
تبدیلیه خیر و دوام وصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیه شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح و لایح بر آنکه هر علمیکه عالم را از او بر آید ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود است علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در ذوق متوجه حاصل است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تفکرات از معلوم در اینجا غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم علم است حصولی که زوال آن متصور است گمان کنی که بقا با علم عبارتست از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم معلوم و ثابت نوار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که مقصود است و دیگر است شرح ذوق این سه نشانی بجز انجمنی چه پس تکرار توجه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است  
در مرتبه دوم که در عالم دوم است  
در مرتبه سوم که در عالم سوم است  
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است  
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است  
در مرتبه ششم که در عالم ششم است  
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است  
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است  
در مرتبه نهم که در عالم نهم است  
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

المرتب - فاعلم ان لا اله الا الله و لا شريك له و لا تشرك بالله شيئا و لا تشركه احد من خلقه و لا تشركه احد من الملائكة و لا تشركه احد من الرسل و لا تشركه احد من الخلق و لا تشركه احد من السموات و لا تشركه احد من الارض و لا تشركه احد من الجبال و لا تشركه احد من النجوم و لا تشركه احد من السموات و لا تشركه احد من الارض و لا تشركه احد من الجبال و لا تشركه احد من النجوم



اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَالسَّكَنَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكُمَا لِكَا  
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدانند یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کرا ایشان را کفایت  
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کرا ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود  
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد  
 گشته و سیر الے الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر  
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احمد است کلام او  
 دو است و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانما سے  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ  
 فرمیدانند

نسبت بعرض آند فروید ورنه بس عالیست پیش خاک تودہ و اگر بغایت خداوندی محل  
سلطانہ طالبے را بن طور پیر کمال مکمل دلالت فرمودند باید کہ وجود شریف اور انتم تمام واژه خود  
راتمام با وسپارد و سعادت خود را در مصیبت او داند و تفاوت خود را در خلاف مصیبت او  
شناسد بالجمله ہوائے خود را تابع رضائے او سازد و زخیر نبویست علیک و علی الصلوٰۃ  
والسَّلَامَاتِ اَہْلَہَا وَآکَلِہَا لَنْ یُؤْمِنَنَّ اِحِدٌ کُمْ بِحَتْمِ یَکُوْنُ هُوَا مُبْعَاثًا لِحَتْمِہِ  
و بدانند کہ رعایت آداب صحبت و ممرعات شرائط اضوریات این راہ است تا راہ افتادہ  
و این مفادہ مفتوح گردد و بدین بابک لا نینجنا للصلیبہ ولا نشرفنا للعلیسی بعضی از آداب  
و شرائط ضروریہ در معرض بیان آورده می شود بکوش ہوش باید شنیدہ بدانکہ طالب باید  
کہ روئے دل خود را از جمع جہات گردانندہ متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن بجزا  
و اذکار نہ دزد و در حضور او بغیر و التیفات نہاید و بکلیت خود متوجہ او نشیند حتی کہ نذر کر  
ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر او نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکنند نقل کردہ اند از  
سلطان این وقت کہ وزیر شمس پیش او ایستادہ بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التیفاتے بجانب  
جامہ خود کردہ بنہ آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد  
دید کہ بغیر او متوجہ است بزبان عتاب گفت کہ این را منضم نمیتوانم کردہ تو وزیرین باشی و در حضور  
من بہ بندہ جامہ التیفات نمی بایزند شید کہ ہر گاہ وسائل رینا و موندہ را آداب و تقیہ در کار است  
وسائل وصول الی اللہ را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و ہمہ آنگن در جائے  
نہایت کہ سایا او بر جامہ او بار سایا او افتد و بر صلاے او پائندہ و در مشوشتائے او طهارت  
کنند و بظروف خاصہ او استعمال نکنند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول نہاید و کسے  
سخن نکتہ بکنند متوجہ احدے نگردد و در عنینت پیر در جانب کہ اوست پاوار کند و نزاع این  
باجائیند از دوہر چہ از پیر صابر شود و از اصول و انداگر چہ بظاہر صواب نماید او پیر چہ میکند

نیت بجز اذن پیر  
در حضور پیر  
مجلس با او  
نہاید و کسے  
سخن نکتہ  
باجائیند  
از دوہر چہ  
از پیر صابر  
شود و از اصول  
و انداگر چہ  
بظاہر صواب  
نماید او پیر  
چہ میکند

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام  
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و سبب ملامت و اعتراض بر آن مجوز  
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود  
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کمالی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه  
در نطق و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتدا نمود <sup>آنرا که در سیر</sup>  
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت  
و سکونت او مجال نمیدهد اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه  
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله و سبحان  
عن هذا الالب کما اعدتیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا  
و وسوس باشد هیچ شنبده که مومن از غیر پیر محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گرفتارند  
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست  
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنبه پیدا شود در خاطر  
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ شنبهت بر جناب پیر عاید نشازد  
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذار و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود  
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر  
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند  
گزیدن ثمنانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است  
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده  
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام  
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

سبب بی ادبیت و کمال  
و طاعت - ماست  
ادبیت - ادبیت  
ان الذین یسألون الله  
استغفروا  
آن پیران که از غیر خود  
سوزند و سبب است  
تکلف باید در وقت  
هر زمانه و در هر وقت  
تکلفی در هر وقت  
ان من یسأل الله  
سبب بی ادبیت و کمال  
و طاعت - ماست  
ادبیت - ادبیت  
ان الذین یسألون الله  
استغفروا  
آن پیران که از غیر خود  
سوزند و سبب است  
تکلف باید در وقت  
هر زمانه و در هر وقت  
تکلفی در هر وقت  
ان من یسأل الله

حقیقت آن که کمال فیض از پیر تمام است

لعل فیض از لطائف پر کز ناسبت آن فیض در دو بصورت آن شرح ظاهر شده  
 است بواسطه ابتلا و مرنمان لطیفه را شرح دیگر خیال کرده است و فیض الزان و استبان  
 مغلفه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعتقاد و محبت مستقیم دارد و محبت  
 سیدنا ابشر علی و علی الیه الصلوات و التسلیمات با جمله الظرفی که له ادب مثل  
 مشهور است حج بے ادب بجز آن رسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند  
 و در آداب باقی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهد برآمد مغفواست اما از اعتراف بتقصیر  
 ناچار است و اگر عبادت الله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از بزرگتین  
 بزرگواران محروم است نه هرگز آرزوی پیوسته بود و دیدن زوایا نبی سودمند بود و  
 آرزوی مرید که برکت توجیه بر توبه و تقابیرسد و راه الهام و طریق فرست بروی ظاهر  
 شود و پیران را سلم دارد و کمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر  
 خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین  
 وقت از رتبه تصدی برآمده است و تقلید و حق و خطاست که نبی که اصحاب پیغمبر  
 صلوات الله تعالی علیهم و علی آلهم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهاد و در احکام غیر مبره بان  
 سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گمانی  
 عکس از آداب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتب کمال مجوز است  
 و از سو آداب مجرب است بلکه اینجا همین ادبست و اگر نه اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات  
 که کمال آداب مؤویب بودند غیر تقلید او نمیگردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد و  
 تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطا است صواب در متابعت رائے خود است رائے  
 ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی مسئله خلق  
 القرآن سئله انهم شنیده باشی که کمال صناعت بتلاحق افکار است اگر یک فکر باشد

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است  
 تعلیم در حق است

فاتن رقی و سید علی انصاری مال جلالی القرآن نهی کافر

ارباب الهی است  
 ارباب الهی است  
 ارباب الهی است









آن بر این حق باشد بجا آنکه در همین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه  
 نبوت مطلوب نفی تعلقات بود این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیثی کمالاً است  
 صفت علم فنی که از صفات کماله است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق شعراست  
 پس نفی متعلق شعراست ضروری آمد و نفی اصل آن صفت است لهذا فی بعضی پس شخصی که تمام نبوت از راه  
 ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه به واسطه ولایت بان صفت  
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات بود این صفات باید که باید دانست  
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبعوث است و ولایت اولیا است  
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات بود صفات بشریت است  
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات بود صفات حاصل گشت ولایت انبیا که فی حدیثی کمالاً است  
 و لا شکی فی کماله جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان  
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت  
 نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را بعد از آن هر دو  
 واقع میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات بود این صفات  
 پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت حصول کمال ولایت و همین نسبت بر نبوت است  
 در هر دو که در حصول باصل در نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که گویا اصل ولایت  
 عمل میسر است و باقرب طریق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره  
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر است و آنچه بدست آورده است بعد  
 اللاتیمانی و الحقی شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از او سه نازل گردد و اصل  
 خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی  
 و در نقلی آئین است جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید به نقلی از طلال

والمعرفت  
 در این مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات بود این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیثی کمالاً است صفت علم فنی که از صفات کماله است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق شعراست پس نفی متعلق شعراست ضروری آمد و نفی اصل آن صفت است لهذا فی بعضی پس شخصی که تمام نبوت از راه ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه به واسطه ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات بود این صفات باید که باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبعوث است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات بود صفات بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات بود صفات حاصل گشت ولایت انبیا که فی حدیثی کمالاً است و لا شکی فی کماله جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را بعد از آن هر دو واقع میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات بود این صفات پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت حصول کمال ولایت و همین نسبت بر نبوت است در هر دو که در حصول باصل در نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که گویا اصل ولایت عمل میسر است و باقرب طریق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر است و آنچه بدست آورده است بعد اللاتیمانی و الحقی شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از او سه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آئین است جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید به نقلی از طلال

سید اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و تمهید اندک راه  
دیگر قرب ازین راه است و متصل بنهایت نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است  
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و اصلان این راه را قبل  
تبدیل اند و اصلان راه اجتهاد عرفی انبیا علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد گرفته اند و اصحاب ایشان  
علیهم السلام و المتکلمون و المتبحران نیز تبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از  
برای ادای شکر نعمت و حصول ثواب است و قال ایضا علی الصلاة والسلام و التکلیف من باب التکلیف و غیر  
ریاضات الشکر بیک مع کون ذوقه المتقدّمه و التکلیف من باب التکلیف و التکلیف من باب التکلیف و غیر  
و مجاهدات اهل نابت از برای حصول صلوات است و شکران بر آنست که راه اجتهاد منوط است و راه آسان  
راه عقبت از برون تارفتن فرق عظیم است زومی بر بند و دور میرسانند و بر میر و بند و دور راه میمانند حضرت  
نوابی نقشبند و قدس سره فرموده اند ما فضلیا نیم نه سببه افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان  
میگردد که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم  
و گویم که این تغییر در عهد است که هرگز گوارا فرود نیاید نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع  
گشته اند آن نفس را در هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته است که آن را در نیز رنگ مرادات مرتفع گشته  
و چون حضرت حق سبحانه تعالی بوارثت انبیا علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت  
و انست که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق  
سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود بلکه باست که بجز فضل آن میر شود که بشکل و تکلیف  
عشیرت آن حاصل گردد و اس فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری  
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست  
امام داود طائی فرماید انزلت السلامه سکه علی الدنيا وان امدت الکرامه لکرمک  
الاخیرة و دیگر که ازین طائفه گوید که میگوید میگوید من یرید الدنيا و من یرید الاخیرة

سید اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و تمهید اندک راه  
دیگر قرب ازین راه است و متصل بنهایت نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است  
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و اصلان این راه را قبل  
تبدیل اند و اصلان راه اجتهاد عرفی انبیا علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد گرفته اند و اصحاب ایشان  
علیهم السلام و المتکلمون و المتبحران نیز تبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از  
برای ادای شکر نعمت و حصول ثواب است و قال ایضا علی الصلاة والسلام و التکلیف من باب التکلیف و غیر  
ریاضات الشکر بیک مع کون ذوقه المتقدّمه و التکلیف من باب التکلیف و التکلیف من باب التکلیف و غیر  
و مجاهدات اهل نابت از برای حصول صلوات است و شکران بر آنست که راه اجتهاد منوط است و راه آسان  
راه عقبت از برون تارفتن فرق عظیم است زومی بر بند و دور میرسانند و بر میر و بند و دور راه میمانند حضرت  
نوابی نقشبند و قدس سره فرموده اند ما فضلیا نیم نه سببه افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان  
میگردد که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم  
و گویم که این تغییر در عهد است که هرگز گوارا فرود نیاید نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع  
گشته اند آن نفس را در هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته است که آن را در نیز رنگ مرادات مرتفع گشته  
و چون حضرت حق سبحانه تعالی بوارثت انبیا علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت  
و انست که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق  
سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود بلکه باست که بجز فضل آن میر شود که بشکل و تکلیف  
عشیرت آن حاصل گردد و اس فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری  
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست  
امام داود طائی فرماید انزلت السلامه سکه علی الدنيا وان امدت الکرامه لکرمک  
الاخیرة و دیگر که ازین طائفه گوید که میگوید میگوید من یرید الدنيا و من یرید الاخیرة

عنه و این جمله در همه آل عمران جاری است و در بعضی نسخها در آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا محمود نباید و انست

امام داود طائی فرماید انزلت السلامه سکه علی الدنيا وان امدت الکرامه لکرمک الاخیرة و دیگر که ازین طائفه گوید که میگوید میگوید من یرید الدنيا و من یرید الاخیرة

شکایت از زمین است باجمه فلان عبارت از سیان ماسواست حق است بجان عکاشان قیامت است  
وقتا و بقا هر دو اخبار اولایت انیس در ولایت از سیان آخرت چاره بود و مرتبه کمالات است  
گرفتاری آخرت مخمور است و وزیر آخرت مخفی و مقبول بلکه در دوران نمون در و آخرت است گرفتاری  
گرفتاری آخرت کریمه به بدعتون کله موحو کا کلمه معارف کریمیه و بحقیقون که همگی و یکجا وقت  
حداکثر به کورکویه در اکثرین بحقیقون که همگی بالعیب و هم من السعاده مشفقون و غیر وقت  
از باب آن مقام است کریمه و الا ایشان از دیگر احوال آخرت است و احوال و نود و شان از زمین  
قیامت چاره از فتنه قبر و ستمخاوه اند همیشه از عذاب نارینا جو و مخرج و در حق بجای عکاشان  
در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت است که القاست مرعوب و آخرت است  
و اگر ضمانت کمالات نیز موثوق باختر دنیا بیفوضه حق است بجان عکاشان و آخرت مرضیه و تعالی  
بیمفوضه المرحومیه در حج امر برابر نیستون ساخت زیرا که بیفوضه شایان از غرض است و مرضیه شایان  
اقبال از مرضیه غیر من نمودن بمن کاست و خلاف مذموم و مخری او تعالی کریمه و الله یکنون  
بالی دارالسلطنه که در این منی است حضرت حق سبحان الله و تعالی با کفایت ترغیب آخرت می  
فرمایند پس اغراض از آخرت نمودن فی الحقیقت شعارضه است بحق سبحان الله و تعالی در دفع مخری  
او کردن است امام و اولاد طائی بان بزرگی چون در ولایت قدم را سب و شمت ترک آخرت  
را که است گفت مگر نه است که اصحاب کرام علیه السلام بخودان همه بدر و آخرت مستلا بوده اند  
و از عذاب آخرت نترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنده سوار کبوجه  
میگشته قاری این کریمه را خواند این کتاب کربک کواحق کماله صحت کافه با اد اتعاج این از  
بیشتر رفتند و از شتر بجز و زمین فقا و ندا از منجابه بر بند و تانندسته از ان در و با الفنا و  
کر و در بدایت ایشان است آمدند از سه در لفظ احوال در معام فنا ایشان از دنیا و آخرت  
میر میگرد و گرفتاری آخرت را در کتاب گرفتاری دنیا میدانم چون بشری بقا شرف

در معرفت  
کتابت شده است  
در این کتاب  
کلیات این  
کتابت شده است  
در این کتاب  
کلیات این  
کتابت شده است

کلیات این  
کتابت شده است  
در این کتاب  
کلیات این  
کتابت شده است

وکار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے آمدنت اینجا همه درو آخرتست و ستغایه از درون است  
 و تماشای بهشت اشجار و انهار و نور و طمان بهشت را با تماشای و نموی هیچ شادمانیت نیست بلکه اینجا  
 و در طرف نقیض اندر درنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسلیح و شترت  
 اعمال صالحه اند غیر عبادت علی الله المسلمون و السالمه فرمود که در بهشت درخت نار و انهار و حیران بشتانید پس  
 که چه طور بشتانیم فرمود علی علیه السلام و المسلمون و السالمه تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله  
 یحیی و یا ویر بهشت بهمان یک درخت بشتانید پس درخت بهشت نتیجۀ تسبیح است کمالات تمنن بهی چنانچه  
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت و درخت تقبیل  
 میفرمایند و کلمۀ القیاس تسبیح و در بهشت است نتیجۀ عمل صالح است و هر چه از کمالات و قبولی تعالی است  
 در ضمن کسوت صلاح قوی و عملی اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمات ظهور  
 میفرمایند پس ناچار آن تملذ و تنعم مثنوی و مقبول باشد و وسیده باشد از برائے لقاء و وصول را آنچه  
 بیهوده اگر ازین تر آگاه بگشت فکر خستن بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجز آنکه  
 نسیب است بخلاف تملذ و تنعم و نموی که منشأ آن شرف و شرات است و نتیجتان حیران و آخرت  
 اما ذننا لله سبحانه و تعالی این تملذ و الترضیح شرعی است محاسبه در پیش است اگر حجت و تنگی نفی  
 و اے صدق و الراضی شرعی نیت سور و وعید است که ربنا ظلمکنا انفسنا و انک لا تعلمون  
 و ترجمت الکتوب من القایرین پس این تملذ را بان تملذ ذنب نسبت بود این تملذ و تنعم قائل است  
 و آن تملذ و رضایش نافع پس در و آخرت یا نصیب عوام مؤمنانست یا نصیب اخیرت خوب خراس  
 ازین در و متمیزی نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند و آن ایشانند من چنینیم یا رب

کتوب صد و سیوم

باجم جاهی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعلک المصلی و الصلوة

سه تا سه تا سه تا  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح یعنی تسبیح  
 تحمید یعنی تحمید  
 تهلیل یعنی تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل  
 تسبیح و تحمید و تهلیل

خوب و بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محذوفه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم خصمت است بخلاف  
 اکابر این سلسله علمیه که سر موئی مخالفت شدت تجویزیه کرده اند و ابتداء و احداث کرد اند از پیش  
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی  
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال نعت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که  
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و جماع و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان آن عدم وصول است بصحبت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که این محمد ثانی  
 و متبذرات کبیر و تمیز این طریق مینمایند ندانسته اند که در تحریف و اختراع آن می گویند و الله  
 یخبر الحق و هو یهدی السبیل

### کتاب و کتابخانه و کتابخانه

بخوان آگاه برادر حق تعالی حضرت ایشان میان غلام محمد صد و ریافته در بیان جبهه و سلوک عارفانه  
 که سبب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ لَهَدَانَا هَذَا لَإِن هَدَانَا اللَّهُ لَفَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّتْ لَهُم بِأَفْئِدَتِهِمْ  
 وَأَكْبَلَهُمْ مُحَمَّدٌ الَّذِي جَاءَهُ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَاتُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَوَعْدُهُ لَهُمْ وَعَلَى الْعَرْشِ نَابِعُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 نیات ستم پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل سنگی طویل او طلب فرمایند  
 راه قصید و تفصیح فرموده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و فقیر کتفا نموده و بهمان  
 مقصد پنداشتند و خود را بصول آن کمال و منتحی انگاشته آموایند منتصیان را و در اصلاح گاه  
 در انجام کار نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت تنگ  
 خود آن احوال کالبد را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه شسته شده

این کتاب در کتابخانه  
 جامع مسجد جامع  
 اصفهان است  
 در کتابخانه  
 جامع مسجد جامع  
 اصفهان است  
 در کتابخانه  
 جامع مسجد جامع  
 اصفهان است  
 در کتابخانه  
 جامع مسجد جامع  
 اصفهان است

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این  
 احوال جامع که تعلیم را بیان نموده چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان  
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این احوال و غلط و مواخذه نمایند و در این  
 این نسبتاً اقل است اما طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق  
 در این راه خاندان شریفه بماند کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شریف  
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب رسیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه  
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب  
 قطع نموده کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بهستی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصد و اصداف و اقصا احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناخت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این احوال

اینکه در این کتب آمده است  
 در این راه خاندان شریفه بماند کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شریف  
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب رسیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه  
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب  
 قطع نموده کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بهستی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصد و اصداف و اقصا احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناخت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این احوال

در خیال لغات است

بحق است براسه حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است  
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علیّه نقشبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و شمس را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حاله  
 سیر و قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امد می انگازند و آن تقلبات خود را مجذوب  
 مساکب میدانند بخاطر فائز و زیادت که نفع چنان نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیزه هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب  
 فتنی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسبت آن مقام باشد تحقیق الحق و تبییل  
 اباطل و کفر که قلوب مومن <sup>و</sup> فتنه است و فی یحیی و فی یحیی سبک اند و هم سبک اند <sup>و</sup> فتنه  
 است تبییل و نفع الحق و نفع الحق این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک است و در دو خاتمه بیان  
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در امتن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول  
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب عمومی داشتند باشند و از هر راه که مستجاب شوند  
 و اصل جگر که از باب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب  
 پیوسته این جذب ایشان این جذب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
 چه نفس با روح درین مقام مرتجع است و خلقت با نور و درین معامله مختلطه بالکلیه و بعضی مقام قلب  
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و این جذب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 از بزرگی توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا اتم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و بر پا است این جذب خالص روحی متصو  
 نیست و بخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طعم مساکب سیرالی امد و تحقق سیر فی امد

در مقصد اول  
 در مقصد اول  
 در مقصد اول  
 در مقصد اول  
 در مقصد اول



بدان معنی فرق و جمع حاشا که در اول رسیده است و ششم از سال شریف نقل نموده گملازا اجماع عالمه نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرین الله باشد تعلق دارد و صورت بندوست هر که در آن  
 امر و میدان که شود در پیشه آخر سلیمان که شود و نظر الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المستند می شهود این مجذبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند باید که  
 ایشان درین کثرت نیست الا عالم ازواج که بطانفت و احاطه و سر بیان بموجده خود بصوت شبیه است  
 ان الله خلقناهم من طين مختلفة و باين مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالت عبور نمیکند مگر با مقام فوق  
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصل فنش  
 به نهایت نیز الله تعالی است **۵۶** بیچکس تا نگردد و او آنگاه نیست راه در بارگاه کسب باید  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این نیز گواران با در راه و در  
 شهود معارف است همچنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون  
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجمل عطاء المسکاک الا کمطایا که اتصال  
 شے تکلیف برقیاس **۵۷** است رب الناس را با جان ناس **۵۸** احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق سبحانه از و محققین از باب سلوک که به نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعیم هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیک  
 حکم بقرب میکنند نیز که میفرماید **۵۹** هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصوف اینست علی که شعلیق بتوجید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر راه سلوک قطع منازل معنی باشد این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذبان که بر سلوک از قلب بکلیت مستوجه بمقابل قلب اندازین علوم بهتر می نماید و مستخف

له عالمه  
 نقل شده  
 جمع حاشا  
 در اول رسیده  
 ششم از سال  
 شریف نقل  
 نموده گملازا  
 اجماع عالمه  
 نمایند  
 درین کثرت  
 نیست الا  
 عالم ازواج  
 که بطانفت  
 و احاطه و  
 سر بیان  
 بموجده خود  
 بصوت شبیه  
 است  
 ان الله  
 خلقناهم  
 من طين  
 مختلفة  
 و باين  
 مناسبت  
 شهود روح  
 را شهود حق  
 میداند  
 تعالی و  
 تقدس  
 و احاطه  
 و سر بیان  
 و قرب و  
 معیت هم  
 برین قیاس  
 است زیرا  
 که نظر  
 سالت  
 عبور  
 نمیکند  
 مگر با  
 مقام  
 فوق  
 نیز مقام  
 فوق فوق  
 و فوق  
 مقام  
 ایشان  
 مقام  
 روح است  
 پس نظر  
 شان از  
 مقام  
 روح  
 بالا نرود  
 و شهود  
 جز روح  
 امر دیگر  
 نباشد  
 نظر فوق  
 روح  
 موقوف  
 است بر  
 رسیدن  
 بمقام  
 روح و  
 محبت و  
 انجذاب  
 هم در  
 رنگ  
 شهود  
 است  
 شهود  
 حق  
 سبحانه  
 بلکه  
 محبت و  
 انجذاب  
 بجناب  
 قدس  
 او  
 وابسته  
 بمحصل  
 فنش  
 به  
 نهایت  
 نیز  
 الله  
 تعالی  
 است  
 بیچکس  
 تا  
 نگردد  
 و او  
 آنگاه  
 نیست  
 راه  
 در  
 بارگاه  
 کسب  
 باید  
 اطلاق  
 شهود  
 درین  
 مقام  
 از تنگی  
 میدان  
 عبارت  
 است  
 و الا  
 کارخانه  
 این  
 نیز  
 گواران  
 با در  
 راه  
 و در  
 شهود  
 معارف  
 است  
 همچنانکه  
 مقصد  
 ایشان  
 بچون  
 و بیچگونه  
 است  
 اتصال  
 ایشان  
 با وسعانه  
 نیز  
 بچون  
 و بیچگونه  
 است  
 چون  
 راه  
 بچون  
 راه  
 نیست  
 لا یجمل  
 عطاء  
 المسکاک  
 الا  
 کمطایا  
 که  
 اتصال  
 شے  
 تکلیف  
 برقیاس  
 ۵۷  
 است  
 رب  
 الناس  
 را با  
 جان  
 ناس  
 ۵۸  
 احاطه  
 و سر  
 بیان  
 و قرب  
 و معیت  
 حق  
 سبحانه  
 از و  
 محققین  
 از باب  
 سلوک  
 که به  
 نهایت  
 کار  
 رسیده  
 اند  
 علمی  
 است  
 موافق  
 علماء  
 اهل  
 حق  
 شکر  
 الله  
 تعالی  
 سعیم  
 هم  
 حکم  
 کردن  
 بقرب  
 ذاتی  
 و انشال  
 آن  
 نزد  
 ایشان  
 از  
 حیاصلی  
 و دوریست  
 نزدیک  
 حکم  
 بقرب  
 میکنند  
 نیز  
 که  
 میفرماید  
 ۵۹  
 هر که  
 گوید  
 نزدیکم  
 دور  
 است  
 و هر  
 که  
 دور  
 است  
 نزدیک  
 است  
 تصوف  
 اینست  
 علی  
 که  
 شعلیق  
 بتوجید  
 وجود  
 است  
 منشأ  
 آن  
 انجذاب  
 و محبت  
 قلبی  
 است  
 از باب  
 قلوب  
 که  
 جذب  
 پیدا  
 کرده  
 اند  
 و بر  
 راه  
 سلوک  
 قطع  
 منازل  
 معنی  
 باشد  
 این  
 علم  
 با  
 ایشان  
 مناسبت  
 ندارد  
 و همچنین  
 مجذبان  
 که  
 بر  
 سلوک  
 از  
 قلب  
 بکلیت  
 مستوجه  
 بمقابل  
 قلب  
 اندازین  
 علوم  
 بهتر  
 می  
 نماید  
 و مستخف





فائده رسانند و در صحبت ایشان آنچه از محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده از باب سلوک است هر چند بنیات  
 سلوک رینه و جذب مستحقان پیدا کنند اما بتمام تلبس ایشان را بطریق سیرین الله را نشود و نیاید و با  
 چه منتهی مجموع عالم بر یک کمال افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کویجه نمانده اما فایده تواند نمود و هیچ مستند  
 را که برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حقیقی و غیر گرفته است از جهت روح از فواید استفاده میکند و از جهت نفس با بودن  
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق می خوانند  
 و شیخ برزخ را جامع بین تشبیه و التمزیه میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 این مقام شیخی که بنیاد آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس تا چنانکه راوران گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از آنجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکن پیش از کسیت افاده  
 منتهی مجموع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مجموع را چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است آنرا و صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است  
 و بنیات با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این مقام شیخی که بنیاد آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس تا چنانکه راوران گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند  
 منتهی مروج کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات و لایبت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ  
 راجح باشد و ایضا منتهی رافی تحقیقت هست و نوح نیست و مجذوب صاحب هست و توجہ است بہت  
 کا طالب ہمیشہ سے ہر وہ چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و وصیبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخداوند توجہ کہ وصیبت متخییان پیدا میشود و توجہ جابوت است کہ بیشتر اصلا سوج و توجہ  
 و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی بہ تدریج و بعد بر سہل است بیشتر است ہر چند تدریج است کہ تدریج توجہ است کہ گفتہ اند کہ توجہ بوجہ  
 جد پیش شیخ مقتدا و اسطو نیست چنان نسبت اور اقول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بہ تہنیم و تہنیم  
 محتاج گشتہ بہذاں شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت توجہ است اول از اسلوب اولیہ و توجہ  
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاناید کہ این ہم مجذوب سنگین را با فادہ عام  
 نخصت بہر دور تمام سہل دشنی نشانہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداوا ایشان بلند افتادہ باشند  
 و قابلیت کمال تحصیل بر وجہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر رفتہ تکمیل کردن استعداد و ضلوع شود  
 وان قابلیت بر طرف کردہ نشانہ نیست کہ قابلیت تمام از براس زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ جائے بار کہ نتوب قابلیت کرد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدہ یعنی افادہ  
 دروسے باید باید کہ افادہ اور امتیاز سازد و بعضی قیوم و مثل ظہور مناسبت طالب بطریق افادہ افادہ  
 و عدم اصاعت استعداد این وصیبت او عدم طقیان نفس او درین ریاست واقفانچہ ہواست  
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم ترقی نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت  
 افادہ اور سستی در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

ملاحظہ فرمائید کہ توجہ سہل  
 توجہ سہل توجہ سہل  
 توجہ سہل توجہ سہل  
 توجہ سہل توجہ سہل  
 توجہ سہل توجہ سہل

معین ہون کرشمی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی توجہ نفس ہی



می آید و توجه بنوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدیرین  
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزل شیوات است  
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات  
 است بوجود زائد آب باعتبار اولی الحقی و عالم قادر و مریضه توان گفت از برای این اسامی  
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکور  
 آب واقع شده است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام  
 شیون ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله تعالی علیه و آله  
 که بر یک دم و اندر صفات اولی الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط  
 وساطت آبیا و جماعه که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالی و بر کتفه علی بن ابی طالب و علی بن  
 آن سرور است علی الصدیق و الاستلام و واسطه وصول فیض دویم است ظل شان العلم است و این  
 شان جان جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالی و نقصان  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم را اینها را باید دانست که این قابلیت  
 اگرچه بر رخ است بیان ذات عزت الله و میان شان العلم اما چون یک جهت او بر یک است  
 و آن جهت ذات است تعالی شان الله در بر رخ نیز رنگ این پیدا نمیشود پس آن بر رخ بر یک جهت  
 دیگر که شان العلم است منصیع است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شیعیان  
 از ظهور شیعیان است اگرچه بر شیه و شمال باشد در مرتبه دویم و چون حصول بر رخ بعد حصول طرفین است  
 لاجرم این بر رخ در وقت مکه شقه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل  
 در وقت مکه شقه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

که تا خضرت ائمه  
 پس بعد از آنکه از علم  
 همی است که در علم  
 ان الصفات که در علم  
 ان الصفات که در علم  
 ان الصفات که در علم

در وقت مکه شقه  
 در وقت مکه شقه  
 در وقت مکه شقه  
 در وقت مکه شقه  
 در وقت مکه شقه

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک و علیکم و علیکم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتصال  
 اند و آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نبیته علیها و علیکم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصال است و است عزت طالع بصفات موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حقی وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآت سرور علیک الصلوة و کالتصال که قابلیت اتصال است و تعالی و تقدس  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا صلوات الله و نبیته علیها و علیکم و علیکم  
 و علیکم و طالع طلال این قابلیت جامع اند و کالتصال اند و آن جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیک و علیکم و الصلوة و اللقبه و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات  
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا آمد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است  
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله تعالی  
 و هر یک از اهل بیت پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت  
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آجنان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند و خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اتصال هفتاد اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند و قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

اینجا قابلیت اتصال است و تعالی و تقدس مزین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا صلوات الله و نبیته علیها و علیکم و علیکم و طالع طلال این قابلیت جامع اند و کالتصال اند و آن جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور علیک و علیکم و الصلوة و اللقبه و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا آمد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله تعالی و هر یک از اهل بیت پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلی الله علیه و آله و آله و ابنتان حضرت سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال آجنان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند و خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام ایشان گشت باید است که قابلیت اتصال هفتاد اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود اند و قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



بر رخ رنگ و طنین خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اندست فانی است  
 اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نیم هست بسیار است <sup>چون ازین بیان لایح گشت</sup>  
 که ظهور ذات تعالی تقدس من پرده منافی نجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است  
 لهذا آن سرور را علی الصلوة والسلام و الحقیة و بجانب وصول فیض وجود کمالات و لایت  
 حاصلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حاصلی در میان آمد که قابلیت انصاف  
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شپون و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی باشد وجود ذهنی  
 ثابت شد و از این حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شمولی  
 علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود  
 که موجود خارجی ولو سکینه فالجواب العلمی منکم ان نقاعد من الالبین بخصول بعضهم فی  
 بخلاف الحجاب حقیقیة لا یتکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانند اگر محمد است  
 سنتها سیر او که منتهی بپیری الهی است تا بطل شناخت که اسم است و بعد از فنا دران اسم  
 بقضائ فی الله مشرف می گردد و اگر بان اسم فانی گشت بقا باسد و در این میره گشت و باقی فنا بقا  
 و مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلوة والسلام و الحقیة و اولی میشود و اگر محمدی مشرب  
 نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله  
 بروی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی باسد نیست چه اسم اعتبار از مرتبه است  
 که جامع جمیع شمول و صفات است و چون در حقیقت چون زبانت اعتبار است عین ذرات عین  
 یکدگیر پس فنا در یک اعتبار فنا و جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین  
 بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست  
 میشود و خلاف در جانب صفات که موجود اند وجودی از اند بر ذات منفرات اینها با ذات عزت سلطنت  
 و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت سلم فنا و جمیع نیست و هکذا فی البقا

سنتها سیر او که منتهی بپیری الهی است

باید که صفات  
توکل فانی  
است

شما می دانید که  
این حجاب  
علمی است

که در این حجاب  
علمی است

در این حجاب  
علمی است

در این حجاب  
علمی است

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی اسد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد  
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد  
تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد چه وجود سالک اثر برهان صفت  
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا  
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل  
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از رجوع و اصل عدم  
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست  
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
همه در ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی اسد بنا میگفت  
و باقی را باقی باسد بنا میگفت  
مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی  
در صفت علم یا باقی آن  
صفت پس تا چار فناناے  
محمدیان آید و بقاے ایشان  
اکل و ایضا عروج محمدی  
چون بجایست یون است و  
شیون را با عالم هیچ  
مناسبتی نیست چه عالم  
ظل صفاتست نه ظل  
شیون پس فناناے سالک  
شانه مستلزم فناناے  
مطلق او باشد و حکایت  
هیچ بقاے وجود سالک  
و اثر او نماند و  
همچنین بر تقدیر بقا  
تمام خود آن شان  
باقی بیگردد تحداف  
فانی در صفت که  
تمام از خود نمے  
بر آید و اثرش  
زایل نیگردد  
چه وجود سالک  
اثر برهان  
صفت مطلق آن  
پس ظهور اصل  
ماحی و جو ظل  
باطل نباشد و  
بقا با ندره  
فنا است پس  
محمدی از رجوع  
بقا بشریت  
این باشد و  
از خوف روزه  
محفوظ چه  
او یکی از  
خود برآمده  
است و با  
وجود بقا  
باقی گشته  
درین محل  
موجود  
صانع  
باشد  
بخلاف  
در صورت  
فنا که  
خود  
در  
اینجا  
بواسطه  
بقاے  
اثر  
وجود  
سالک  
ممکن  
است  
از  
اینجا  
تواند  
بود  
و  
احتیاطا  
نیکه  
در  
میان  
مشایخ  
قدس  
الله  
تعالی  
امثال  
حضرت  
وجود  
از  
رجوع  
و  
اصل  
عدم  
چه  
از  
آن  
واقع  
است  
حق  
است  
که  
اگر  
محییست  
محفوظ  
است  
از  
خود  
و  
اول  
و  
خط  
است  
و  
همچنین  
است  
تکلیف  
نیکه  
در  
زوال  
اثر  
وجود  
سالک  
بقا  
از  
فناست  
او  
واقع  
است  
بعضی  
بزوال  
عین  
و  
اثر  
قائل  
گشته  
اند  
بعضی  
دیگر  
بزوال  
اثر  
را  
جانزند  
است  
تا  
اند  
حق  
درین  
باب  
نیز  
تفصیل  
است  
اگر  
محییست  
عین  
و  
اثر  
هر  
دو  
که  
میسازد  
و  
غیر  
او  
را  
اثر  
زوال  
نمے  
شود  
چه  
صفت  
که  
اصل  
اوست  
باقی  
است  
پس  
زوال  
فعل  
آن  
پس  
ممکن  
نباشد  
اینجا  
و  
تبقیه  
است  
باید  
است  
که  
مراد  
از  
زوال  
عین  
و  
اثر  
زوال  
خصوصیت  
وجودی  
چه  
قول  
بزوال  
وجودی  
مستلزم  
الحاد  
و  
زدنقه  
است  
و  
جماعه  
ازین  
طائفه  
زوال  
وجودی  
تصور  
کرده  
اند  
از  
زوال  
اثر  
ممکن  
گریختند  
و  
آن  
را  
الحاد  
و  
زدنقه  
دانستند  
و  
لکن  
ما  
سحقت  
باعد  
که  
بیست  
حجاست  
که  
با  
وجود  
قول  
بزوال  
وجودی  
بزوال  
عین  
نیز  
قائل  
گشته  
اند  
چه  
حکم  
بزوال  
عین  
وجود  
در  
رنگ  
مگر  
بزوال  
اثر  
مستلزم  
الحاد  
و  
زدنقه  
است  
با  
جمله  
زوال  
وجودی  
در  
عین  
و  
اثر  
محالست  
و  
شهودی  
همه  
در  
ممکن  
بلکه  
واقع  
لیکن  
مخصوص  
محمدی  
مشرب  
است  
پس  
محمدیان  
تمام  
از  
قلب  
می  
آیند  
و  
بقلوب

می پیونددند از تعلق احوال از اندوخته تربیت با سواست با کلمه <sup>در روزگار</sup> چون وجود آنها را نگه  
 است و تعلق احوال تقدیر وقت <sup>مخصوصی از مقام قلب ندارد</sup> چه وجود آنها و تعلق احوال از نسبت  
 متوجه حقیقت با سعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس  
 آفت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان از است معرفت  
 اگر سالی که از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آنکه آن  
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحصیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب  
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی بجز را جذب بر  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار <sup>منازل سلوک</sup> جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل  
 سلوک میسر میشود اما آنچه جذب نیستند تقدم جذب میماند راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد  
 سلوک همچنان عبارات او به مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک چون  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سے ندارد علم بوحده وجود و ماندن آنرا  
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است سلیک خالص جذب به نسبتان با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین <sup>منتهیان</sup> را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است  
 نیست هر جایان حق الیقین بمقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشانج فرموده اند که چون کار طایب بجز به رسید بعد از آن  
 راه بر همان جذب است و پس یعنی اصتیاج متوسطه را هر دیگر ندارد در جهان جذب کافی است اگر این  
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی الله سائت نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را نیست  
 چنانکه تنها در از عبارات است پس تا چارج بجز به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه می صفت انهم را و سلوک کشف با تک نامهم

سه فانی در سیر فی الله  
مبتدی در سیر فی الله  
شاهت من

سه در سیر فی الله  
گفته است که در سیر فی الله  
بسیار است و در سیر فی الله

سه در سیر فی الله  
در سیر فی الله  
در سیر فی الله

سه در سیر فی الله  
در سیر فی الله  
در سیر فی الله

سه در سیر فی الله  
در سیر فی الله  
در سیر فی الله

سه در سیر فی الله  
در سیر فی الله  
در سیر فی الله

سه در سیر فی الله  
در سیر فی الله  
در سیر فی الله



۶۸  
 قال في الرسالة الغفرية ولا تسئل الله على خلقه قال في وقت لا يصحني فيه غيري في وقت الشهادة من على انه صلاه الله  
 كان اذا دخل منزله من دخله ثلثه اجزاء جزء الله وجزء لاهله وجزء لنفسه وفي يوم السلطان عليه الصلوة والسلام ان كنت  
 كحديثكم ان بيت يطلع في يومين وهذا الحديث بانها كتب بتمكده الصريحة تكثير في المسئلة

في مع الله وقت مراد وقت نه اين تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشا  
 مراد است علی الصلوة وکالت لاهله واهله است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی واهی است  
 که آن بسبب اوقات واقع است مگر لا یتخلف علی لاهله با به معرفت شایخ قدس الله تعالی  
 اشرفهم در بیان حدیث فی مع الله وقت لا یصح فی غیره ما لکم مقربک و لا یصح مع کل  
 قوی طائفه اند جمع اول وقت و وقت ستم مراد نه نموده اند و جمع دیگر بحدت وقت قائل گشته اند  
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نامر نیز متحقق است حکایتی که اشارت الیها انما اول این  
 صحت تحقق آن وقت نامر در وقت ادرا نماز است و همانا که آن سرور علی الصلوة وکالت لاهله در حدیث  
 قدس عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة وکالت لاهله و کتبه  
 اقرب ما یكون العبد من الترتب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و انصتوا لقرآن پس در هر  
 مرتبه که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتهی تر است و آنچه بعضی از شایخ قدس  
 الله تعالی اشرفهم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال  
 تعالی فی الصلوة کما یقبل الصلوة فالصلاة اذا کونت علی النقص انما ذکر من نهي انما اذا  
 کالت لاهله باید و آنست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نادره  
 هم واقع است یا نه جمع را که بر بحدت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را  
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کس را که بطیفیل آن حضرت علی الصلوة  
 وکالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله  
 الله سبحانه و تعالی کریمه بصیباتین هذا المقام من محمد علی علیه السلام علی الصلوة وکالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله  
**معرفت** مستهبان از باب صفات در علوم و معارف مجذوبان نند و یکند و از دولت شریف  
 هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند حکایتی که در باب از باب صفات از نقل  
 مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفضول قرب بیشتر دارند

منه و انما اشارت الیها  
 وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشا  
 مراد است علی الصلوة وکالت لاهله واهله است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی واهی است  
 که آن بسبب اوقات واقع است مگر لا یتخلف علی لاهله با به معرفت شایخ قدس الله تعالی  
 اشرفهم در بیان حدیث فی مع الله وقت لا یصح فی غیره ما لکم مقربک و لا یصح مع کل  
 قوی طائفه اند جمع اول وقت و وقت ستم مراد نه نموده اند و جمع دیگر بحدت وقت قائل گشته اند  
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نامر نیز متحقق است حکایتی که اشارت الیها انما اول این  
 صحت تحقق آن وقت نامر در وقت ادرا نماز است و همانا که آن سرور علی الصلوة وکالت لاهله در حدیث  
 قدس عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة وکالت لاهله و کتبه  
 اقرب ما یكون العبد من الترتب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و انصتوا لقرآن پس در هر  
 مرتبه که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتهی تر است و آنچه بعضی از شایخ قدس  
 الله تعالی اشرفهم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال  
 تعالی فی الصلوة کما یقبل الصلوة فالصلاة اذا کونت علی النقص انما ذکر من نهي انما اذا  
 کالت لاهله باید و آنست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نادره  
 هم واقع است یا نه جمع را که بر بحدت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را  
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کس را که بطیفیل آن حضرت علی الصلوة  
 وکالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله  
 الله سبحانه و تعالی کریمه بصیباتین هذا المقام من محمد علی علیه السلام علی الصلوة وکالت لاهله واهله و کالت لاهله واهله  
**معرفت** مستهبان از باب صفات در علوم و معارف مجذوبان نند و یکند و از دولت شریف  
 هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند حکایتی که در باب از باب صفات از نقل  
 مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفضول قرب بیشتر دارند

که در تمام صفات مع نبرد





والمعرف

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا آید این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و  
 واحاطه و تعینت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر  
 از زانی داشته اند ازین علوم مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنایی راه این علوم  
 حاصل میشد و اما الاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرمایند  
 نشان از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علم غایب از مغز و فونون  
 در عرض علم و آراء و فونون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف  
 با اصوات آن کلمات را سبجی سازد و آن فونون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات  
 و احوال را بمعانی منسوخ و نه بلکه آن عالم موجود بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست  
 و اینها دو عالم اند بر کلمات مکتوبه و حروف و اصوات را علمین عالمی این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین  
 حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون  
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق  
 است بعضی معانی زائده غیر واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه و احوال آن  
 نسبت زائده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی  
 موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است  
 در خارج موجود است یا لکن فی الحقیقه و الکنون الذی یجوز آنکه عالم او نام و خیالات است این  
 تریب بعینه تریب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم  
 سنون عالم را از او نام و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و اسواست آن حقیقت  
 مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف  
 اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و وصف  
 موصوف مستقیم مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بگوید و در تکلیف گدایان سلطان نام

علم غایب از مغز و فونون  
 در عرض علم و آراء و فونون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف با اصوات آن کلمات را سبجی سازد و آن فونون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات و احوال را بمعانی منسوخ و نه بلکه آن عالم موجود بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست و اینها دو عالم اند بر کلمات مکتوبه و حروف و اصوات را علمین عالمی این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه و احوال آن نسبت زائده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است در خارج موجود است یا لکن فی الحقیقه و الکنون الذی یجوز آنکه عالم او نام و خیالات است این تریب بعینه تریب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم سنون عالم را از او نام و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و اسواست آن حقیقت مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و وصف موصوف مستقیم مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بگوید و در تکلیف گدایان سلطان نام

صه از کتب قدسیه حقیقت و عالم صفت موجودند عالم



چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه الصلوة والسلامه نصیب و سایر انبیاء را علینیت و علیهم الصلوات والصلوات علیهم  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی  
 یتیم و علیهم الصلوات والصلوات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمساً شخصی بجهت جمال آفتاب دراج عروج را  
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب و عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمتر است بحالات و رقیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است  
 انحر الکلادیه انکل الله سبحانه علیه ذلک و کلن جمیع نعمایه و الصلوة والسلامه علی  
 افضل انبیایه و کلن جمیع الایاتیه و المرسلین و المرسلین و المرسلین و کلن الصلوة والسلامه

سعد بن ابی وقاص  
 را به صلوات انبیاست  
 از تجلیات هجرت  
 طے عروج بافتاب  
 کن تابان از زمین  
 با این طریقه صلوات  
 و تجلیات

کتابت شده است  
 در کتاب  
 در بیان صفات  
 انبیا و ائمه  
 علیهم الصلوات  
 والسلامه

و الشهداء  
**مکتوب و وصفتنا و مشتم**  
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه  
 و شنبهات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم الذي شرقتنا بمناجعة سيد  
 المرسلين و حسبنا من الكتاب المنبغات في الدين و الصلوة والسلامه على من مع  
 بنات الضلالة و ترعة اعلام الهداية و على اهل الأبرار و خصيه الاختيار باید دانست که

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**